



پژوهشی در

# قصه یونس و ماهی

جلال ستاری



## مجموعه پژوهش در قصه‌های جاودان

|             |                |
|-------------|----------------|
| منتشر شده   | در دست انتشار  |
| اصحاب کهف   | شیخ صنعان      |
| یونس و ماهی | سلیمان و بلقیس |

داستان یونس و درکام ماهی شدن او آکنده از شگفتیهایی است که اغلب آنها را به آسانی نمی‌توان تفسیر و تبیین کرد و، همچون هر داستان اسطوره‌وش، محتوایی سرشار دارد و غنای آن گویی پایان‌ناپذیر است. سرگذشتی است متحمل معناها و تعبیرهای گوناگون، که همواره ممکن است بادی‌نو تفسیر و در واقع تأویل شود. این کتاب کوششی است در این راه. قصه‌هایی چون قصه یونس، پاره‌هایی جدایی‌ناپذیر و ماندگار از فرهنگ بشریت‌اند و مجموعه پژوهش در قصه‌های جاودان که این کتاب جزو آن است آهنگ آن دارد که به سطوحی ژرف‌تر از ظاهر این داستانها راه پیدا کند و با کندوکاو در نکته‌ها و اشارات و تلمیحات آنها و نیز تاریخچه و پیشینه‌شان، معنا و پیام رمزی و باطنی نهفته در آنها را تا جای ممکن آشکار سازد.

ISBN: 964-305-398-9



9 789643 053987

۶۸۰ تومان



پژوهشی

در قصه یونس و ماهی

جلال ستاری



۱۳۹۱/۱

۲۸/۱

کتابخانه عمومی  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران

# پژوهشی در قصه یونس و ماهی

از مجموعه  
پژوهش در قصه های جاودان



نشر مرکز



پژوهشی در  
قصه یونس و ماهی

جلال ستاری



نشر مرکز

ستاری، جلال، ۱۳۱۰ -

پژوهشی در قصه یونس و ماهی / جلال ستاری. - تهران: نشرمرکز، ۱۳۷۷.

پنج، ۱۳۷ ص. - (نشرمرکز؛ شماره نشر ۳۹۶)

ISBN: 964-305-398-9

A Study of

The Legend of Jonas and the Fish ص.ع. به انگلیسی:

۱. یونس؛ پیامبر - داستان. ۲. قرآن - قصه‌ها. الف. عنوان.

۲۹۷/۱۵۶

BP ۸۸/۶

پ ۳۴۵ س

۴ پ ۲ س /

۱۳۷۷

۱۳۷۷



پژوهشی در قصه یونس و ماهی

جلال ستاری

طرح جلد از ابراهیم حقیقی

چاپ اول ۱۳۷۷، شماره نشر ۳۹۶

۳۰۰۰ نسخه، چاپ سعدی

کلیه حقوق برای نشر مرکز محفوظ است

نشر مرکز، تهران، صندوق پستی ۱۴۱۵۵-۵۵۴۱

ISBN: 964-305-398-9

شابک ۹۶۴-۳۰۵-۳۹۸-۹

## فهرست

|                      |     |
|----------------------|-----|
| پیشگفتار.....        | ۱   |
| فصل اول              |     |
| روایت توراتی.....    | ۵   |
| فصل دوم              |     |
| روایت اسلامی.....    | ۲۳  |
| فصل سوم              |     |
| محنت.....            | ۵۱  |
| فصل چهارم            |     |
| رمز ماهی.....        | ۶۷  |
| فصل پنجم             |     |
| رمز دریا گذاردن..... | ۸۵  |
| فصل ششم              |     |
| رازآموزی.....        | ۹۹  |
| فصل هفتم             |     |
| معراج.....           | ۱۱۷ |
| نتیجه.....           | ۱۲۹ |



## پیشگفتار

داستان یونس بن متی آکنده از شگفتی هاست: یونس بر قومی که دعوتش را نمی‌پذیرند و به حقّ نمی‌گروند، خشم می‌گیرد و از خداوند می‌خواهد که بر آنان عذاب فرستد و خود بی‌فرمان حق از میان‌شان بیرون می‌رود، اما باشندگان زمین با مشاهده نشانه عذاب توبه می‌کنند و ایمان می‌آورند و یونس که نمی‌داند بیم کردگان، باوردارندگان شده‌اند و آنان که خدای را انبازان می‌گفتند و آلوده دنیا و دلبسته لعب و لهو بودند، از آتش خشم خدا جان به سلامت برده‌اند، مورد عتاب و خطاب قرار می‌گیرد و به عقوبت گناه نافرمانی، روزگاری بندی شکم ماهی‌ای سترگ که فرو می‌بردش می‌شود و در آن خلوتگاه، عذر تقصیر می‌خواهد و می‌نالد و می‌زارد تا سرانجام خداوند بر بنده برگزیده‌اش می‌بخشاید. در سرگذشت یونس وقایع شگفت دیگر نیز هست که در متن کتاب آمده‌اند، اما شگرف‌ترین آن حوادث همان دو موردی است که خاطر نشان ساختیم.

این حوادث و سوانح حیرت‌انگیز را چگونه باید فهم و تفسیر کرد؟ گردنکشی و سرپیچی یونس چه سببی دارد؟ ماهی آدم‌آویار و اقتادن یونس در دهان نهنگ دریا، رمز چه معنایی است؟ بیرون آمدن یونس از کام ماهی، اشاره به انگیختن خلق، به رستاخیز معنوی و روحانی و یا

باز آفریدن پس از مرگ جسمانی است؟ دریا شکافتن ماهی یا دریا گذاردن یونس، سه یا چهل شبانروز، نماد چه چیزی است؟ آیا آسمان، نماد روح اشراقی یا ابر خود آگاهی و یا شادی و بهجت مینوی است و خورشید، نماد حدّت و بصیرت روح و حقیقت روشنی بخش و ستارگان، نماد آرمان‌های رهنمون و ماه با روشنائی افسونگرش، رمز وسوسه‌های ناخود آگاه که گاه دلفریب‌اند و گاه تشویش‌انگیز و نان یا گندم، رمز «غذای روح» یا روحانیت و معنویت و باده ارغوانی، رمز والایش و دوزخ، رمز خودخواهی و رهونت نفس و عدد چهار، رمز زندگانی زمینی که در معرض وسوسه‌انگیزی‌ها و فتنه‌گری‌هاست و یا ماده و زمین روزی رسان و عدد سه، رمز روح و...؟ آیا این قصّه، قصّه‌ای متشابه است که معنایش را به ظاهر نمی‌توان دانست چون به دلیلی و تفسیری که بیان مراد کند، محتاج است؟ اینها همه پرسش‌هایی است که با خواندن قصّه عبرتناک یونس به ذهن می‌رسد و نگارنده می‌کوشد تا براساس تفاسیر ثقه و معتمد و استوار و نیز تا آنجا که خود می‌تواند بداند و دریابد، برای برخی از آنها پاسخی که خاطر را خرسند بدارد، بیابد.

داستان پیشینیان و سرگذشت رفتگان که یا با کام و نام بودند و یا از بهر آن نیامدند که راه بَرند، بلکه به قصد آنکه راه بُرند، زیستند و مردند، پر از نکات و اشارات و تلمیحاتی است که به گمان من محتاج تأویل‌اند و تأویل چنانکه گفته‌اند آن است که یُولُ الیه عاقبة الامر. منتهی داستانی اسطوره‌وش، به معنای حدیثی نمونه که پیامش زمانگذراست و نه دروغی فراافته، محتوای سرشاری دارد که غنایش گویی پایان‌ناپذیر است و بنابراین سرگذشتی است محتمل معانی و تعابیر مختلف که همواره ممکن است با دیدی نو تفسیر و تعبیر شود. قصّه یونس از این گونه داستانهاست، چنانکه داستان هفت خفتگان نیز که پیشتر شرحش به

چاپ رسید و در اینجا به مناسبت گفتنی است که قصهٔ اصحاب کهف با قصهٔ یونس ذوالنون، از لحاظ معنا و دلالت رمزی، همانند است، زیرا غاری که اصحاب کهف در آن به خواب می‌روند و در وقت مقرر بیدار می‌شوند، شبیه کام یا شکم ماهی یا نهنگی است که یونس را فرومی‌برد و به هنگام بر کرانه می‌افکند و هر دو واقعه، تمثیلی است از راز آموزی و استحاله‌پذیری یعنی مرگ رمزی از عالم پیشین یا دنیای جسمانی و ولادت ثانوی در حیات روحانی و از اینرو کتاب حاضر به اعتباری دنباله یا مکمل کتاب پژوهشی در قصهٔ اصحاب کهف محسوب است.

هنگامی که اندیشهٔ نگارش این دو کتاب با دوستان نشر مرکز در میان نهاده شد، آنان پیشنهاد کردند که بجاست چنین پژوهشهایی ادامه یابد. بنابراین با اغتمام فرصت، خواهیم کوشید تا کند و کاوهایی از این دست را فراهم آوریم و در قالب مجموعه‌ای به نام پژوهش در قصه‌های جاودان، به اهتمام نشر مرکز به چاپ برسانیم و در اینجا بر خود فرض می‌دانم که از این حسن نظر و التفات، قدرشناسی و سپاسگزاری کنم.

اینک که این چند سطر را به عنوان مقدمه می‌نویسم، یاد فیروزه صابری همسر نازنین دوست هنرمندم مرتضی ممیز را که نابهنگام به آسمان پرکشید، باری دیگر عزیز و گرامی می‌دارم. گرچه هر کسی را مدتی است و چون مدتش به سر شد، مر آن را ساعتی تأخیر و تقدیم نیست.

فیروزه هنگامی که نمایشگاه تکه‌دوزی‌هایش را با الهام از قصهٔ لیلی و مجنون در نگارخانهٔ برگ به مدیریت لالهٔ تقیان برگزار کرد، شبی در جمع دوستان یکدل به من گفت که کتاب این بنده به نام: حالات عشق مجنون، مشوقش در این کار بوده است و به هنگام برپایی نمایشگاه دیگرش با

الهام از قصه یوسف و زلیخا، همین سخن مهرآمیز را با لطف و نرمی و مهربانی که از جمله صفات بارزش بود در باب کتاب دیگر این بنده یعنی درد عشق زلیخا اظهار داشت و پرسید کتاب آینده‌ات درباره چیست؟ من پژوهشی در قصه اصحاب کهف را با یاد حسرتبار فیروزه نوشتم اما آنرا به وی تقدیم نکردم، چون غم از دست دادنش هنوز تازه بود و به راستی توان و یارای آن نداشتم که نامش را هنگامی که دیگر در میان مان نیست، بر صفحه کتابی ببینم. دریغ و درد که کاروانش رفت از پیش، اما امید که روانش شاد و خوشنود شود چون ببیند که این دفتر نیز به یاد وی از بیاض به سواد آمده است.

## روایت توراتی

کتاب یونا<sup>۱</sup> (مشمول بر چهار فصل از کتب عهد عتیق)، شرح سرگذشت شگفت این پیامبر بنی اسرائیل است.

به موجب این کتاب، خداوند به یونا بن متی یا امتای (Jonas)<sup>۲</sup> امر

۱- در قاموس کتاب مقدس آمده که «لفظ یونا به معنی کبوتر است». اما ابوالفتح رازی، معنای دیگری پیشنهاد کرده است. می‌گوید: «آن‌ان که خواندند یونس و یوسف، خواستند تا اسم را به تازی کنند من الایناس و الایساف، فعل مستقبل باشد از او...». تفسیر ابوالفتح رازی، به تصحیح و حواشی مهدی الهی قمشه، چاپ دوم، علمی، ۱۳۲۰ ق. جلد ۵، ص ۳۶۴.

۲- ابوالفضل رشیدالدین میبیدی در شرح اصل و نسب و موطن یونس می‌نویسد: «تواریخیان گفتند: یونس پیغامبر، مسکن او موصل بود و خانه او نینوا، مادر وی تنخیس نام بود و پدر وی متی و موصل از آن خوانند که شام به عراق پیوندند». کشف الاسرار و هدهد الابرار، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، امیر کبیر، ۱۳۵۷، جلد چهارم، ص ۳۴۰. و بعضی هم «گفته‌اند که متی نام مادر وی بوده و هیچکس از پیغامبران نسبت با مادر نکنند مگر عیسی بن مریم را و یونس متی را». کشف الاسرار، جلد ۶، ص ۲۹۸. ناصر خسرو می‌گوید گور یونس را در ده کفرکنه نزدیک طبریه دیده است: «جانب جنوب این دیه پشته ایست و بر سر آن پشته صومعه‌ای ساخته‌اند نیکو و دری استوار بر آنجا نهاده و گور یونس النبی علیه السلام در آنجاست و بر در صومعه چاهی است و آبی

می‌کند که به شهر نینوا<sup>۱</sup> رفته مردم را از فساد و شرارت برحذر دارد، و حجت بر ایشان گیرد. اما یونا (یونس) برای گریز از امتثال امر خدا، به یافو (یافا، Joppa = Joppé)<sup>۲</sup> به کشتی نشسته عازم ترشیش (Tarsis) می‌شود. در دریا ناگهان باد شدیدی وزیدن می‌گیرد و تلاطم عظیمی برمی‌انگیزد به حدی که نزدیک بود کشتی شکسته و غرق شود. ملأحان سخت ترسیده از سرنشینان که از ملل و اقوام گوناگونند می‌خواهند هر کس به درگاه خدایی که می‌پرستد دعا کرده، تقاضای نجات کند و نیز همه بار و بنه‌ای را که با خود آورده‌اند به دریا اندازند تا کشتی سبک شود. اما در میان آن همه و آشوب، یونس به ته سفینه فرود آمده، آسوده می‌خوابد! ناخدای کشتی شگفت‌زده او را بی‌خیال خفته می‌یابد و به وی می‌گوید ترا چه می‌شود، برخیز و تو نیز از خدایت بخواه که ما را از این بلای مرگبار برهاند. ولی دریا آرام نمی‌گیرد، سرنشینان با خود می‌گویند بهتر آنست که قرعه اندازیم تا بدانیم که مسبب نزول این بلا کیست؟ چون در روزگاران پیشین، حضور گناهکاری بر کشتی، خطری برای همه بود. پس قرعه می‌اندازند و قرعه به نام یونس می‌افتد. در شگفت می‌شوند و

→ خوش دارد». سفرنامه ناصر خسرو، به کوشش نادر وزین پور، چاپ چهارم، ۱۳۵۸، ص ۲۳.

۱- Ninive شهری باستانی در کنار دجله، مقابل موصل کنونی، پایتخت آشور به عهد Shamshi Adad اول که در عصر پادشاهی سناخریب رونق و شکوه تمام یافت و اسارهادون و آسوریانیپال نیز در آبادانش کوشیدند و در ۶۱۲ پیش از میلاد به دست مادها و سلسله «بابیلی جدید» ویران شد.

شمس الدین محمد بن ابی طالب انصاری دمشقی در نخبه‌الدهر فی عجائب البر و البحر (ترجمه سید حمید طبیبان، ۱۳۵۷، ص ۳۲۴) می‌نویسد: «پیش از فتح اسلام، (موصل) به صورت دژ بر کنار رود دجله برقرار بود که دژ خاوری نینوا نام داشت و از آن ایرانیان بود. گفته می‌شود که در آن دژ غاری است که گور یونس پسر متی در آن است».

۲- شهری در کنار دریای مدیترانه که بندر عمده فلسطین محسوب می‌شود.

از او می پرسند کیستی، چه کرده ای، شغلت چیست، از کجا آمده ای، از چه قومی، وطنت کجاست؟ یونس پاسخ می دهد من عبرانی ام و حدیثش را حکایت می کند و اقرار می آورد که از یهوه گریخته است. کشتی نشینان از اینکه وی دل به دریا زده و از خدا گریزان شده است، سخت می ترسند و به وی می گویند با تو چه کنیم تا دریا آرام گیرد؟ یونس می گوید مرا به دریا اندازید، زیرا می دانم که مسبب وقوع این تلاطم عظیم منم. سر نشینان که از قدرت یهوه هراسناکند، نخست دودل می شوند ولی سرانجام یونس را به دریا می افکنند و در دم دریا آرام می گیرد و ملاحان اینچنین به قدرت یهوه پی می برند و بیمناک از سطوت وی نذرهای می کنند و قربانی ها به پیشگاهش تقدیم می دارند. پس آن مشرکان، مردمانی صالح و پاک سرشت بودند و در شگفت مانده بودند که چگونه یونس از فرمان خدایش سرپیچیده است؟ و حتی هراس داشتند که با فدا کردن یونس، یهوه را برنجانند. و سرانجام نیز با مشاهده قدرت یهوه، به او نماز می برند و سجده اش می کنند.

اما خداوند ماهی بزرگی در دریا گماشته بود که یونس را ببلعد و ماهی چنین می کند و یونس سه روز و سه شب در شکم ماهی بسر می برد و خداوند را شکر می گوید که استغاثه اش را پذیرفته و بر وی که از کرده یعنی گناه نافرمانی پشیمان شده، رحمت آورده، بنده نادم توبه کار را از غرق شدن نجات داده است و خطاب به خدا می گوید من به شکرانه این رحمت، به عهدم وفا خواهم کرد و قربانی ها تقدیم خواهم داشت و خداوند آنگاه به ماهی که سه شب و سه روز یونس را در شکم خویش جای داده بود و در دریا می بُرد، فرمان می دهد که او را بر خشکی افکند و بار دوم به وی که از شکم ماهی بیرون آمده امر می کند که به نینوا رفته گناهکاران را از عذاب الهی بترساند. پس یونس به آن شهر که به مسافت

سه روز راه از جایی که ماهی وی را قی کرده بود واقع بود<sup>۱</sup>، می‌رود، و یک روز در شهر گردش می‌کند و به مردم هشدار می‌دهد که اگر همچنان به گناهکاری و شرارت ادامه دهند، نینوا تا چهل روز دیگر ویران خواهد گشت.

مردم هراسان شده به خدا ایمان می‌آورند و روزه می‌گیرند و از بزرگ و کوچک پلاس می‌پوشند. ملک نیز که از پیشگویی خوفناک پیامبر آگاه شده بود از تخت به زیر می‌آید و لباس عزّت از تن می‌کند و پلاس پوشیده بر خاکستر می‌نشیند و به اکابر و اعظم قوم فرمان می‌دهد که به مردم بگویند تا خود و گاو و گوسفندان و بهائم، چیزی نخورند و حتی آب ننوشند و همه از انسان و حیوان پلاس پوشیده، به درگاه خدا تضرّع کنند و بنالند و رعایا از گناهکاری و ستمکاری دست بدارند و به راه راست باز آیند و توبه کنند؛ شاید خداوند به رحم آید و بر آنان ببخشد و مشیتش را بگرداند و از شدّت قهرش بکاهد تا همه هلاک نشوند. و خداوند چون می‌بیند که مردم از گناهکاری و ستم‌ورزی دست کشیده از راه زشت خویش برگشته‌اند و از آنچه کرده‌اند پشیمان شده‌اند و مغفرت می‌طلبند، خشمش فرومی‌نشیند و عزمش را که نابودی شهر بود، تغییر می‌دهد و از نینواییان بپوشد.

اما یونا از اینکه خدا به وعده‌ای که به وی داده بود عمل نکرده و از قصدش برگشته است، دچار «بغض و غیض» شده، برآشفته به خدا می‌گوید می‌دانستم که تو رحمان و رحیمی؛ بدین سبب از موطنم به ترشیش گریختم، زیرا یقین داشتم که بخشاینده و مهربان و دیرخشمی، هم جبار و قهّاری و هم کریم و خطابخش و پوزش‌پذیر و سرانجام از

۱- یا درنور دیدنش سه روز مدّت می‌گرفت.

اراده‌ات مبنی بر ویرانی و نابودی نینوا بازمی‌گردد. من اینهمه را در موطنم به تو گفته بودم و به همین جهت به ترشیش گریختم، چون می‌دانستم که برگناهکاران می‌بخشایی. اینک من شرمندهام که پیشگوئیم به وحی و الهام تو، نادرست از آب درآمد و مردم مرا به دروغزنی متهم و ملامت خواهند کرد، پس استدعایم اینست که جانم را بگیری، چون مردن از زیستن در چنین حال و هوایی، مرا خوشتر است. خداوند پاسخ می‌دهد آیا نیکو و رواست که چنین اندوه خوری و بر خود سخت‌گیری و آیا به راستی حق داری که خشمگین شوی؟

در این هنگام یونس از شهر بیرون رفته در قسمت شرق شهر برای خود (کلبه یا) سایبانی می‌سازد و زیرش در سایه می‌نشیند تا ببیند بر سر مردم شهر چه خواهد آمد. اما چون سایبان به درستی بر سرش سایه نمی‌افکند، خداوند کدوی<sup>۱</sup> بر فراز کلبه می‌رویانند که بر سر یونس سایه می‌افکند و او را از رنج و تعب تابش آفتاب مصون می‌دارد و یونس که چنین می‌بیند، از لطف و کرم پروردگار بسی شادمان می‌شود. لکن خداوند در بامداد روز بعد، به هنگام طلوع آفتاب، کرمی می‌فرستد که آن کدو را از درون نیش می‌زند و می‌خشکاند و زمان طلوع آفتاب نیز، به امر خداوند تند باد شرقی سوزآوری وزیدن می‌گیرد و آفتاب سوزان بر سر یونس می‌تابد به شدتی که یونس بیهوش می‌شود و باز آرزوی مرگ می‌کند و می‌گوید مرگ را بر این زندگی رجحان می‌نهد.

آنگاه خداوند از یونس می‌پرسد آیا نیکوست که برای کدو اندوه خوری و برای خشکیدنش خشمگین شوی؟ یونس پاسخ می‌دهد آری، رواست که تا حد مرگ اندوه خورم و خشم گیرم و خداوند می‌گوید

۱- کرچک، بید انجیر = ricinus

دریغت آمد و افسوس خوردی که آن کدو پژمرده شود، حال آنکه آنرا نپرورده بودی و کدو در شبی روئید و به شبی پژمرد و تو در این کار دستی نداشتی. پس چگونه می‌پسندی که من شهر عظیم نینوا را که در آن، زیاده از یک صد و بیست هزار آدمی هست که میان راست و چپ تشخیص نمی‌توانند داد و هم بهایم بسیار، نیست کنم و بر چنین کاری دریغ و افسوس نخورم و اندوهگین و دردمند نباشم؟

یونس پسر متی (امتای، آمیتی) و متوطن شهر جت حافر (گث حیفر Gath - Hephhar) بود که در زبولون واقع است<sup>۱</sup> خداوند وی را مأمور می‌کند که به نینوا رفته پایان قدرت و شوکت آشور را اعلام دارد. به ظن قوی این امر در دوران سلطنت یربعام دوم (Jéroboam ۷۸۸-۷۴۸ ق.م.) که ذکرش در دومین کتاب ملوک (فصل ۱۴، آیه ۲۵) رفته، یا پیش از او، در قرن نهم پیش از میلاد، روی داده است. مفسران در تعیین زمان یونا (یونس) بر آنند که وی از نخستین انبیاء مرسل بنی اسرائیل محسوب است و پیش از آنکه به نینوا اعزام شود، سالهای دراز در اسرائیل نبوت می‌کرده است.

اما کتاب یونس حتماً اثر خود یونس نیست و پس از او نوشته شده است. از جمله بدین دلیل که شهر بزرگ نینوا که در ۶۱۲ ق.م ویران شد، در این کتاب به صورتی بس گنگ و مبهم تصویر شده، و در واقع فقط خاطره‌ای دور دست از آن نقش بسته است و با توجه به خصوصیات زبان کتاب، احتمال قوی می‌رود که کتاب در اواخر قرن پنجم یا اوایل قرن چهارم پیش از میلاد نگارش یافته باشد، پس از تحریر کتاب خروج. البته واضح

۱- کتاب دوم ملوک، فصل ۱۴، آیه ۲۵.

است که کتاب یونس، کتابی تاریخی نیست، خاصه بدین دلیل عمده که هر چند خداوند به اعتقاد مومن، قادر به تصرف در قلوب و احوال است و اگر بخواهد موجب تبدل مزاج روحانی انسان می‌گردد، اما اگر شاه نینوا و قومش، ناگهان به یهوه ایمان آورده بودند، بیگمان این گروه در اسناد و مدارک آشور و در تورات نیز ذکر می‌شد، حال آنکه چنین نیست.

اما از این ملاحظه بدیهی که بگذریم نکته‌ای که شایان اعتناست و حتی با یکبار مطالعه کتاب یونس نیز توجه را به خود جلب می‌کند اینست که داستان یونس، به موجب تورات، حدیث غریب شگفت‌انگیزی است. زیرا یونس از فرمان خداوند و رسالتی که به وی محول کرده یعنی دعوت خلق گم کرده راه سرپیچی می‌کند و نیز پس از بخشایش خداوند نینویان را، بر خداوند خشم می‌گیرد که بیهوده او را به خطر افکنده است! به عبارتی دیگر کتاب یونس، داستان پیامبر نافرمانی است که نخست می‌خواهد از تعهد رسالتش تن زند و طفره رود و در پایان از ملاحظه اینکه تدبیر خداوند یعنی بیم دادن قوم، به طرزی نامنتظر برای یونس، موثر افتاده و قوم به خدا گرویده‌اند، نزد خدا می‌نالد و شکایت می‌برد، چنانکه گویی بیشتر به شأن و حیثیت خود می‌اندیشد و کمتر دلمشغول نجات و رستگاری قومی است که توبه کرده‌اند و به راه راست باز آمده‌اند و نادرست نیست اگر بگوییم حتی آرزو داشته که قوم همچنان گناه و فساد کنند تا وعده نزول عذاب الهی تحقق یابد و او که مأمور ابلاغش بود، «راستگو» بنماید! و حال که خلاف این توقع به ظهور رسیده، منتیش جریحه‌دار شده است و بنابراین می‌توان گفت کسی است که هنوز در بند نفس خویش است و سراپا سر سپرده مشیت حق نیست.

در واقع یونس نخست می‌کوشد تا از نبوت در میان مردم نینوا یعنی مأموریت و رسالتی که خداوند به وی سپرده است، طفره زند و به همین

جهت در یافا به کشتی نشسته به ترشیش می‌گریزد. دلیل این نافرمانی روشن نیست، گرچه در پایان پس از آنکه خداوند با مشاهده توبه نینویان، عذاب نفرستاد و یونس با حیرت و خشم شاهد آن دگرگونی حال و تغییر مشیت الهی بود، می‌گوید نخواستم به نینوا روم و وعده عذاب دهم، چون می‌دانستم که کریم و رحیمی. اما مگر نمی‌توانست هم نینویان را به خواست خدا بیم دهد و هم مژده و بشارت که اگر از فساد و شرارت دست بدارید، رستگار خواهید شد؟ و طرفه آنکه گویی از این نافرمانی بیمی به دل راه نمی‌دهد که آسوده خیال و فارغ‌بال در دریای پر تلاطم طوفانی که ممکن است کشتی را در هم بشکند، در ته سفینه، جایی که به آسانی نتوان یافتش، به خواب می‌رود و ناخدا با کمال شگفتی او را در آنجا می‌یابد و از خواب خوش بیدار می‌کند و با عتاب و خطاب می‌گوید تو نیز برخیز و از خدایت بخواه که ما را از این گرداب بلا برهاند، غافل از اینکه مسبب وقوع این مصیبت هم اوست!

وانگهی یونس چگونه نمی‌داند که نبی مرسل است و حال که عصیان ورزیده قطعاً از خدا نمی‌تواند گریخت و پنهان شد؟ و حتی اگر به دورترین جا و یا به انتهای زمین رود، باز از چشم خدا مخفی نمی‌ماند و بنابراین عزیمت به ترشیش برای نماندن و استعفا از تعهد مسئولیت، کار عبثی بیش نیست. همچنان که آدم و حوا پس از خوردن میوه ممنوع درخت معرفت، به رغم منع و نهی خداوند، بر خلاف آنچه به غلط می‌پنداشتند، نتوانستند خود را در میان درختان باغ بهشت پنهان کنند<sup>۱</sup> و سرانجام از جنت رانده شد. مگر در مزامیر داود نیامده است: «از روح به کجا روم و از حضورت به کجا بگریزم؟ اگر به آسمان، صعود کنم، آنجا

توئی و اگر بستم را در قعر زمین بگسترانم باز آنجا تویی. اگر بالهای سحرگاه را بگیرم و در اقصای دریا ساکن شوم، هم در آنجا، دست تو مرا رهبری خواهد کرد و دست راست مرا خواهد گرفت. اگر بگویم که ظلمت مرا مستور خواهد داشت، پس شب در پیرامونم، روشنائی است. به درستی که ظلمت چیزی از تو پنهان نمی‌دارد و شب چون روز، روشنائی می‌دهد. زیرا ظلمت و نور در حضورت، یکی است<sup>۱</sup> پس روح خدا به اعتقاد مومن، همه جا با ادمی هست و راهنما و دستگیر اوست، چه به آسمان پرواز کند و چه در ژرفای دریا فرو رود و بنابراین مخلوق هیچگاه نمی‌تواند از روح خدا بگریزد و خود را پنهان دارد. همچنین مگر در کتاب یرمیاہ نخوانده است: «خداوند می‌فرماید آیا ممکن است کسی در جایی مخفی، خویشتن را پنهان کند که من آنرا نبینم؟»<sup>۲</sup>. پس تلاش یونس بیهوده و از پیش محکوم به شکست است و از پیامبری چون او بعید است که با علم به چنین احکام و تعالیمی بیندارد که می‌تواند خدا را بفریبد و در جایی دوردست، دور از چشم وی، پنهان شود!

دلمشغولی یونس در شکم ماهی نیز خالی از غرابت نیست. یونس در شکم ماهی عظیمی که به نحوی اعجاز‌آسا او را بلعیده، خدای را شکر می‌گوید که بر وی رحمت آورده و تضرع و استغاثه‌اش را به سمع قبول شنیده و از غرق شدن در دریای طوفانی رهاش داده است. بدین وجه که در واقع او را از کشتی‌ای که بیم در هم شکستنش می‌رفت به کشتی امنی که شکم ماهی است، جابجا کرده است. بیگمان یونس از آنچه بر وی در کشتی رفته، سخت ترسیده و در شکم ماهی از کرده یعنی گناه نافرمانی و پندار خام‌گریز از خدا و پنهان شدن در جایی دوردست،

۱- مزمو ۷/۱۳۹ - ۱۲.

۲- کتاب یرمیاہ، ۲۳/۲۴.

پشیمان شده و مغفرت طلبیده است، اما در سه شبانروزی که در شکم ماهی بسر می برد، آنچه می کند فقط همین شکرگذاری و پوزش خواهی است و گویی حتی می خواهد با خدا معامله به مثل کند و به شکرانه نجات از مهلکه، قربانی هایی به او تقدیم دارد و بدینگونه شکر نعمت بگوید و با کاری به قدر همت و قدرت خویش، اعجاز الهی را سپاس گوید. بیگمان این عمل پسندیده و در نظر خدای یونس مقبول است، ولی کاری است که از عهده هر مؤمن شاکر و ترسکاری نیز برمی آید و مزیت و فضیلت خاصی محسوب نمی شود. در واقع چنین پیداست که یونس در شکم ماهی فقط از رحمت خدای رحیم که به وی زندگانی دوباره بخشیده شاکر است و از کرده پشیمان و بیگمان توبه کار و شرمسار از گناه نافرمانی که به راستی از پیامبری چون او انتظار نمی رفت. اما جز این عبادت و تسبیح و انابت که کمترین کاری است که هر مؤمن سپاسگزار لطف و رحمت الهی نیز می تواند کرد، چیز دیگری در او به ظهور نمی رسد که دال بر تحوّل عمیق درونی باشد مگر غم خوردن بر خشکیدن کدو بن که دال بر عطف و شفقت نوپیداوست، اما این عاطفه رأفت درقبال آنچه می گوید یعنی شرمساری از اینکه وعده حق به انجام نرسیده و لاجرم پیامبر مرسل دروغزن جلوه کرده است و بنابراین آرزو دارد که بمیرد تا در نظر خلق سرافکنده نباشد، بیرنگ می نماید و چنین پیداست که چندان پیگیر و قوی بنیاد نیست.

یونس در شکم ماهی از مرگ در دریای طوفانی نجات یافته است، ولی هنگامی که ماهی به امر خدا او را بر خشکی می افکند، گمان نمی رود که «ولادت دوباره» یافته باشد. معنای خلاصی اش، جان بدر بردن از خطر غرق شدن است، نه رهایی از بند منیت و رعونت نفس که مستلزم تحقق تغییری ژرف در ضمیر و باطن است. شکم ماهی، جایی امن و پناهگاهی

مطمئن است، نه زاویه سیر و سلوکی که سه شبانروز رمزی مدّت گیرد. یونس به قدرت خداوند، اگر هم به درستی وقوف نداشته، اینک نیک پی برده است، اما این معرفت، رنگ و روی خوف و خشیت از خدا دارد و مورث عشق یا محبت به حق، در پی تغییر موضع و نظرگاهی در خدادانی نیست. یونس از خدا سپاسگزار است که از مرگ رهائش داده است، و برای آنکه دوباره بر اثر نافرمانی عقوبت نشود، صادقانه نذر می‌کند که به شکرانه نجات، قربانی به خداوند تقدیم دارد. اما گویی هنوز به نام و منزلت و شهرتش در نظر خلاق بیشتر می‌اندیشد تا به حکمت خداوند و از این لحاظ می‌توان گفت که خودبین و خودپسند می‌نماید، چون هم و غمش همه آنست که وعده عذاب به انجام رسد تا مردم او را به دروغزنی متهم و ملامت نکنند و بنابراین شاید در دل آرزو دارد که خلاق از گناهکاری و شرارت دست بازدارند، تا به عذاب الیم گرفتار آیند و دریابند که سرانجام هرچه یونس گفته است خواهد شد! از اینرو بی‌قرار و مضطرب و نیز امیدوار و بی‌شکیب، در گوشه‌ای بیرون شهر به انتظار می‌نشیند تا ببیند بر سرگناهکاران چه خواهد آمد و چون ورق برمی‌گردد، خشمگین و بیتاب می‌شود و زبان به شکوه و شکایت می‌گشاید که خدایا مرا فریفتی و وسیله قرار دادی و به اراده و مشیت خود عمل کردی و اینک مردم ریشخند می‌کنند که به دروغ وعده عذاب دادم و زین پس به من و سخنانم اعتماد نخواهند کرد.<sup>۱</sup> پس بیگمان ترجیح می‌داده که نینواییان هرگز به خدا نگروند و جملگی هلاک گردند تا غرور وی جریحه‌دار

۱- «چون یونا مشاهده نمود که نبوّتش در عقوبات آتیه کامل نشد و هلاکت دشمنان قوم خدا چندی در تأخیر افتاد، در نقیص خود بسیار متأثر و منفعل گردیده، این مطلب باعث آن شد که خداوند بار دیگر نظر لطف خود را از او بازگیرد». هاکس، قاموس کتاب مقدس، بیروت ۱۹۲۸، ص ۹۷۶-۹۷۷

نشود و شوکت و سطوتش در چشم مردم نشکند و به اصطلاح آبرویش نریزد. به همین جهت چنان سرخورده و اندوهگین است که از خداوند می‌خواهد تا جانش بگیرد و او را از محنت خجالت و سرافکندگی، آنچنان که خود می‌پندارد، برهاند. و وقتی خداوند با معجزه آفریدن کدویی یک شبه تا سایبان یونس باشد و خشکانیدنش فردای همان شب بر اثر نیش کرمی، یونس را دچار غم و اندوه می‌کند و بدینگونه ذهنش را پذیرای فهم این معنی حکمت آموز می‌گرداند که اگر یونس با پژمردن کدویی دچار غم و اندوه جانکاه شده، پس چگونه می‌پسندد که خدا شهری را با همه ساکنانش بمیراند، یونس خاموش می‌ماند و پاسخی نمی‌دهد و کتاب با سکوت یونس پایان می‌گیرد و ما به درستی نمی‌دانیم که یونس از آنچه بر وی رفته، عبرت گرفته است و حکمت آموخته است یا نه؟

پل دیل می‌گوید: «اسطوره نفس یا جان (âme) - اسطوره زندگی و مرگِ نفس - مضمون اساسی نوشته‌های تورات است».<sup>۱</sup> این معنی، به گمانم، کمابیش در حق یونس تورات صدق می‌کند. و سوسه‌های ناخودآگاه که فریبده و اغواگرند، یا خودپسندی و عجب، موجب خشکیدگی و تحجر باطن و توقف طیران و جهش آدمی می‌گردند، و بالهای پروازش را می‌بُرند؛ خودخواهی موجب گمراهی و تهلکه و دال بر شناخت ابتر معنای زندگی و مبین هراس آدمی از معرفت به حدود نقص و ناتمامی خویش است و بیگمان این توجه نفس و خویش‌شناسی، مستلزم پُردلی

1- Paul Diel, *Le Symbolisme dans la Bible. L'universalité du langage symbolique et sa signification psychologique*, Payot, 1975, P. 97.

و شهامت اخلاقی و پایداری در قبال وعده‌های دروغینی است که هر کس به خود می‌تواند داد که نتیجه‌اش خودپرستی فریبده و ضلال‌آور نیز نارضایی تشویش‌آمیز است. برعکس توانایی درون‌بینی به چشم بصیرت و مشاهده سیمای حقیقی خویش و تشخیص و تمییز میزان خودخواهی و غلبه بر آن، شرط کمال یابی است و نویدبخش رستگاری و مژده و بشارت نشاط و انبساط وجود.

نوزایی، ولادتِ دوم در جهان روح، به یارمندی روح حقیقت و عشق به حقیقت میسر است. «آدم قدیم» باید در ما بمیرد تا جان دوباره زاده شود، همانند رمز ققنس که از خاکسترش، جان تازه می‌یابد، بسان رمز نوزایی یا ولادت ثانوی از آبِ متبرک. این تجدید حیات، به یمنِ تطهیر و تزکیهٔ نیات که ثمرهٔ خودشناسی و کاری شادبیار است، امکان‌پذیر می‌شود، چنانکه در کتاب حزقیل آمده است: «هنگامی که شریر از شرارتی که کرده، برمی‌گردد، و به عدل و صدق رفتار می‌کند، جانش را زنده نگاه خواهد داشت و چون ملاحظه کند که از تمامی گناهای که مرتکب شده، دست شسته است، البته زنده مانده، نخواهد مرد»<sup>۱</sup>. برای دست‌یابی به این «حیات جاوید» باید چشم درون‌بین را گشود. این بصیرت‌تنها راه توجه‌یابی نفس به نیات پنهان در پستوی ناخودآگاهی است و آن نیات‌اند که موجب اساسی مرگ جان و روان‌اند، منظور نیاتی است که پنهان می‌مانند و سرکوفته یا به غلط توجیه و تفسیر و برحق شمرده می‌شوند. اینگونه نیات‌اند که نفوس مرده می‌سازند و نفوس مرده تنها در قعر زمین بسر نمی‌برند، بلکه در گستره و پهنهٔ زمین پراکنده‌اند و پرسه می‌زنند و زمین را به دوزخ تبدیل می‌کنند و راه نجات و رهایی اینست که نور در ظلمات

۱- کتاب حزقیل، ۲۷/۱۸-۲۸.

ناخودآگاهی درخشیدن گیرد. مسأله حقیقی انسان، مرگ و زندگی روان یا جان یعنی بعث و رستاخیز اوست. مرگ حقیقی مرگ روح است که ناشی از فتنه جسم است و رستاخیز، نوزایی در عالم روح و چنانکه گذشت، نمادین مرگ و زندگی، قفس است که از خاکسترش جان می‌گیرد و برمی‌خیزد و یا دانه مدفون در خاک که می‌روید و دوباره زنده می‌شود، به قول یوحنا آنجا که می‌گوید: «یقین بدانید که اگر دانه گندم به درون خاک نرود و نمیرد، هیچگاه از یک دانه، بیشتر نمی‌شود، اما اگر بمیرد، دانه‌های بیشماری به بار می‌آورد»<sup>۱</sup>. آئین غسل تعمید در مسیحیت یهودی تبار نیز همان معنا را دارد. baptiser (غسل تعمید) از لحاظ واژه‌شناسی به معنای تطهیر نیست، بلکه به معنای در آب فرو بردن (Noyer, immerger) و در نتیجه به معنای رمزی مرگ (غوطه‌ور کردن) انسان کهن و ترک هوی و نخوت و تفرعن و تجدید حیات یا از سرگیری زندگانی‌ای تازه و نو است (خروج از آب).

اینک پس از ذکر این مقدمات، جای این سؤال باقی است که یونس تورات تا چه اندازه توانسته بر خودخواهی‌اش غلبه کند؟ ظفرمندی‌ای که همانا نوزایی حقیقی و مژده و بشارت انجیل محسوب است، یعنی اعتلا و ارتقاء تدریجی به مرتبه معرفت و بصیرت کامل.

در پاسخ به این پرسش باید خاطر نشان کنیم که در واقع مسیحیت یهودی تبار از این قصه توراتی سود شایان برده است و این نکته با توضیحاتی که خواهیم آورد، هیچ شگفت نیست.

گفتنی است که انجیل بارها به یونس استشهدا کرده و نبوت او را دلیلی بر

صدق تعالیم مسیح دانسته است، از جمله: «عیسی گفت: «فرقه شریر و بی وفا (فریسیان) آیتی می خواهند و تنها آیتی که به آنها داده خواهد شد، آیت یونس نبی است. همانطور که یونس سه روز و سه شب در شکم یک ماهی بزرگ ماند، پسرانسان نیز سه شبانه روز در دل زمین خواهد ماند. در روز داوری، مردم نینوا برمی خیزند و مردم این زمانه را محکوم می کنند، زیرا مردم نینوا وقتی موعظه یونس را شنیدند توبه کردند، حال آنکه شخصی که در اینجاست از یونس بزرگتر است»<sup>۱</sup> و باز: «این نسل شریر و بی وفا، جوایای آیت است و آیتی بجز آیت یونس نبی به آن داده نخواهد شد»<sup>۲</sup> و جای دیگر: «وقتی مردم در اطراف عیسی ازدحام کردند، او به صحبت خود چنین ادامه داد: «مردمان این زمانه چقدر شریرند! آنها آیتی می خواهند، اما تنها آیتی که به ایشان داده خواهد شد، آیت یونس نبی است. چون همانطور که یونس برای مردم نینوا آیتی بود، پسر انسان نیز برای مردم این زمان آیت دیگری خواهد بود... مردم نینوا در روز داوری با مردم این روزگار زنده خواهند شد و علیه آنان شهادت خواهند داد، چون مردم نینوا در اثر پیام یونس توبه کردند و آنکه در اینجاست از یونس بزرگتر است.»<sup>۳</sup>

مسیح نخستین کسی است که با تفسیر رمزی قصه یونس، از سرگذشت پیامبر یهود برای عبرت آموزی سود می جوید و ایمان آوردن نینواییان را به عنوان مثال ذکر می کند و از پیش اعلام می دارد که او نیز چون یونس نبی رستاخیز خواهد کرد. توضیح اینکه یونس سه شبانه روز در شکم ماهی بود تا آنکه ماهی به امر خدا وی را بر کرانه ای که به قول کتاب مقدس محتملاً به صیدون نزدیک بود، افکند؛ و بنا به همان کتاب، مسیح برای

۲- همان، ۴/۱۶

۱- انجیل متی، ۲۳/۳۹-۴۱

۳- انجیل لوقا، ۱۱/۲۹-۳۲

کفارت گناهان انسان مُرد و مدفون شد و در روز سوم زنده گشت.<sup>۱</sup> در این تفسیر، دریا، راهی که به وادی مرگ می‌رسد و یا همان سرزمین مرگ، تلقی شده و راهِ رهایی، به مثابه رستاخیز و وادی مرگ نیز بسان هیولایی است که نمی‌تواند مسیح را در کام خویش نگاه دارد و ناگزیر باز می‌گرداندش که این بازپس دادن، در حکم رستاخیز است. بنابراین سرگذشت یونس و فرورفتنش در کام ماهی، تمثیلی است از اقامت مسیح در «بطن زمین» و به بیانی دیگر، مسیحیت، بلعیدن ماهی یونس را و سپس بازپس دادن ماهی یونس را کلاً نماد بعث و رستاخیز قلمداد کرده است.

کتاب یونس همچنانکه گفتیم شرح وقایعی تاریخی نیست، بلکه کتابی عبرت آموز است و هدف از نگارش آن، افاده این معنی است که حتی بزرگترین محن نیز شاید جلوه‌ای از رحمت بیکران الهی باشد، چنانکه خداوند در این داستان، به محض مشاهده توبه بندگان، بر آنان می‌بخشاید، زیرا هر انسان در بحبوحه سقوط و هبوط نیز، ممکن است به ندای حق، دوباره به حیات حقیقی زاده شود، همانگونه که خداوند به پیامبرش رحمت می‌آورد که در دهان ماهی است، و نیز بر نینواییان توبه کار و باز بر یونس که گرفتار عجب و غرور و خودبینی شده است. گفتنی است که شفقت و رحمت واسعه خداوند در کتاب یونس حتی شامل حال جانوران نیز می‌گردد و این محبت فراگیر به کتاب رنگ و بوی انجیلی می‌دهد، چنانکه در آن همگان: ملاحان مشرک و شاه نینوا و مردم شهر و حتی جانوران، همه خوش‌آمیز و مهربان‌اند، مگر تنها اسرائیلی یعنی یونس پیامبر! اما خداوند که در حق همه رحمان و رحیم است، سرانجام بر پیامبر عاصی‌اش

۱- انجیل متی، ۱۲/۳۹-۴۱ و اوّل قرن‌تین، ۴/۱۵

نیز می‌بخشاید. و این به گمان من در پس اخلاقی کتاب به بنی اسرائیل است که از منفورترین دشمنش، یعنی شاه آشور طاعت و توبه‌کاری بیاموزد و به این اعتبار کتاب یونس، کتابی تعلیمی برای تبشیر رحمت و بخشایش خداوندی و محکوم شمردن آشتی ناپذیری قوم یهود است که سرسختانه خواستار انهدام مشرکان بود. ولی علاوه بر آن کتاب به علت پیام مهرآمیزی که دارد، مبشر ظهور خدای عشق انجیل یعنی عیسی مسیح است. آدمی از خاک یعنی امیال نفسانی (که زمین مظهر رمزی آنهاست) سرشته شده و نیز زنده به نفحه‌ی خدایی یعنی روح خلّاق است. اما گاه در این میان که به طبیعت مینوی‌اش یعنی به ندای روح گوش فراده‌د یا به سرشت زمینی یعنی تمیّاتش، سرگشته و حیران می‌ماند. به گمان مفسّران، با ظهور مسیحیت یهودی تبار، سازش میان آندو سرشت، تحقق می‌یابد، بدین معنی که مسیح، به نحوی رمزی، پسر خدا یعنی، نماد وحدت و هماهنگی میان جسم و جان و آورنده‌ی پیام رستگاری می‌شود. ندای روح اینست که حدودت را بشناس و بپذیر، ولی آدمی به افقی که خرد در برابر دیدگانش می‌گشاید و نیز به سبب چیرگی بر جهان برون، بر این هماهنگی، در واقع ضرورت شناخت محدودیت خویش می‌شورد. ممیزه‌ی ادوار انحطاط، این سرگشتگی تشویش‌آمیز در قبال ارزشهای اخلاقی است که یا وقیحانه نفی و انکار می‌شوند و یا به طرزی عامیانه متجسّم. اما این گمراهی اضطراب آور، همواره در تاریخ، تجدید فکر در باب معنای حیات، یعنی طلب و جستجوی مفهوم نوی برای آن را برانگیخته است. درد و رنج قوم، نیروی روان یعنی خرد و ایمان را نزد افرادی نادر تحکیم می‌بخشد و آنانرا به جهش و طیران و فراگذشتن از حدود تنگ خویش وامی‌دارد و بدینگونه آن بزرگمردان، با گمراهی زمانه به مقابله برمی‌خیزند و بر درون -بودی و حضور (immanenc) ارزشهایی که به نام‌های گوناگون: حکمت،

اشراق و... خوانده می شوند تأکید می ورزند و بدینگونه معلوم می دارند که حتی در بحبوحه مذلت و ادبار، انسان می تواند به نیروی خرد و ایمان، از مرگ روح جلوگیری کند و به زندگانی نشاط آمیز روحمند زنده گردد. عهد جدید، نمودگاه این امکان راه بیرون شو از بن بست و از سرگیری زندگانی پر نشاط و متوازن ولو در جهانی سراسر منحط و کج تاب است.

## روایت اسلامی

در قرآن، یونس پیامبری است از بنی اسرائیل<sup>۱</sup> که به القاب ذوالنون<sup>۲</sup> و صاحب الحوت<sup>۳</sup> نیز نامیده شده است. و چنین است داستان او:  
وَأَنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (و یونس از پیامبران بود). اذْأَبَقَ إِلَى الْفَلَکِ لَمُشْحُونٍ (چون به آن کشتی پُراز مردم گریخت). فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ (قرعه زدند و او در قرعه مغلوب شد). فَالْتَقَمَهُ الْحَوْتُ وَهُوَ مُلِيمٌ (ماهی بلعیدش و او در خور سرزنش بود). فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ (پس اگر نه از تسبیح گویان می بود). لَلْبُثِّ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (تا روز قیامت در شکم ماهی می ماند). فَنبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ (پس او را که بیمار بود به خشکی افکندیم). وَ انبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِّنْ يَقْطِينٍ (و بر فراز سرش بوته کدویی روئاندیم). وَ ارْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ (و او را به رسالت بر

۱- در سورة نسا، آیه ۱۶۲ می گوید: اَوْحَيْنَا إِلَى... یونس. به یونس وحی کردیم.

۲- انبیاء (۲۱)، آیه ۸۷.

۳- قلم (۶۸)، آیه ۴۸.

ذوالنون مصری نیز یار ماهیان است، یا ماهیان یار اویند. نک عطار، تذکرة الاولیاء، از روی نسخه نیکلسون، ۱۳۷۳، ص ۱۷۱.

صد هزار کس و بیشتر فرستادیم). فامنوا فمّتعناهم الی حین (آنها ایمان آوردند و تا زنده بودند، برخورداریشان دادیم).<sup>۱</sup>

قرآن دوجای دیگر از قصه یونس یاد می‌کند: جایی می‌گوید: و ذالّٰنون اذ ذهب مغاضباً فظنّ ان لن نقدر علیه فنادی فی الظّلمات ان لا اله الا انت سبحانک انّی کنت من الظّالمین (و ذوالنون را آنگاه که خشمناک برفت و پنداشت که هرگز براو تنگ نمی‌گیریم. و در تاریکی ندا درداد: هیچ خدایی جز تو نیست، تو منزّه هستی و من از ستمکاران هستم). فاستجبنا له و نجّیناه من الغم و کذلک تُجّی المؤمنین (دعایش را مستجاب کردیم و او را از اندوه رهانیدیم و مؤمنان را اینچنین می‌رهانیم).<sup>۲</sup>

و جای دیگر: فاصبر لحکم ربّک و لاتکن کصاحب الحوت اذ نادى و هو مکظوم (در برابر فرمان پروردگارت صابر باش و چون صاحب ماهی مباش که با دلی پر اندوه ندا در داد). لولا ان تدارکه نعمه من ربّه لبذ بالعرأ و هو مذموم (اگر نعمت پروردگارش نبود، در عین بدحالی<sup>۳</sup> به صحرایی بی‌آب و گیاه می‌افتاد). فاجتبه ربّه فجعله من الصّالحین (پس پروردگارش او را برگزید و در زمره صالحانش آورد).<sup>۴</sup>

ظاهر این قصه کوتاه با سرگذشت یونس بنا به روایت کتاب تورات از بعضی جهات هماننداست (به استثنای حدیث دلتنگی یونس از خشکیدن کدوبن سایه افکن و ندای حق به وی که در تورات هست و در قرآن نیست)، اما در باطن و از لحاظ رمزشناسی، آندو با هم تفاوت دارند.

۱- صافات، ۱۳۹-۱۴۸، ترجمه عبدالحمید آیتی، سروش ۱۳۶۲.

۲- انبیاء (۲۱)، آیات ۸۷-۸۸.

۳- در تفسیر نسفی (از امام ابو حفص نجم‌الدین عمر بن محمد نسفی، ۵۳۸-۴۶۲)، به تصحیح عزیزاله جوینی، بنیاد قرآن، چاپ دوم، ۱۳۶۲، «ملامت زده» ترجمه شده است.

۴- قلم (۶۸)، آیات ۴۸-۵۰.

گذشته از درازی روایت توراتی و کوتاهی قصه قرآنی، فرق اساسی میان دو روایت، از معنای رمزی ماهی آب می خورد. یونس در قرآن ذوالنون و صاحب الحوت لقب یافته یعنی به ماهی منسوب شده است و این انتساب یا نامگذاری، معنای سرّی و رمزی ماهی را که خلوتگاه راز آموزی است اگر کاملاً بی نقاب نمی کند دست کم به ذهن خطور می دهد، چنانکه شرحش به تفصیل خواهد آمد. اما از نصّ روایت توراتی چنین استنباطی نمی توان کرد و در آن کتاب، ماهی یونس اوبار چنان فضیلت و کرامتی نیافته که فرو رفتن در کامش و سپس بیرون آمدن از آن، معنای مرگ و رستاخیز رمزی را به ذهن متبادر سازد؛ برعکس این تمثیل یا رمزپردازی هم در آیین مسیح که چهار تن از حواریّونش (شمعون ملقب به پطرس و برادرش آندریاس و یعقوب زبیدی و برادرش یوحنا) نخست ماهیگیر بودند،<sup>۱</sup> بسی اعتبار دارد و هم در اسلام، چنانکه قرآن یونس را یار ماهی خوانده است و تفاسیر قرآنی در پارسایی و عزّت و مقام قرب ماهی داد سخن داده اند: به قول بلعمی «خدای تعالی آن ماهی را و هر که از جنس آن ماهی است، مهتری داد تا رستخیز بر ماهیان دریا»<sup>۲</sup>، و دیگری گوید: «در اخبار است که آن ماهی را سمکه زاهده گفتندی، به حاجت از خدای تعالی درخواستی بود تا او را صحبت دوستی از اولیای خود... روزی کند، خدای تعالی دعای او را اجابت کرد به یونس»<sup>۳</sup>. و ابواسحق نیشابوری از این هم فراتر رفته و چنین قصه بافته است که ماهیان بیمار و دردمند در دریا از بوی ماهی ای که یونس در شکمش بود، عافیت و راحت می یافتند

۱- انجیل متی، ۴/ ۱۸-۲۱.

۲- ابوعلی محمد بن بلعمی، تاریخ بلعمی، به تصحیح محمد تقی بهار، جلد دوم ۱۳۵۳، ص ۸۴۸.

۳- ترجمه و قصه های قرآن، به سعی یحیی مهدوی، مهدی بیانی، ۱۳۳۸، ص ۹۴۶.

و به تسبیح می‌پرداختند.<sup>۱</sup> به گمان من این داستانسرایی و افسانه‌پردازی را باید از نظر رمزشناسی تفسیر و فهم کرد و بر این اساس آن همه کرامات و خارق‌عادات که به ماهی «پاکیزه جای»<sup>۲</sup> منسوب شده و بیگمان از مقوله خیال‌اندیشی است، گویی فقط برای اینست که شأن و منزلت خلوت‌گزینی و چله‌نشینی و مراقبه و مکاشفه و محاسبه نفس در حریم حرم امن و نهایتاً سر و راز ولادت ثانوی و نوزایی روحانی و معنوی به زبانی عوام فهم و نزدیک به افق ذهن عامه بیان شود، تا هر کس بتواند در حق پیر راهنما و دستگیر خویش<sup>۳</sup> بگوید:

او مرا یار من و را مونس من و او همچو ماهی و یونس<sup>۴</sup>  
 با اینهمه البته به ضرس قاطع نمی‌توان دعوی کرد که روایت توراتی پذیرای چنین تعبیر و تفسیری نیست، خاصه که در پایانش حدیثی آمده که همه مفسران اسلامی با اندک اختلاف آنرا آورده‌اند و ما نیز پیشتر به آن اشاره کردیم و بنا به اهمیت مطلب آنرا از زبان مفسران اسلامی بازخواهیم آورد. این واقعه را که حدیث دلتنگی یونس از پژمردن کدوبنی است پیش از خطاب حق به وی که چگونه بر پژمردن گیاهی دل می‌سوزانی اما از هلاک انبوه خلائق اندوهگین نمی‌شدی، بی‌تردید می‌توان بر دگرگونی حال یونس حمل کرد، اما نکته در اینجا است که آیا این تبدل مزاج، حاصل خوف و خشیت از خشم پروردگار است یا ثمره تحوّل درونی؟ و اگر نتیجه تغییر باطنی است پس ماهی لامحاله باید نقشی در استحاله‌پذیری

۱- ابواسحق نیشابوری *قصص الانبیاء*، به اهتمام حبیب یغمایی، ۱۳۴۰، ص ۲۵۰-۲۵۱.

۲- وز شما یک ماهی پاکیزه جای یونسی را می‌شود خلوت‌سرای  
 (عطّار در مصیبت‌نامه)

۳- رهبر یونس شد از ماهی به ماه گردش از مه تا به ماهی پادشاه  
 (عطّار در مصیبت‌نامه)

۴- سنایی.

داشته باشد. اما در روایت تورات چنین مقام و مرتبتی برای ماهی باز نمی‌شناسیم بلکه شکم آن جانور را بیشتر به مثابه زندان تنگ و تاریک یونس می‌بینیم تا خلوت‌سرایِ رازآموزی. نکته‌ای که این ظن را تقویت می‌کند و استحکام می‌بخشد اینست که تورات نه تنها هرگونه صمیمیت و خلّت خلق با یهوه را مردود و ممتنع می‌شمارد بلکه راه رجوع به کیش مهین مادر را نیز سد می‌کند و رازآموزی در کنج خلوت یا ولادت ثانوی پس از تشرف به اسرار، گونه‌ای نوزایی است و نوزایی مستلزم فرض یا تصوّر بازگشت رمزی به زهدان مادر، یعنی منبع نیرو و قدرت و الهام و اشراق و معرفت است، ولی به قول صاحب‌نظری، حتّی منع بعضی خوراکی‌ها در تورات و حرام یا مکروه شمردن آنها، در اصل برای پرهیز از وسوسه هرگونه بازگشت به دامان‌الهی – مادر است. به گفته ژولیا کریستوای روانکاو (Julia Kristeva)، ژ. سولر (J. Soler) کراهیت سفر لایویان را از بعضی اغذیه از لحاظ نشانه‌شناسی، بررسی کرده و به این نتیجه رسیده است که «آن تنفر، تحریر و تقریر علم طبقه‌بندی [Taxinomie] براساس قاعده منطقی انفصال (عناد) و تنافی (طرد) – séparation و exclusiom] آمیزه‌ها به زبان روایت و شریعت (آیین‌های مذهبی) است.<sup>۱</sup> مجموعه علائم چیزهای منفور و حرام (نجس) در سفر لایویان (۲/۲۶) که بدو تابع اصل دوگانگی زندگی / مرگ بود که (آن دوگانگی) خود با جفت خدا / انسان مطابقت دارد، و حکم «تو کسی را نخواهی کشت» همان معنی را به طور زبده بیان می‌کند، به مرور حقیقتاً به مجموعه علائمی دال بر تمییز و تفریق مبدل گردید تا از اختلاط، احتراز و اجتناب به عمل آید. به عنوان

1- J. Soler, "Sémiotique de la nourriture dans la Bible" in *Annales*, juillet - août 1973, P. 93 sq.

مثال می‌توان از حرام شمردن بعضی خوراکی‌ها که شامل (نوعی) ماهی<sup>۱</sup> و مرغ و حشره می‌شود که به ترتیب بایکی از سه عنصر (آب و هوا و خاک) در ارتباط‌اند، یاد کرد، بدینگونه که خوراکی‌هایی که آن سه عنصر را به هم می‌آمیزند، آلوده و ناپاک محسوب می‌شوند. و این چنین در این حکم به‌اشاره خاطر نشان شده که اختلاط و آمیختگی اصلی، همانا زنا با محارم است، و این معنی، منجمله و تقریباً به‌طور مستقیم از حکم معروفی که می‌گوید: «بزغاله را در شیر مادرش مجوشان»<sup>۲</sup> استنتاج می‌شود.<sup>۳</sup>

می‌بینم که این رشته سر دراز دارد و ماهی ممکن است ذهن بنی اسرائیل را از راه فراخوانی اندیشه‌ها، به جاهای بس دور که ظاهراً برای رازآموزی و ولادت ثانوی روحانی ابداً مناسب نیست، بکشاند! بنابراین تصوّر ولادت ثانوی، مقتضی کمال‌یابی دوباره در حریم امن و خلوتگاهی که بطن مادر (یا شکم ماهی) مظهر رمزی آن معنی محسوب است، در فرهنگی مجال نمود می‌یابد که خلاقیت زن را باور داشته باشد، بسان نقشی که مریم بتول، «مادر خدا»، در مسیحیت دارد و می‌دانیم که بعضی فرق مسیحی او را سومین شخص تثلیث یعنی روح القدس می‌دانند و پیروان کیش مریم پرستی (Hyperdulia, mariolâtrie) از مریم باکره می‌خواهند که نزد فرزندش شفاعت کند تا بر گناهکاران ببخشد. در اسلام نیز مقام کبریایی حضرت فاطمه زهرا که سیده‌نساء العالمین و ام‌اینها لقب یافته، شناخته‌تر از آن است که محتاج شرح و بیان باشد. اما شخینا (Chekhina یا Shekinah) که در لغت عبری به معنای اقامتگاه و منزل و

۱- شریعت موسوی میان ماهیان دریا تمیز داده، ماهیانی را که دارای فلس و بال‌اند پاک و آنهایی را که فلس و بال ندارند، نجس شمرده است. سفر لاویان، ۱۱/۹-۱۲ - (م).

2- *Esprit*, Septembre 1982.

۳- سفر خروج، ۲۳/۹؛ سفر توریه مثنی، ۲۱/۴.

مأواست و نخست ذال بر ظهور یهوه در هیکل اورشلیم بود، لکن بعداً اَقنوم یا صورتِ مادینه‌نمای یهوه، و میانجی بین خدا و دنیا گردید، در راستکیشی یهود، جایی شایسته و در خور ندارد.

شرح این ولادت ثانوی روحانی، یعنی رمزِ ماهی دریا‌گذار و نوزایی یونس، در همین کتاب، به جای خود خواهد آمد و نکته‌ای که هم اینک مجملاً خاطر نشان ساختیم، تنها برای تصریح این معنی است که ریشهٔ اختلاف میان دو روایت توراتی و اسلامی در کجاست تا آن تفاوت که شرح و تعبیر قصه را از دیدگاهی که ما در آن نظر می‌کنیم، به سمت و سویی خاص می‌کشاند، از هم اکنون روشن باشد.

باری چنانکه می‌بینیم، در قرآن قصهٔ یونس، یک جا با همهٔ جزئیاتش روایت نشده‌است، ولی مفسران آنرا به طول و تفصیل نقل و شرح کرده‌اند. در آیات قرآنی، از نافرمانی و سرپیچی یونس «پیامبر مرسل» از امر خدا که برای دعوت به نینوا عزیمت کند، بالصراحه ذکر نمی‌رود و قصه از آنجا آغاز می‌شود که یونس برای «گریز» به کشتی می‌نشیند. این حذف و اختصار و تقدیم و تأخیر در کلام «برای آنکه معنی مستقیم شود»، رسم و شیوهٔ قرآن در نقل قصه‌هاست و به گفتهٔ ابوالفتوح رازی «عرب، حذف قول بسیار کنند».<sup>۱</sup>

مفسران در تفسیر به کشتی نشستن یونس و گریزش گفته‌اند، یونس که از خدا خواسته بود بر قوم وی عذاب فرستد، چون رسالتش را نمی‌پذیرفتند، با قوم گنهکار خویش قهر کرده بود و هنگامی که نشانه‌های عذاب را دید

۱- تفسیر ابوالفتوح رازی، به تصحیح و حواشی مهدی الهی قمشه. چاپ دوم، علمی، ۱۳۲۰ ق. جلد پنجم، ص ۳۱۰.

از میان قوم بیرون رفت و آنان را در بحبوحه خوف و خطر تنها گذاشت و به سوی کشتی گریخت و خداوند نیز او را به کیفر این قهر و گریز، «به شکم ماهی مبتلا کرد».

باز یونس را نگر از قهر شاه آمده از مه به ماهی چندگاه<sup>۱</sup> اما به زعم مفسر، یونس «در این عمل خود، خدا را نافرمانی نکرد و قبلاً هم خدا او را از چنین کاری نهی نکرده بود، و لکن این عمل شباهتی تام به فرار یک خدمتگذار از خدمت مولی داشت و به همین جهت خدا او را به کیفر این عمل بگرفت».<sup>۲</sup>

بنابراین داستان یونس از آنجا شروع می شود که خداوند یونس را به سوی مردمی گسیل می دارد تا از معصیت بازداردشان و آن قوم دعوتش را نمی پذیرند و ایمان نمی آورند و یونس که بر آن قوم مبعوث بوده نفرینشان می کند و از خدا می خواهد که عذابشان فرماید، آنگاه عذابی که یونس بدان بیمشان می داد، فرا می رسد ولی یونس خود خشمناک از میان قوم بیرون می رود و قوم را در عذاب ترک می گوید و نمی ماند تا بدانند چه پیش خواهد آمد و «در نتیجه ظاهر حالش، به حال کسی می ماند که از خدا گریخته است» و البته به قصد فرار به کشتی پُر از جمعیت مسافر می نشیند، به گمان اینکه دست خدا به وی نخواهد رسید،<sup>۳</sup> ولی پروردگار او را که در

۱- عطار، منطق الطیر.

۲- سید محمد حسین طباطبائی، تفسیر المیزان، جلد ۱۷، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، چاپ دوم، ۱۳۶۶، ص ۲۵۶.

۳- «و اما یونس وقتی خبر دار شد که آن عذابی که خبر داده بود، از ایشان برداشته شده - و گویا متوجه نشده که قوم ایمان آوردند و توبه کردند، لذا دیگر به سوی ایشان برنگشت چون می ترسید او را هو کنند - خشمناک و ناراحت همچنان پیش رفت. در نتیجه ظاهر حالش حال کسی بود که از خدا فرار می کند و به عنوان قهر کردن از اینکه چرا نزد این مردم خوارش کرده دور می شود...». همان، ص ۲۶۲.

خور سرزنش است، مجازات می‌کند که همانا حبس شدن در شکم ماهی است تا هم از غرق شدن نجات یابد و هم عقوبت بیند و تأدیب شود. در این روایت، گناه نافرمانی یونس، استنکاف از رفتن به میان قوم برای دعوت یعنی طفره رفتن از انجام دادن رسالت الهی نیست، بلکه ترک قوم بی‌دستوری خداوند، به هنگام نزول عذاب است، و قطعاً تعبیر درست نیز همین است، وگرنه چگونه می‌توان باور کرد که پیامبری از دعوت خلق سر باز زند؟

اما آن عمل هم نوعی خودسری است که بیشتر به تنگ خلقی و قهرکردن شباهت دارد که البته «زَلَّت» است،<sup>۱</sup> ولی سرپیچی از دستور اکید خداوند، چنان که در تورات آمده، نیست. و شایان ذکر است که بعضی پیامبران بنی اسرائیل گاه با یهوه چنان سخن می‌گویند و عمل می‌کنند که گویی با وی برابرند و سر جدال و ستیز دارند، ولی در قرآن از این سرگرانی نشانی نیست و ساحت انبیا منزّه از معاصی است، با اینهمه یونس قرآن نیز نخست از نوعی تعهد و التزام طفره می‌زند و می‌گریزد و خشمگین به راه خویش می‌رود، یعنی قوم را به عذاب خدا سپرده، بی‌دستوری خداوند، رهایشان می‌کند و می‌پندارد که خدا بر او دست نخواهد یافت و تنگ نخواهد گرفت و یا غیر از خدا مرجع دیگری هست که بتوان به وی پناه برد، گر چه به قول مفسر، ظاهر این آیات مراد نیست و باید آنها را حمل برخلاف ظاهرش کرد<sup>۲</sup> و شاید هم به زعم مفسر، کناره‌گیری یونس از قوم

۱- «سؤال - موسی علیه السّلم بر قوم خشم گرفت او را ملامت و عقوبت نیامد، و یونس را ملامت آمد و زندان.

«جواب - زیرا که صلابت موسی از برای دین بود و صلابت یونس از برای مراد تن و آن زَلَّت بود». ابواسحق نیشابوری (قرن پنجم هجری)، قصص الانبیاء، به اهتمام حبیب یغمایی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰، ص ۲۱۸-۲۱۹.  
۲- طباطبائی، همان، ص ۲۶۶-۲۶۷.

بسانِ «رفتن کسی است که از مولایش قهر کرده باشد و پنداشته باشد که مولایش براو دست نمی‌یابد و او می‌تواند با دور شدن، از چنگ وی بگریزد و مولایش نتواند او را سیاست کند»، چه ساحت انبیا منزّه از پندارهای نارواست و آنان معصوم از خطایند، پس به گفته مفسّر «آیه از باب تمثیل است، نه حکایت یک واقعیت خارجی»<sup>۱</sup>؛ و به علاوه دور نیست که «یونس اطمینان داشته که خداوند رزق را بر او تنگ نمی‌گیرد»<sup>۲</sup>. هر چه هست در زود خشمی و تنگ خلقی یونس در آغاز بعثتش حرفی نیست، چنانکه به قول مفسّر، خداوند در آیه ۴۸ سوره قلم «رسول خدا را نهی می‌کند از اینکه چون یونس («مالامال از اندوه و غیظ») باشد که به هنگام مناجات با خدا، پُر از خشم بود... و این در حقیقت، نهی از سبب خشم است و سبب خشم اینست که آدمی کم حوصله باشد و در آمدنِ عذاب برای دشمنانش عجله کند»<sup>۳</sup>.

چنانکه گفتیم غالب مفسران سرآغاز قصه یونس را تا زمان به کشتی نشستن‌اش همینگونه نقل کرده‌اند ولی بعضی هم با اندک دخل و تصرف در این روایت و دستکاری‌اش یعنی دادن شاخ و برگ بدان آورده‌اند که یونس از قومی که دعوتش را نپذیرفتند، دلتنگ و نومید و رنجیده خاطر شد و دعا کرد و عذاب خواست ولی از خدا ندا آمد که «چون وقت بود، عذاب فرستم ایشان را. یونس شتاب می‌کرد به عذاب و حق تعالی به حکم و تقدیر وی\* کارکرد و چون عذاب خواست و مراد او نبود، برخاست

۱- تفسیر المیزان، جلد ۱۴، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، چاپ دوم، ۱۳۶۶، ص ۴۷۲.  
۲- همان، ص ۴۷۷.

۳- تفسیر المیزان، جلد ۲۰، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، چاپ دوم ۱۳۶۶، ص ۸۴.  
\* خود.

و از میان ایشان برفت خشمگین از جفاهای بسیار که با او کرده بودند. بی فرمان حق تعالی هجرت کرد...<sup>۱</sup> و خداوند نیز وی را که «از اطاعت اش به یک سورفته، قوم را گذاشته بود»، عقوبت فرمود و «به ماهی بازخواند».<sup>۲</sup> احمد بن عاصم انطاکی در شرح همین معنی به روشنی می گوید: «آن ندیدی که یونس چون چنان گمان برد که حق تعالی عقاب نکند، چگونه عقوبت روی به وی نهاد؟»<sup>۳</sup>

در این روایت نیز، یونس نمی کوشد تا از رسالتی که حق به وی واگذارده یعنی دعوت خلق نینوا، استعفا کند، بلکه برخلاف روایت پیشین، از نیامدن هر چه زودتر عذاب دلتنگ و خشمگین می شود و بی امر خدا، از میان قوم بیرون می رود (و به کشتی می نشیند). با اینهمه راوی تردید دارد که یونس از خدا خشمناک شده باشد، چون می گوید:

«سؤال - یونس خشم از که گرفت؟ اگر گوئیم از کافران، با ایشان خود خشمگین بود و ایشان خشم او می خواستند، و اگر گوئیم بر حق خشم گرفت، از پیغامبران این روا نبود.

۱- قصص الانبیاء، همان ص ۲۴۶-۲۴۷.

۲- همان، ص ۲۴۷. صاحب کشف الاسرار نیز که همین روایت را با آب و تاب و شاخ و برگ بیشتر آورده است، می نویسد: یونس سی و سه سال دعوت کرد و در این مدت جز دو مرد به وی ایمان نیاوردند، پس از ایمان قوم نومید گشت و ایشان را به دعاء بد عذاب خواست. «فرمان آمد که ای یونس شتاب کردی که بر بندگان من دعاء بد کردی و ایشانرا عذاب زود خواستی. بازگرد و چهل روز دیگر ایشانرا دعوت کن، پس اگر نگرند، فروکشایم بر ایشان عذاب. یونس به حکم فرمان، دعوت می کرد تا سی و هفت روز بگذشت و ایشان اجابت نکردند، پس ایشانرا بیم داده و وعده نهاد که تا سه روز به شما عذاب رسد اگر نگرید. یونس چون آن کفر ایشان و تمرد عصیان ایشان دید، به خشم از میان ایشان بیرون رفت آن شب که دیگر روز وعده عذاب بود، پیش از آن که الله تعالی او را به رفتن فرمود...». ابوالفضل رشیدالدین میبیدی، کشف الاسرار و تهدة الارار، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، جلد ششم، چاپ دوم، امیرکبیر ۱۳۵۷، ص ۲۹۹.

۳- تذکرة الاولیاء، همان، ص ۴۸۴.

«جواب مفسران آنست که یاد نکرد که بر که خشم گرفت، بلکه از آن وقت خشمگین شاید بود از جفاهاء کافران شاید بودن که به وی رسانیده بودند به روزگار. و جواب لغتی آنست که غضب سخط بود، معنی آنست که حق تعالی گفت آزرده رفت از میان قوم خویش تا اشکال آن همه برخیزد»<sup>۱</sup>. اما به روایتی دیگر، خشم یونس از خلقی گم‌گشته راه که با خدا انباز می‌گیرند نیست، بلکه از ملکی است که او را برای اعدار و انذار کردن اهل نینوا برمی‌گزیند «و آن آن بود که خدای تعالی به شعیانی وحی فرستاد که تا حزقیای ملک را فرمود که پیغمبری را به شهر نینوا فرست تا ایشان را به توحید خواند، بدان نیکو داشت آن ملک خواست که وی ملکی عادل بود؛ وی یونس را اختیار کرد. یونس ابا کرد زانکه وی آمیختن با مردمان دوست نداشتی. چون ابا کرد، ملک خشم گرفت گفت جز ترا نباید شد. یونس بر آن ملک خشم گرفت برفت تا از آن ولایت بیرون شود، در کشتی نشست...»<sup>۲</sup>

این داستان شگفت بیگمان برای آن ساخته شده که خشم گرفتن یونس بر خلق خدا، امری محال و ممتنع که زبیده رسول خدا نیست، بنماید، اما چگونه ممکن است پیامبری که به قولی «چهل سال» در میان قومی از «بقیت اهل نمود» و «به جدا از دیگر مردمان» و «به حوالی» نینوی که همه بت پرست بودند،<sup>۳</sup> دعوت و نبوت می‌کرده، «آمیختن با مردمان را دوست نداشته باشد»؟

۱- همان، ص ۲۴۷.

۲- ترجمه و قصه‌های قرآن، از روی نسخه موقوفه بر تربت شیخ جام، مبتنی بر تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری. مشهور به سور آبادی، متوفی به سال ۴۹۴. به سعی و اهتمام یحیی مهدوی، مهدی بیانی، انتشارات دانشگاه تهران، نیمه دوم ۱۳۳۸، ص ۹۴۵.

۳- قصص الانبیاء، همان، ص ۲۴۶.

ابوالفتح نیز پس از ذکر این نکته که مفسران در معنی آیه وذاالنون از ذهب مغاضباً خلاف کرده‌اند، می‌گوید بعضی بر آنند که معنی اینست که یونس از میان قوم که بر کفر اصرار می‌ورزیدند، خشمناک رفت، اما «از عبدالله عباس روایت است که گفت یونس و قومش در زمین فلسطین بودند، پادشاهی به غزاء ایشان آمد و از ایشان نه سبط و نیم را به غارت برد و دو سبط و نیم را بگذاشت، خدای تعالی وحی کرد به شعیا پیغمبر که به نزدیک حزقیاه رو و او پادشاه بنی‌اسرائیل بود و او را بگوی تا پیغمبری قوی و امین را بفرستد که من در دل ایشان افکنده‌ام که بنی‌اسرائیل را با او بفرستند تا برود ایشان را بازستاند.<sup>۱</sup> پادشاه با قوم گفت کیست که این کار را بشاید؟ و در مملکت او پنج پیغمبر بود. مردم گفتند شایسته این کار یونس است. پادشاه یونس را گفت ترا بیاید رفتن. یونس گفت خدای تعالی (مرا) تعیین کرده است و نام من برده؟ گفتند نه. گفت پس دیگری را بفرست. گفت ترا باید رفتن. گفت من نتوانم. الحاح کرد بر او و برفت از خشم از پادشاه... از آنجا بیامد، به خشم به کنار دریای روم آمد، کشتی در دریا می‌شد با قومی بسیار و مالی بسیار، در آن کشتی نشست...<sup>۲</sup>. بقیه داستان را می‌دانیم که کشتی چون به میانه دریا می‌رسد، دریا آشفته می‌شود و سرنشینان می‌گویند در میان ما مردی عاصی یا بنده گریخته‌ای هست و به رسم معهود می‌خواهند قرعه زنند تا به نام هر که درآمد او را به دریا افکنند که «یک مرد هلاک شود، اولیتر باشد که کشتی با هر چه در

۱- «به شعیا وحی آمد از حق که حزقیای ملک را گو تا پیغامبری قوی امین به آن لشکر بیگانه فرستد تا من در دل ایشان افکنم که بنی‌اسرائیل که گرفته‌اند... رها کنند و باز فرستند». کشف الاسرار، جلد هشتم، ص ۲۹۹.

۲- تفسیر ابوالفتح رازی، به تصحیح و حواشی مهدی الهی قمشه، چاپ دوم، علمی، ۱۳۲۱، جلد هفتم، ص ۱۰۰، ایضاً نک به کشف الاسرار، جلد ششم، یاد شده، ص ۲۹۹.

اوست»، و یونس می‌گوید آن بنده گریخته منم، مرا به دریا افکنید تا در حال کشتی ساکن شود، سخنش را باور نمی‌کنند، چه سیمای صالحان داشت، ولی چون سه بار قرعه به نام یونس برمی‌آید، یونس خود را به دریا می‌افکند که ماهی بزرگی دهان باز کرده، او را فرو می‌برد.

بنا به ظاهر این حکایت، گویی بر یونس سخت گران آمده که خداوند او را به نام نخوانده است و گر چه مفسر می‌گوید که یونس از پادشاه خشمگین شده برای فرار به کشتی می‌نشیند، اما جای این سؤال باقی است که یونس چگونه نمی‌داند که پادشاه تنها پیام رسان است؟ در واقع به حسب این روایت، می‌توان پنداشت که یونس بر فرمان خدا می‌شورد و عصیان می‌ورزد و از خداست که رنجیده خاطر است و بر اوست که خشم می‌گیرد و به همین جهت نیز عقوبت می‌شود.

گفتنی است که ابوالفتح جایی دیگر، داستان را به گونه‌ای متفاوت، یعنی آنچنان که پیشتر در آغاز سخن گفته‌ایم روایت کرده است، با این تفاوت که کشتی سواری یونس، به تأخیر می‌افتد و دیر هنگام یعنی تقریباً در پایان سرگذشت شاه و ساکنان شهر نینوا، روی می‌دهد. برخلاف روایات غالب مفسران که آنرا در آغاز داستان، برای توجیه گریز پیامبر، نقل کرده‌اند. البته ابوالفتح در این تعبیر، تنها و بی‌همراه نیست، بلکه بعضی مفسران دیگر (منجمله طبری و بلعمی) با وی همداستان‌اند.

شرح این داستان به نحو اجمال چنین است که یونس از جانب خداوند مبعوث می‌شود که به نینوا رفته دعوت کند، اما مردم ابا کرده ایمان نمی‌آورند. یونس شکایت به خدا می‌برد و خداوند می‌گوید به گراف کاران بگو اگر از امروز تا سه روز دیگر ایمان نیاورند، عذاب دردگین جاویدان، بر ایشان نازل خواهد شد. یونس خبر را به مردم می‌رساند و از میان‌شان می‌رود و «آن روز که وعده بود، از بامداد آثار و علامت عذاب پیدا شد و

آن ابری بود در او پاره‌های آتش، گرد شهر ایشان درآمد...<sup>۱</sup> مردم نزد پادشاه رفته از او رأی می‌خواهند، شاه می‌گوید یونس مردی راستگوی است، بروید و او را طلب کنید، اگر در میان ماست ایمن باشید و اگر رفته است یقین بدانید که عذاب است. مردم یونس را نمی‌یابند و باز می‌گردند و می‌گویند رفته است. «پادشاه مردی عاقل بود گفت چون او رفته است لامحال این علامت عذابست و لیکن من یونس را برای آن طلب می‌کردم تا به او ایمان آورم، شما نیز ایمان آورید تا باشد که خدای این عذاب از ما بردارد. اکنون چون او رفته است و غایبست، خدای او غایب نیست، بیایید و مجتمع شوید تا به صحرا بیرون رویم». آنگاه به فرمان شاه جمله اهل شهر با چهارپایان به صحرا می‌روند و پلاس می‌پوشند و بانگ برمی‌آورند و می‌گیرند و «ملک سر و پا برهنه کرد و روی بر خاک نهاد و گفت ای خدا، خواستیم که یونس را وسیلت سازیم، اکنون یونس به شومی گناه ما از میان ما رفته است، ما به درگاه تو آمدیم. تن تسلیم کرده و فرمان تو را گردن نهاده و به تو ایمان آورده (ایم)، بار خدایا به رحمت تو بر بندگان و به قدر منزلت یونس بر تو که این عذاب از ما بردار» و خدا صدق نیت‌شان را شناخته، عذاب از ایشان برمی‌دارد و بدینگونه عذاب به رحمت بدل می‌شود.<sup>۲</sup>

۱- تفسیر ابوالفتح رازی، همان، جلد پنجم، ۱۳۲۰، ص ۳۶۱-۳۶۰.

۲- مولانا جلال الدین محمد نزول عذاب بر قوم یونس را در دفتر پنجم مثنوی چنین سروده است:

|                            |                            |
|----------------------------|----------------------------|
| قوم یونس را چو پیدا شد بلا | ابر پُراتش جدا شد از سما   |
| برق می‌انداخت می‌سوزید سنگ | ابر می‌غزید رخ می‌باخت رنگ |
| جملگان بر بامها بودند شب   | که پدید آمد ز بالا آن کُرب |
| جملگان از بامها زیر آمدند  | سر برهنه جانب صحرا شدند    |

اما یونس بیخبر از احوال مردم شهر، پس از چند روز بازمی‌گردد و بر سر کوهی رفته فرومی‌نگرد و می‌بیند که شهر بر جای است و گمان می‌برد که مردمان هلاک شده‌اند. در این هنگام شبانی باگوسفندان بسیار از شهر بیرون آمده به چراگاه بالای کوه می‌رود و یونس را از حقیقت کار و اینکه مردم شهر در خیر و سلامت‌اند و هیچ عذاب و آفت به ایشان نرسیده است، آگاه می‌کند. «یونس گفت بارخدایا، هرگزایتان مرا به دروغ ندیدند... اکنون چون مرا به دروغ بیازمودند، قول من کی باوردارند؟»<sup>۱</sup> پس خشمگین روی در بیابان نهاده، به کنار دریا رسیده، به کشتی می‌نشیند.<sup>۲</sup> و بر او آن می‌گذرد که می‌دانیم.<sup>۳</sup>

---

|                              |                             |
|------------------------------|-----------------------------|
| → مادران بچگان برون انداختند | تا همه ناله و نفیر افراختند |
| از نماز شام تا وقت سحر       | خاک میکردند بر سر آن نفر    |
| جملگی آوازاها بگرفته شد      | رحم آمد بر سر آن قوم گد     |
| بعد نومیدی و آه ناشکفت       | اندک اندک ابر و اگشتن گرفت  |

در نتیجه تضرع و زاری، دافع بلای آسمانی شد.

ایضاً نک به بدیع الزمان فروزانفر، *ماخذ قصص و تمثیلات مثنوی*، چاپ دوم، امیرکبیر، ۱۳۴۷.

۱- همان، ص ۳۶۱-۳۶۲. و در جای دیگر: «یونس قوم را وعده عذاب داد و از میان ایشان برفت، چون ایشان ایمان آوردند و خدای تعالی عذاب از ایشان برداشت، او ندانست که ایشان ایمان آورده‌اند، چون بشنید، مستور شد از آن و از خجالت به میان قوم نشد، رو به جانب دریا نهاد و در کشتی نشست...». *تفسیر ابوالفتح رازی*، جلد هشتم، ۱۳۲۱، چاپ دوم، ص ۳۲۵.

۲- «و دیگر به سوی (قوم) برگشت، چون می‌ترسید او را هو کنند». *تفسیر المیزان*، جلد ۱۷، همان، ص ۲۶۲.

۳- در *کشف الاسرار* همین داستان آمده، اما بیرون رفتن یونس از شهر نینوا با اعلام خبر نزول عذاب، تقبیح نشده است. در این روایت مردم با یکدیگر می‌گویند یونس هرگز دروغ نگفته است، اگر از میان ما بیرون شود و بر جای خویش نماند، لابد راست می‌گوید. پس یونس را که وعده عذاب داده و به خشم بیرون شده بود طلب می‌کنند، اما نمی‌یابندش. مفسر در دنباله داستان از به کشتی نشستن یونس سخن می‌گوید و تلویحاً

به موجب این روایت شگفت، گویی یونس ترجیح می‌داد که مردم ایمان نمی‌آوردند و به عذاب الیم دچار می‌شدند تا وی در نظرشان دروغزن نماید، بلکه پیامبری باشد که وعده‌اش حتم است! پس خواست و آرزو و منیت خویش را بر مصلحتی که اینک مخفی است ولی در آینده آشکار خواهد شد و مع هذا مؤمن با تدبّر و تعمّق می‌تواند بدان پی برد به حقانیتش ایمان آورد و گواهی دهد، رجحان می‌نهد، و به همین جهت خدا تأدیش می‌کند. چنانکه گفتیم ابوالفتح در این تفسیر یعنی بیرون رفتن یونس با عیال و کودکان از میان قوم، پیش از نزول عذاب<sup>۱</sup> و غمگین و متحیر شدن مردم از گریختن و پنهان گشتن یونس و به کشتی نشستن وی، تنها نیست، بلکه طبری پیش از او همین حکایت را نقل کرده و در شرحش گفته است: «خدای آن از او نپسندید و بر او خشم گرفت، کاو (که او) بر قوم خویش هلاکت خواست، و آنگاه چون عذاب آمد، بگریخت»<sup>۲</sup>.

بلعمی نیز همین داستان را با اندک تفاوتی چنین آورده است: «خدای تعالی وعده کرد که اگر (مردم شهر نینوا) نگروند، من عذاب فرستم. نگفت که کدام روزشان عذاب فرستم. پس یونس ایشان را وعده کرد که فلان روز عذاب آید از آسمان اگر نگروند» و شب همان روز از میان قوم بیرون رفت و چون عذاب آمد، ملک به طلب یونس فرستاد تا به خدای بگروند و دانست که سخن او راست است، اما «یونس چون آگاه شد که

→ خاطرنشان می‌سازد که یونس بر مردمی که او را دروغزن می‌پنداشتند و رسالتش را قبول نمی‌کردند، خشم می‌گیرد. ابوالفضل رشیدالدین میبیدی، کشف الاسرار و عدة الابرار، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، چاپ دوم، جلد چهارم، امیرکبیر، ۱۳۵۷، ص ۳۴۰ و ۳۴۴.

۱- ایستادن ابری سرخ که از آن زبانه آتش بیرون می‌آمد، بر سر مردم.  
۲- ترجمه تفسیر طبری، فراهم آمده در زمان سلطنت منصور بن نوح سامانی (۳۵۰ تا ۳۶۵ هجری)، به تصحیح و اهتمام حبیب یغمایی، مجلد سوم، ۱۳۴۰، ص ۶۸۸.

ایشان او را طلب می‌کنند، آن خشم را که از ایشان آمده بودش که چرا تا امروز نگرویدند، از ایشان بگریخت و روی ایشان را ننمود... و برفت و به لب دریا شد تا ایشان او را نیابند» و «چون به لب دریا رسید، کشتی همی آمد، ترسید که قوم به طلب او آیند و باز برندش، اندر کشتی نشست و روانه شد». در این میان، چنانکه می‌دانیم، ملک و مردم به درگاه خدا نالیدند و ملک روی بر خاک نهاده گفت «یارب اگر یونس پیامبر تو شد و ما را دست بازداشت، تو دست از ما بازمدار، و اگر از وی نومید شدیم، از تو نشدیم و به تو خدای بگرویدیم و به پیامبر تو؛ و توبه کردند و ایمان پذیرفتند و خدای نیز بر ایشان رحمت آورد و عذاب از آنان بازگردانید. اما «یونس آنجا نبود که ایشان را شریعت پیاموختی تا عبادت کردند، چشم همی داشتند که خدای تعالی یونس را بدیشان فرستد و یونس بدان جای که بود، چشم همی داشت که زمان تا زمان خبری از ایشان بدو رسد»، تا کسی بیامد و بدو خبر داد که قوم چون آگاه شدند که یونس برفت و ناگاه عذاب آمد، همه برفتند و دعا کردند و خدا عذاب از ایشان بگردانید و توبه‌شان پذیرفت. «یونس که این بشنید غمگین شد و دیو، خشم بدو اندر آورد و ایدون نمود که تو دروغ زن شدی به قوم خویش. یونس سوگند خورد که من باز به نزدیک ایشان نشوم که مرا طعنه زنند که دروغ گفתי. پس برفت خشم آلوده به عبادت، و از غم قوم خویش از ایشان بگریخت بی فرمان خدای عزوجل و ندانست خود کان گناه بود و خدای او را بدان عقوبت خواهد کردن، و ایدون پنداشت که خدای او را عقوبت نکند».<sup>۱</sup>

۱- ابوعلی محمد بن بلعمی، تاریخ بلعمی، تکمله و ترجمه تاریخ طبری، تألیف ابوجعفر محمد بن جریر طبری، به تصحیح محمد تقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، کتابفروشی زوّار، جلد دوم، چاپ دوم، ۱۳۵۳، ص ۸۴۴-۸۴۶.

این سخن بلعمی گویاترین شرحی است که مفسران در وصف خلیات شگرف یونس بن متی، از پیامبران مرسل بنی اسرائیل، نوشته‌اند و از غایت روشنی و رسایی، به توضیح و تفسیر نیازی ندارد. باینهمه به زعم ابوالفتح: «این دو قول که مغاضباً للملک لهذا السبب، اوللقوم لاصرارهم علی الکفر، این دو قول معتمد است، فاما قول آنکس که گفت مغاضباً لربه، آن خشم او برای خدا بود از آنجا که او قوم را وعده داد بود به عذاب و او برفته، قوم چون علامت عذاب بدیدند، ایمان آوردند، خدایتعالی عذاب از ایشان برداشت، یونس چون بشنید که ایشانرا عذاب نیامد برفت و خشم گرفته بر خدای از آنکه سبب نشناخت و گفت من به میان قوم نروم دروغ زن که مرا بکشند، این قول نیک نیست برای اینکه این بر پیغمبران روا نباشد و نه بر آنکس که خدا را شناسد... اما عذر آنکس که گفت که خشم برای آن بود که خدایتعالی چرا عقوبت نکرد ایشانرا با آنکه ایمان آورده بودند، هم چیزی نیست، برای آنکه آن هم جهل باشد به خدای و عدل و حکمت او». <sup>۱</sup> ابوالفتح سپس قول حسن بصری را نیز که می‌گوید سبب خشم یونس آن بود که وی از خدا چند روزی مهلت خواست تا برگی بسازد و برای اعدا و انذار قوم به نینوا رود و خداوند مهلت نداد و یونس خشمناک برخدا رفت، باطل می‌داند زیرا خدا «آنها برای پیغمبری اختیار کند که داند که منقاد باشد اوامر خدا را بر آن وجه که او فرماید». همچنین قول وهب را که «گفت خدایتعالی یونس را به پیغمبری فرستاد و او مردی تنک‌خوی بود، چون ثقل اعباء نبوت به او رسید، بار نبوت از پشت بیانداخت» و خشمناک بر خدا بگریخت، کفر می‌داند، «از جهت حوالت تکلیف ما لایطاق به خدای» و «پیغمبر چگونه شاید که استنکاف کند از

۱- تفسیر ابوالفتح، جلد هفتم، همان، ص ۱۰۱-۱۰۲

آنچه خدای او را فرماید»<sup>۱</sup> و بنابراین پیداست که خود آن قول را معتمد و نیک و جایز و لایق پیغمبر می داند که یونس از ملک یا قوم خشمناک بوده است نه از خداوند.

هر چه هست، یونس در شرح هایی که بر موجبات خشم گرفتارش نوشته اند، مردی تنگ خوی و بی شکیب و شتابکار و زودرنج و خودبین، «با حدّت و عجلت»<sup>۲</sup> و ایمن بر نفس خود می نماید که دور نیست از دستور خداوندش نیز سربلند و به همین جهت تأدیب می شود تا به خود آید. از اینرو خدا به پیامبرش می گوید: «ای محمد، تو چون که آن مرد ماهی بی صبر و زود خشم و شتابنده در کار مباش، تو صبر کن در کارها و در بلاها، چنانکه اولوالعزم من الرسل صبر کردند».<sup>۳</sup>

یونس چنانکه گذشت، در کشتی، از تلاطم دریا پس از سه شبانروز، دانست که خداوند به شومی گنااهش براو خشم گرفته است<sup>۴</sup> و این پندار که حق «بر وی قادر نیست»<sup>۵</sup> خطاست و به همسفران گفت که گناهکار است، چون، بر قوم خویش عذاب خواسته و آنگاه بگریخته است، و آنان نیز به ناچار، او را به دریا انداختند (تادریا آرام گیرد) و در این هنگام ماهی بزرگی، به دستوری خداوند فرو بردش یا آن ماهی به کنار کشتی آمد «سرازیک سوی کشتی برآورده و دنبال از دیگر سوی» و کشتی را سخت جنبانید و از هر سو که کشتی می بردند، ماهی بدان سومی رفت، دهان فراخ باز کرده یونس گفت

۱- همان، ص ۱۰۳. ۲- کشف الاسرار، جلد ششم، ص ۲۹۸.

۳- کشف الاسرار، جلد ششم ص ۲۹۸.

۴- «و بدان ساعت یونس بدانست که وی گنه کرده است، و به دلش اندر آمد که مگر قوم من مرا بجستند و نیافتند، خدای از من نپسندید که من از ایشان جدا شوم». تاریخ بلعمی، همان، ص ۸۴۷.

۵- قصص الانبیاء، همان، ص ۲۴۸.

این ماهی مرا طلب کند. پس به لب کشتی شد و خویشتن را به آب افکند و ماهی او را فروبرد، و اینچنین خداوند «یونس را در شکم ماهی بازداشت»<sup>۱</sup> و «حبس وی بر سیل تأدیب بود»<sup>۲</sup> چونکه «سزاوار ملامت بود»، ولی شاید یونس نمی دانست که حبسش در شکم ماهی، حکمی است مقدر و تقدیر الهی بدان رفته است و خداوند بر او تنگ خواهد گرفت که پیش از فراموشی از میان قوم خویش بیرون شد و روی به دریا نهاد و در کشتی نشست.

با اینهمه خداوند به ماهی «نون» وحی می کند که یونس را در شکم خود جا کن «و شکم تو زندان اوست، (اَمَّا) نگر تا او را میازاری که او روزی تو نیست»<sup>۳</sup>. اَمَّا یونس اگر هم پیشتر دل آگاهی نیافته بود که گناه کرده است، در شکم ماهی دانست که خطاکار بوده است و به شومی آن گناه و خطا، اینک در شکم ماهی زندانی است.

مفسران گفته اند که یونس چهل روز (یا هفت شبانروز یا سه روز) در شکم ماهی بود و «ماهی یارای آن نداشت که هیچ اندامی از آن یونس بیازردی»<sup>۴</sup>، چون خدای یونس به ماهی وحی کرده بود که یونس، روزی تو نیست، او را نیکو دار و «به قصه چنین آمده است که چهل روز آن ماهی دهن فراز نکرد تا بر یونس رنج کمتر رسد، زیرا که یونس برگزیده حق بود و بر دوستان، کار تنگ نبود»<sup>۵</sup>. ییگمان مفسران با تکیه بر این نکته

۱- همان، ص ۲۴۸. ۲- کشف الاسرار، جلد ششم، ص ۳۰۱.

۳- ترجمه تفسیر طبری، همان، ص ۶۸۸. «ماهی پنداست که یونس روزی اوست، ندای الهام آمد که... وی زندانی است در شکم تو نه روزی تو است». ترجمه و قصه های قرآن، همان، ص ۹۴۶.

۴- ترجمه تفسیر طبری، ص ۶۸۹؛ تاریخ بلعمی، ص ۸۴۸. به قول ابوالفتوح: سه ماه، جلد پنجم، ص ۳۶۲.

۵- قصص الانبیاء، ص ۲۵۰، «چهل شبانه روز آن ماهی طعام و شراب نیارست خوردن از بیم آنکه یونس هلاک شود». تاریخ بلعمی ص ۸۴۸.

می‌خواهند به روشنی خاطر نشان سازند که یونس به خواستِ حق فقط چند صباحی در شکم ماهی در قعر دریا زندانی است، ولی طعمه او نیست و بنابراین ماهی نباید هیچ پوست و استخوان یونس بیازارد.

گویند یونس در زندان تنگ و تاریک شکم ماهی به تسبیح و تهلیل و عبادت پرداخت و در «ظلمات»، آواز داد، یعنی خدای را بخواند و مقرّ آمد که بر خود ستم کرده است و از کرده پشیمان شد.

به زعم مفسران، مقصود از ظلمات، سه تاریکی است: تاریکی شب و تاریکی دریا و تاریکی شکم ماهی (و یا تاریکی شکم ماهی که «نون»، بلعنده یونس را فرو بُرد «از بهر آن تا آن ماهی، طعامی یا شرابی نخورد که یونس را از آن رنجی نرسد»)<sup>۱</sup>. این سه تاریکی: یعنی تاریکی شب و تاریکی ژرفای دریا و تاریکی شکم ماهی به ظلمات ثلاثه مشهور است و یونس در این سه تاریکی توبه کرد و توبه‌اش پذیرفته شد و از حبس ماهی و بحر است، و بدینگونه آشکار گشت که «تسبیح در حال محنت قیمت دارد، نه در حال راحت».<sup>۲</sup>

بنابراین روشن است که یونس در شکم ماهی به درستی دریافت که باید از آنچه کرده بیزاری جوید، چون کارش بدان می‌مانست که گویا می‌توان از حیطة قدرت خدا بیرون شد و یا جز خدا، مرجع دیگری هست که یونس بدو پناه تواند برد. و هم بدین جهت خدا یونس را تأدیب کرد و نیز از اندوه و کربتی که بدو روی آورده بود، رهانیدش، چون یونس با توبه و انابه و استغفار، به جبران مافات پرداخت.<sup>۳</sup> از اینرو خدا بر وی رحمت

۱- ترجمه تفسیر طبری، ص ۶۸۹. اما صاحب قصص الانبیاء می‌گوید: «چهار تاریکی بود و یونس در میان: تاریکی اوّل زلت. تاریکی دوّم بیم خدای. سیم تاریکی شکم ماهی. چهارم تاریکی دریا». ص ۲۴۸.

۲- قصص الانبیاء، ص ۲۵۲.

۳- «گفت: اگر نه آن بودی که یونس از نماز کنان بود و خدای تعالی نماز کنان را دوست

کرد و بخشودش. پس آن ماهی، بر کنار دریا، آن جایگاه که یونس در کشتی نشسته بود آمد و یونس را از گلو برآورد و بر لب دریا نشانده که از آن لب دریا یا شهر نینوا سه روز راه بود.

یونس که چهل روز در شکم ماهی زندانی بود و چهل شبانروز از طعام و شراب بازمانده بود، سخت نزار و ناتوان شده بود. پس خدا وحی فرستاد سوی بز کوهی یا آهویی تا هر روز می آمد و یونس را شیر می داد تا چهل روز.

آنگاه خداوند یونس را دوباره به سوی قومش گسیل داشت. چنانکه گفتیم بعضی مفسران وعده نزول عذاب را در اینجا آورده اند و گفته اند که یونس پس از رهایی از شکم ماهی، وعده عذاب داد و چون وعده فرا رسید، گریخت. اما این واقعه (نزول عذاب) به احتمال قوی پیشتر روی داده است و بنابراین یونس پس از بازگشت و بی خبر از توبه و ایمان آوردن نینواییان، باید بالای کوهی نزدیک شهر رفته باشد تا ببیند چه پیش آمده است (و در صورتیکه پس از خلاصی از حبس ماهی مردم را بیم داده و سپس از میان قوم بیرون رفته و دوباره به امر خداوند به سوی قوم بازگشته باشد باز لابد بالای کوه شده تا از دور وضع و حال شهر را بنگرد، غافل از آنکه خداوند بر کافران و انبازگران توبه کار بخشوده است)<sup>۱</sup> مفسران گفته اند در آن هنگام که یونس بر صحرا بود، آفتابی سوزان بر

→ دارد، تا رستخیز به شکم آن ماهی اندر بماندی». تاریخ بلعمی، ص ۸۴۸.  
۱- ابوالفتح می گوید: «روا بود که این (فرستادن خدا یونس را به صد هزار کس) پیش از حبس بوده باشد... (اما) عبدالله عباس گفت او را پس از حبس به رسالت فرستاد با اهل نینوا و ایشان بالای صد هزار مرد بودند». جلد هشتم، ص ۳۲۶.  
ایضاً «ابن عباس گفت بعد از آنکه (یونس) از شکم ماهی بیرون آمد، رسالت و وحی به وی پیوست...». کشف الاسرار، جلد ۶، ص ۲۹۶.

او می‌تایید و یونس از آن رنج می‌برد. از اینرو پروردگار بر وی رحمت آورد تا آسوده شود و لختی قوت گیرد. پس بر درختی خشک شده که آنجا بود، «درختی از کدوی نرم سایه‌دار»<sup>۱</sup>، برویاند که برآمد و بیالید و برگ پهن باز کرد و بر یونس سایه افکند و یونس دل در آن درخت کدو بست. سپس پروردگار آن کدو را خشکانید و آن سایه از یونس برفت و وی گریست و سخت تافته شد و اندوه آمدش. آنگاه خداوند وحی فرستاد که یا یونس تو از آن درخت کدو که خشک شد، چنین غمناک و دلتنگ شدی، اما صد هزار مردم از بندگان من به عذاب افکندی و از ایشان گریختی و من بدان همداستان نبودم و تو بدین اندک مایه چنین اندوه خوری؟<sup>۲</sup> اکنون برخیز و به نزدیک قوم خویش رو که آن قوم همه ایمان آوردند و ترا طلب کنند و بی‌تو غمگین و اندیشناک‌اند.<sup>۳</sup>

یونس برخاست و برفت و به کنار شهر نینوا رسید و در آنجا شبانی دید که رمه‌گوسفند را به چراخور می‌برد و از او پرسید خبر این شهر چیست؟ شبان گفت مردمان این شهر را عذاب آمده بود به دعای یونس که بر ایشان خشم گرفت و رفت، و خدا آن عذاب را از آنان بگردانید، چون هفت شبانروز زاری کردند و به خدا گرویدند و خدا را بر ایشان رحمت آمد، و اکنون این مردمان یونس را طلب می‌کنند تا مگر ایشان را شریعت و پرستش خدای آموزد. یونس گفت اینک منم یونس. شبان گفت «پادشاه و مردمان شهر آرزو مند دیدار تواند، چرا در شهر نروی؟ گفت

۱- تفسیر نسفی، از امام ابوالفضل نجم الدین عمرین محمد نسفی، ۴۶۲-۵۸۳، به تصحیح عزیزالله جوینی، بنیاد قرآن، چاپ دوم ۱۳۶۲، جلد دوم، ص ۸۴۹.

۲- «ای یونس تو این درخت نه کشتی و نه رویانیدی، همی غمخوری و بگری، پس این چه بیرحمی بود که صد هزار تن را هلاک خواستی کردن و از بهر ایشان به هلاک غم نخوردی پس یونس را به قوم خویش بازفرستاد». تاریخ بلعمی، ص ۸۵۰.

۳- ترجمه تفسیر طبری، ص ۶۹۱.

نمی‌روم»<sup>۱</sup>، لیکن تو برو و خبر من بر ایشان بر که من آمدم. شبان رفت و مردمان نینوا را مزدگان داد که من یونس را دیدم. پس خلق به استقبال بیرون آمدند و در پس شبان به نزدیک یونس رفتند و از او خواستند که به شهر نینوا باز آید، و یونس اجابت کرد و مردم شادی‌ها کردند و آذینها بستند و یونس «مردمان نینوا را شریعت می‌آموخت... و خبر آمدن یونس به جهان اندر پشد وز مصر و یمن و جایها، مردمان روی به شهر نینوا نهادند و دین یونس همی پذیرفتند».<sup>۲</sup> یونس «سی و یک سال در میان قوم بماند تا آنگاه که فرمان رفتن آمد از دنیا».<sup>۳</sup>

این وحی کردن خدا به یونس که اندوه می‌خوری بر درخت کدو و اندوه نخوری بر آن همه خلق که من ایشان را هلاک کنم؟ برترین درس عبرتی است که خدای یونس به پیامبر مرسل شتابزده و زودخشم و تنگ حوصله‌اش می‌دهد. یونس انسان است با همه محدودیت‌هایی که بشر، حتی اگر یونس برگزیده حق باشد نیز دارد و انسان جائز الخطاست و بنابراین گاه ممکن است حکمت و مصلحت حق را به درستی دریابد و یا نتواند از پیش به فراست بازشناسد و سرانجام از یداقبالی یا تنگ حوصلگی، مشیت الهی، در لوح ذهن و ضمیرش تا حد حکم انسانی کینه‌توز و شتابکار فرود آید و کج تاب شود که این همه گناه است و نشان از خودبینی دارد؛ چنانکه در قصه آمده است که یونس از آنکه خدا میغ عذاب را از قوم بازبرد، غمگین شد و خطاب به خدا گفت من از این عذاب بود که گریختم، با آنکه از رحمت و رأفت و علم و حلم و بخشایندگی ات خبر

۱- تفسیر ابوالفتح، جلد پنجم، ص ۳۶۳.

۲- ترجمه تفسیر طبری، ص ۶۹۲. ۳- قصص الانبیاء، ص ۲۵۳.

داشتم، پس جانم را بگیر که دیگر مرگ از این زندگی مرا نکوتر است! و یا به قول عبدالله عباس پس از دادن وعده عذاب، از میان قوم بیرون رفت و نمی‌دانتست که ایشان ایمان آورده‌اند و خدا عذاب از آنان برداشته است و «چون شنید، مستور شد از آن و از خجالت با میان قوم نشد و رو به جانب دریا نهاد و در کشتی نشست».<sup>۱</sup> و یا به سخنی دیگر شب همان روز که وعده داده بود: اگر نگروند از آسمان عذاب می‌آید و خدا ابری سرخ‌تر از آتش می‌فرستد تا بر سر ایشان می‌ایستد، از میان قوم بیرون رفت و «ملک و شهریان همه گرد آمدند و بدانستند که عذاب آمد. ملک گفت یونس را طلب کنید تا به خدای بگرویم که این سخن او راست است که ما را گفته بود و ما او را راست گوی نداشتیم. یونس چون آگاه شد که ایشان او را طلب می‌کنند، آن خشم را که از ایشان آمده بودش که چرا تا امروز نگر ویدند، از ایشان بگریخت و روی ایشان را ننمود».<sup>۲</sup>

بیگمان دامان انبیا و اولیاء حق از لوث و شائبه گناه پاک و مبری است. اما این هم راست است که یونس بر خود ستم می‌کند و سزاوار ملامت می‌شود و در حبس شکم ماهی، اندوهگین، خدا را فرامی‌خواند که بر او ببخشد و از بند برهاندش؛ و خدا نیز پیامبران و آنان را که ایمان آورده‌اند و گرویده‌اند، می‌رهاند، چون آنچنان که می‌گوید بر او فریضه است که مؤمنان را برهاند،<sup>۳</sup> و نیز یونس را چون اسماعیل و اَلِیْسَع و لوط «بر جهانیان برتری می‌دهد» و از پدرانشان و فرزندانسان و برادرانشان، برخی را هدایت می‌کند و برمی‌گزیند و به راه راست رهنمون می‌شود<sup>۴</sup> و یونس را به مقام اجتناب می‌رساند و «از جمله پیغامبران می‌گرداند و به قومش

۱- تفسیر ابوالفتح، جلد هشتم، ص ۳۲۵.

۲- یونس، آیه ۱۰۳.

۳- تاریخ بلعمی، ص ۸۴۶.

۴- انعام، آیات ۸۶ و ۸۷.

باز می‌فرستد، هر چند او خود را از ییغامبران بیرون آورده بود<sup>۱</sup>، و دعایش را در کنج تاریک زندان اجابت می‌کند و از آن غمی که در دل دارد می‌رهاندش، همچنانکه مومنان را چون دعا گویند در بلائی که مرایشان را رسد، می‌رهاند.<sup>۲</sup> اینست که خطاب به پیامبر اسلام می‌گوید: «شکیبا باش حکم خداوند خویش را و چون مرد ماهی مباح، آنگه که ما را خواند و او پر غم و اندوهگن. اگر نه آن بودی که دریافت او را نعمت نیک خدایی از خداوند او، خداوند او، او را از شکم ماهی به هامون رستاخیز افکندی روز رستاخیز و ملامت بر او بود. برکشید او را خداوند او و گزین او تازه کرد و او را از شایستگان شایسته‌ای کرد».<sup>۳</sup>

البته آنچنانکه مفسران گفته‌اند ایمان اضطراری به هنگام رؤیت عذاب الیم، سودی ندارد و مقبول نمی‌افتد، چون ایمان باید اختیاری باشد نه اضطراری، اما در حق قوم یونس چنین نیست و گویند «هرگز خدای هیچ امت را آن نکرده بود و هر امتی که ایشان را عذاب خواستی فرستادن، هرگز بازنگردانیدی و توبه‌شان اندر وقت سود نداشتی، الا قوم یونس را»<sup>۴</sup> و چنانکه می‌دانیم خدا نه تنها توبه قوم، بلکه توبه یونس را نیز که بی‌فرمان خدا از قوم جدا شد تا به شکم ماهی در دریا بماند، پذیرفت.<sup>۵</sup> ناگفته پیداست که میان این ناز و نواخت و رحمت و شفقت خدای یونس که بر گردن‌کشان و ناگرویدگان عذاب می‌فرستد ولی بیم نمودگان و

۱- قصص الانبیاء، در تفسیر سورة قلم، آیه ۵۰، ص ۲۵۴.

۲- انبیاء، سورة ۸۸. نسفی، جلد دوم، ص ۴۱۹-۴۲۰.

۳- قلم، آیه‌های ۴۸-۵۰. کشف‌الاسرار، جلد دهم، ۱۳۵۷، ص ۱۸۵.

۴- تاریخ بلعمی، ص ۸۴۵.

۵- «باران او (خدای تعالی) آورد، و رحمت بر قوم یونس او آورد و عذاب بگردانید و یونس را از شکم ماهی بیرون آورد.» تاریخ‌نامه طبری، گردانیده منسوب به بلعمی، به تصحیح محمد روشن، مجلد اول، نشر نو، ۱۳۶۶، ص ۱۳۷.

وعید‌کردگان و ترس‌کارانی را که از کرده پشیمان شده‌اند و ایمان آورده‌اند، می‌بخشاید از یک سو و گرانجانی یونس پیش از محنت که گویی در شک و دوگمانی است و عذاب به تعجیل می‌خواهد و نمی‌بیند که باطل و رزان، گمان زده‌اند و میان کفر و ایمان ایستاده، از سوی دیگر، فرق فاحشی هست و درست‌تر بگویم تفاوت از زمین تا آسمان است. دل یونس پیش از آنکه «به شکم ماهی مبتلا شود»، گویی بارگاه محبت نیست و پس از آن، اگر هم نتوان گفت که جاننش نقطه گاه عشق شده است، بیگمان دریافته است که حصول برکت و غفران معصیت عاصیان گزاف‌گوی و گزاف‌کار، و اما توبه‌پرست، وقتی حجت بر ایشان تمام شد و آنان را هیچ عذر نماند، پسندیده‌تر از فروگشادن عذاب است و بند و گشاد و قطع و وصل و جبر و کسر، همه در دست خدایی است که او را پیامبر مرسل خویش کرده است.

## محنت

سرگذشت یونس را می‌توان به دو بخش عمده تقسیم کرد: بخش نخست، پیش از زندانی شدن در شکم ماهی و بخش دوم پس از آن. در واقع «ابتلا به شکم ماهی»، در حکم واسطة العقد رشته حیات یونس است، بدین معنی که اگر رنج آن زندان نبود، زندگانی یونس بسان راهی یکدست و بی‌فراز و نشیب می‌بود و پوینده، آن راه را از آغاز تا پایان، آرام و خاموش، بی‌هیچ دغدغه یا نشانه کمال‌یابی و ذوق استعلا، معنوی و اخلاقی می‌پیمود و بنابراین در نهایت همان بود که در بدایت. اما زندان شکم ماهی، در میانه این راه زندگی یا رشته عمر، واقعه سترگی است که موجب تغییر احوال و افکار و نفسانیات و ذهنیات یونس می‌شود، به گونه‌ای که یونس پیش و پس در آن حادثه پرمعنی، بر یک حال نیست، بلکه متقلب شده، استحاله یافته است.

به بیانی دیگر، یونس، پیش از آن که به مصیبت گرفتار آید، پیامبر مرسلی است به گفته مفسران زود خشم و تنگ حوصله و بی‌شکیب و کج خلق که قومی گنهکار و خداناشناس و کافر کیش را نفرین می‌کند و از خداوند می‌خواهد که بر ایشان عذاب فرستد و چون حق ملتمش را می‌پذیرد، تنها هم و غم و دلمشغولیش اینست که قوم، وعده‌اش را راست

بدانند و دروغزش نخوانند و واقعاً به عذاب‌ی الیم گرفتار آیند و چون نشان عذاب پدیدار می‌گردد، خود شتابان با زن و فرزند از معرکه می‌گریزد، غافل از آنکه رحمت حق شامل حال قوم توبه کار خواهد شد. به همین جهت هنگامی که درمی‌یابد چه پیش آمده است، گویی به راستی می‌رنجد و زبان به شکوه و شکایت می‌گشاید و از آنکه خدا عذاب را برداشته و وعده پیامبرش به انجام نرسیده، احساس غبن می‌کند و پنداری افسوس می‌خورد که چرا قومی تباه نشد، بلکه توبه کرد و حق عذاب را از آنان گردانید!

اما همین یونس چون در شکم ماهی به آنچه کرده می‌اندیشد و به خود می‌آید، و طلب مغفرت می‌کند و در نتیجه از حبس ماهی می‌رهد، به امر حق برای آموختن شریعت به قومی که نابودی‌شان را می‌خواست ولی اینک بخشوده شده‌اند، چون ایمان آورده‌اند، بار سفر می‌بندد، گرچه یارای رفتن به میان قوم راندارد، از بیم آنکه به قول مفسری چون ابوالفتح، دروغزش بدانند و بنا به رسمی که دارند، ویرا به جرم دروغزنی بکشند<sup>۱</sup> و بنابراین شبانی را نزد قوم می‌فرستد تا آواز دهد که یونس بازگشته است.

ناگفته پیداست که یونس پیش از حبس با یونس پس از آن، یکی نیست، بلکه فرق فاحشی دارد. یونس در بهره نخست حیاتش، گویی خداوند را مطیع و منقاد خود می‌خواهد و بر آن است که از قدرت حق ناروا سود جوید و خواست کینه‌توزانه خویش را برتر از مصلحت بینی خداوند می‌پندارد و بنابراین ناخواسته مقام کبریایی خالق را که وی پیامبر مرسل

۱- به قول شبان «عادت پادشاه و مردمان شهر آن بود که هر کس که دروغی بگوید، او را بکشند». جلد پنجم، ص ۳۶۳.

اوست، تا حد بشر خاکی که در اسارت تمنیات محدود خویش است فرود می آورد ولی در بهره دوّم عمر، پس از تحمل محنت، در برابر مشیت الهی و قدرت و سطوت حق، سر تسلیم فرود می آورد و با اینهمه گویی بنا به روایت تورات، منش پیشینش کلاً ریشه کن نشده که در برائت ذمّه خویش، عذر بدتر از گناه می آورد و می گوید اندازه رافت و عطوفت را می دانستم که گریختم و به نینوا نرفتم و حق با من بود، چون همانگونه که گمان می بردم توبه کاران را بخشیدی و عذاب از ایشان برداشتی. اما مگر یونیس تورات نمی توانست امر حق را اطاعت کند و به نینویان هشدار دهد که اگر ایمان نیاورند، گرفتار عذاب الیم خواهند شد، تا هم بیم دهنده باشد و هم نویدبخش رحمت پروردگار؟

در تورات این دوگانگی خلق و خوی یونس یا سلوک متضادش که به عصیان و خودسری پهلوی می زند، هم نمایان تر از چهره پردازی وی در روایات اسلامی است و هم با توجه به خلیات یهوه سهمگین، مایه شگفتی بسیار. در تورات، نخست یهوه نیست که خشم می گیرد، بلکه یونس است که بی اعتنا به سطوت و قدرت ترسناک یهوه، گویی نمی خواهد بیم دهنده قومی باشد که در علم خدای، کافرنند.

رودلف اتو، خصلت اساسی الوهیت را، numen نامیده است که آمیزه ایست از قدرت و شوکت و عظمت که هم می ترساند و هم افسون می کند و بنا به تعبیرش، arrêton است یعنی چیزی است مالاکلام که زبان از وصفش عاجز است، همانند زیبایی که آن نیز در وصف نمی گنجد.<sup>۲</sup> انسان در برابر ذاتی برخوردار از چنین موهبتی [numineu] (برابر با

1- Rudolf Otto (1860-1937), *Le Sacré, L'élément non rationnel dans l'idée du divin et sa relation avec le rationnel*. Payol, 1969, P. 19.

Qadoch در تورات و Hagios و Sanctus و Sacer)]، دچار رعب و خوف می‌شود (Tremor) و روح و روانش به شدت تحت تأثیر هیبت و حشمت وی قرار می‌گیرد و یا روشنتر بگویم به تصرفش درمی‌آید، چنانکه حضرت ابراهیم، از بن دندان احساس می‌کرد که به یهوه وابسته است، یعنی مخلوق یهوه است، و معنای دل‌آگاهی ابراهیم تنها این نیست که «آفریده شده»، بلکه خاصه این است که «مخلوقی بیش نیست» و در برابر این عظمت اسرارآمیز (Mysterium) فقط باید با احترام و خضوع تمام، مطیع و فرمانبردار باشد، چون در واقع وی نیست هست‌نماست و میرا و فانی است و تنها خدا، باقی است. همچنین است وضع و حال ایوب.

به گفته رودلف اتو، گرچه هر دینی، الهام بخش چنین احساسی است، اما آن احساس در دیانت سامی و خاصه در کتاب تورات با قدرت و سطوتی خاص ظاهر می‌شود و در واقع خصیصه بارز و شاخص یهوه یا الوهیم است، مثلاً هنگامی که موسی، شب هنگام، در منزلگاهی بیتوته کرده بود و یهوه وی را یافت و خواست بکشدش.<sup>۱</sup> به همین جهت، امروزه بعضی منتقدان تمایل دارند که میان خلیقات یهوه، خدای سختگیر و الوهیم، خدای پدر سالار و محرم خانواده، تمیز دهند و اختلاف آندو را از لحاظ خلق و خو، عیان سازند.<sup>۲</sup>

برای درک عظمت و قدرت بیکران (numineu) بودن یهوه، کافی است که به کتاب اشعیا رجوع کنیم. در فصل ۶ این کتاب، فرشتگان (سرافیان) به سؤم شخص از یهوه یاد می‌کنند و در قبالش ترسی آمیخته به احترام دارند و به هم می‌گویند: «قدّوس، قدّوس، قدّوس، خداوند لشکرهاست

۱- سفر خروج، ۲۶/۴. ۱۹۵۶/p.65. La Sainte Bible, École biblique de Jérusalem.

۲- ر. اتو، همان، ص ۱۱۴.

و تمامی زمین از جلالش پر است و به سبب آواز آن منادیان، ستونها می لرزیدند...».

طبعاً چنین خدایی بر پیامبرانش خشم می گیرد و آنان را به هراس می افکند، چنانکه یعقوب خدا را به خواب دید و چون از خواب بیدار شد «ترسیده گفت این مکان چه ترسناک است...».<sup>۱</sup> همچنین خدا از میان بوته شعله ور موسی را آواز داده گفت من خدای پدرت ابراهیم و خدای اسحق و خدای یعقوبم «و موسی روی خود را پوشید، چون از نگرستن به خدا ترسید».<sup>۲</sup> این ترس در عهد عتیق، émât Jahveh نام دارد، یعنی frayeur de Dieu.<sup>۳</sup> بیگمان خشم چنین خدایی که رعب و خوف در دل پیامبران مرسل خویش می افکند، خارج از حدّ و قیاس و سخت هراسناک است. چنانکه به عنوان مثال یهوه به موسی می گوید: «ترس خود را در پیشاپشت می فرستم و هر قومی را که به ایشان برسی، منهدم می سازم».<sup>۴</sup>

یهوه علاوه بر آن که خشم می گیرد و بدینجهت بیم دهنده است، غیرتمند هم هست و از این رو نیز انسان، از او چشم می زند و می هراسد، چنانکه در مزامیر داود آمده: «خدایا ما را آزمودی تا تصفیه شویم، چون نقره خالص».<sup>۵</sup>

یونس گویی از این خدای باسطوت و شوکت و قدرت و عظمت بیکران و همه ندارد که خود سرانه از امتثال امرش تن می زند و در توجیه نافرمانی اش خطاب به وی می گوید می دانستم که بخشنده و مهربانی و از گناه انبازگیران در می گذاری، به همین جهت، بی دستوری و فرمانت، به جایی دور گریختم بدین امید (واهی) که مرا باز نیابی!

۱- سفر تکوین، ۷/۲۸. ۲- سفر خروج، ۶/۳.

۳- رودولف اتو، ص ۲۹. ۴- سفر خروج، ۲۷/۲۴.

۵- مزمو ۱۰/۶۶. La Sainte Bible, P. 715.

البته این همه توانی یهوه که بیمناک است و وحشت (ira) آفرین، تنها مایه حیرت کسانی است که الوهیت را فقط مهربان و آکنده از محبت و عشق و رأفت و شفقت می‌پندارند. اما درشتی و نرمی دو خصلت متضاد ولی هماهنگ یهوه است و در هر دین و آیین نیز چنین است، بدین معنی که خداوند هم نذیر است و هم بشیر و خدایی که نتواند خشم گیرد، قادر به دوست داشتن نیز نیست، پس شگفت نیست که یهوه در بخش دوم کتاب اشعیا<sup>۱</sup>، بخشنده و مهربان و دستگیر و کریم و خطابخش و پوزش‌پذیر است: «اینک بنده من که تکیه گاه اویم و برگزیده من که جانم از او راضی است، روحم را بر او می‌افکنم تا برای طوائف حکم صادر کند».<sup>۲</sup> این یهوه که لبریز از محبت و صمیمیت است، بارها به بنده‌اش یعقوب و به گزیده‌اش اسرائیل ندا می‌دهد که ترسند و یقین داشته باشند که در کنف حمایت خداوندگار خویش‌اند و به ستم‌دیدگان و شکسته‌دلان مژده خیر دهند و خود به بندگان‌شان که فروتنانه دعا می‌کنند ای خدایی که پدرمائی، زیاده از ما خشمگین مباش و گناهانمان را به خاطر مسپار،<sup>۳</sup> بشارت می‌دهد: به کسانی که مرا نطلبیدند، لبیک گفتم و بر آنانی که مرا نجستند، ظاهر شدم و اینک بدانید که شما را چون کسی که مادر تسلاش دهد، تسلی خواهم داد تا قلبتان شاد و استخوان‌هایتان چون گیاه خرّم گردد و آشکار شود که خداوند نگاهدار دوستان و بیم‌دهنده دشمنان است.<sup>۴</sup>

دعوت و نبوت حضرت موسی، به زعم رودلف اتو، سرآغاز فرایند «اخلاقی و عقلانی و انسانی شدن» مفهوم numineu است که سرانجام به

۱- فصول ۴۰-۶۶.

۲- اشعیا، ۴۲/۱.

۳- همان، ۸/۶۴.

۴- همان، ۶۵-۶۶.

مفهوم «قداست» (sacré) تبدیل شود و آن فرایند، در انجیل کامل می‌گردد.<sup>۱</sup> اما به گفته همو، اشتباه است اگر چنین بینداریم که آن numineu در انجیل مسیح دیگر وجود ندارد. برعکس «خشم یهوه» در کتاب عهد جدید نیز به نام Orgé théou جای جای رخ می‌نماید و این مفهوم، همان ira deorum (غضب الهی) است که در غالب ادیان هست.<sup>۲</sup> در انجیل متی آمده: «از کسانی که جسم را می‌کشند، ولی قادر به کشتن جان نیستند نترسید. از کسی بترسید که قادر است جسم و جان، هر دو را در دوزخ تباہ سازد».<sup>۳</sup> و درجایی دیگر می‌خوانیم: «چه هولناک و مخوف است افتادن در دستان خدای زنده»<sup>۴</sup>، «زیرا خدای ما در واقع آتشی است که می‌سوزاند»<sup>۵</sup> که این سخن یادآور آیه تورات است آنجا که می‌گوید: «زیرا که خدای خدایت، آتش سوزنده و خدای غیور است»<sup>۶</sup> و نیز نظیر همین توصیف است تصویر داور امین و عادل سوار بر اسب سفید در مکاشفات که «از دهانش شمشیر تیزی بیرون آمد تا ملت‌ها را بزند. او با عصای آهنین بر آن ملل حکومت خواهد کرد و شراب خشم و غضب خدای قادر مطلق را در چرخشت خواهد فشرد»<sup>۷</sup>. اما خدای منتقم (Orgé théou)، خدای رحمان هم هست و خشم و قهرش البته هیچگاه بی‌وجه نیست: «غضب خدا از آسمان بر هرگونه گناه و شرارت مردمی نازل می‌شود که زندگی شرارت آمیزشان، مانع شناسایی حقیقت است».<sup>۸</sup> «چون (گناهکاران و انبازگیران) خداشناسی را امری ناچیز شمردند، خدا آنان را به دست افکار فاسدشان سپرد تا اعمال زشت و ناشایست انجام دهند. (این مردم) از انواع شرارت

۱- رودلف اتو، همان، ص ۱۱۵.

۲- رودلف اتو، همان، ص ۳۴ و ۳۵.

۳- انجیل متی، ۲۸/۱۰.

۴- عبرانیان، ۳۱/۱۰.

۵- همان، ۲۹/۱۲.

۶- سفر تورات متنی (سفر تثنیه)، ۲۴/۴.

۷- مکاشفات یوحنا، ۱۵/۱۹.

۸- رومیان، ۱۸/۱.

و بدی و طمع و بدخواهی و هم چنین حسادت و آدمکشی و نزاع و فریبکاری و سوءنیت لبریزند...»<sup>۱</sup>

حاصل سخن اینکه ترسناکی و خوف انگیزی و خشم آوری و انتقام جویی از سویی و مهربانی و شفقت و رحمت و بخشندگی از سوی دیگر، اوصاف دوگانه یهوه و خدای عهد جدید است که البته این صفات در ذات حق به وحدت و هماهنگی می‌رسند و این رشته‌ایست که از عهد عتیق تا عهد جدید، گسترده است، چنانکه به گفته رودلف اتو، فصل ۳۸ کتاب ایوب، پیشگویی جلجتاست و جلجتا، در حکم «گشایش مسأله» ایست، یعنی تجدید راه گشایشی است که به ایوب پیشنهاد شده است، ولی از آن بسی برتر است.<sup>۲</sup>

این دو خصلت حق که جوهره همان مفهوم *numen* محسوب می‌شوند، الهام بخش احساس «سرّ»ی است که احساسی دینی است و بدین جهت، نوعی «سرّ‌باوری» (*mysticisme*)، عنصر لاینفک و ضرور هرگونه دینداری و پارسایی محسوب است. اما رستگاری، ثمره فیض و عنایت ربّانی است، منتهمی شرط رستگار شدن آدمی، ایمان داشتن است که آمیزه‌ایست از وثوق و عشق.

اینک ببینیم این ویژگی در اسلام چگونه بیان و تعبیر شده است. خداوند در اسلام نیز چنانکه در دیگر ادیان توحیدی، هم رثوف و ودود و رحمان و رحیم و شفیع و غفور و حلیم و منعم است و هم قابض و قاهر و قهار و جبار و منتقم. اما نکته مهم به گمان من اینست که پروردگار یونس در سوره یونس که در شرح و تفسیرش به درستی گفته‌اند: می‌سزد

۲- رودلف اتو، همان ص ۲۲۷.

۱- رومیان، ۲۸/۱، ۲۹.

آنرا «تهدید به داوری و فیصله قطعی بین پیغمبر و امت»<sup>۱</sup> بنامیم و یا به قولی دیگر «تهدید و وعید در آن از بشارت و وعده بیشتر است»<sup>۲</sup> می گوید: فلولا كانت قرية امنة فنفعها ايمانها الا قوم يونس لما امنوا كشفنا عنهم عذاب الخزي في الحيوة الدنيا و متعنهم الي حين.<sup>۳</sup> چرا مردم هیچ قریه ای به هنگامی که ایمانشان سودی داد ایمان نیاوردند مگر قوم یونس که چون ایمان آوردند، عذاب ذلت در دنیا را از آنان برداشتیم و تا هنگامی که اجلشان فرارسید، از زندگی برخوردارشان ساختیم.<sup>۴</sup> حتی به گفته مفسر «خلافت میان علما که قوم یونس عذاب به عیان دیدند یا امارات و دلائل آن دیدند. قومی گفتند: عذاب به ایشان نزدیک گشت، و به عیان دیدند... و قومی گفتند: امارات و دلائل عذاب دیدند و در آن حالت توبه کردند به اخلاص و صدق و زیان تضرع بگشادند و دعا کردند تا رب العزه آن عذاب که دلیل آن ظاهر بود از ایشان بگردانید و مثال این بیمارست که به وقت بیماری چنانکه امید به عافیت و صحت می دارد و از مرگ نمی ترسد توبت کند، توبت وی در آنحال درست بود، اما چون مرگ به معاینه دید و از حیات نومید گشت، توبه وی راست نباشد...»<sup>۵</sup>

و بیگمان این تفسیر برای آن آمده است تا میزان رحمت و لطف و کرم

۱- تفسیر المیزان، جلد ۱۰، ص ۸. ۲- تفسیر المیزان، جلد ۱۴، ص ۳۶۹.

۳- سورة يونس، آیه ۹۸.

۴- «چرا نه بود گروه دهی گرویده که منفعت کردی ایشانرا ایمان ایشان، مگر گروه یونس چون بگرویدند بازداشتیم از ایشان عذاب رسوائی اندر زندگانی این جهان و برخوردار دادیم ایشان را تا هنگامی». ترجمه تفسیر طبری، همان ص ۶۸۲.

۵- «چرا مردان شهری که بخواستندی گروید، آنوقت گرویدندی که ایشان را گرویدن سود داشتی نه آنکه که به چشم سر خویش عذاب دیدند تا ایشانرا سود نداشت، مگر قوم یونس که ایمان آوردند پس آن که عذاب دیدند. باز بردیم از ایشان عذاب رسوائی در این جهان و ایشانرا بر خوردار گذاشتیم تا هنگامهای اجلهای ایشان». کشف الاسرار، جلد ۴، ص ۳۳۷. ۵- کشف الاسرار، جلد ۴، ص ۳۳۹-۳۴۰.

و فضل و شفاعت خداوند در حق گناهکارانی که قبول طاعت کرده‌اند، معلوم گردد، خاصه که به قول مفسر «اندر جهان هیچ گروهی نبودست که پیغامبر از میان ایشان برفت و به دعای ایشان عذاب از ایشان بگردانیدست مگر قوم یونس که خدای عزوجل چون ایشان ایمان آوردند و از کفر باز ایستادند و پیغامبر ایشان اندر میان نبود، خدای تعالی عذاب از میان ایشان بگردانید و مر ایشان را زندگانی داد یکچند»<sup>۱</sup>.

اما یونس گویی این صفات حق را از یاد برده که عذاب به تعجیل می‌خواهد و خشم آلود نافرمانی می‌کند و از معرکه می‌گریزد و گمان می‌برد که خداوند «بر وی کار وی تنگ نمی‌کند و روزگار وی بر وی بسته نمی‌کند»<sup>۲</sup>! منتهی مفسران خاطرنشان می‌سازند که این محنت<sup>۳</sup>، امتحان دوست است و بنابراین نشانه محبت است و این فرق عمده میان محنت یونس در روایات اسلامی و مجازاتش بنا به مطاوی کتاب تورات است. به بیانی دیگر مفسران اسلامی از محنت یونس «گرفتار بلا و عنا و حسرت و هم»<sup>۴</sup> تفسیر رمزی می‌کنند. به عنوان مثال ابوالفتح می‌گوید: «در خبر است که چون او را به دریا انداختند، خدایتعالی وحی کرد به نون، گفت بنده مرا دریاب یونس را که من شکم تو را روزی چند مقام او کرده‌ام

۱- ترجمه تفسیر طبری، ص ۶۸۷-۶۸۸.

۲- تفسیر نسفی، جلد دوم.

۳- «و چنین گویند که حق تعالی پنج پیغامبر را به بلا مبتلا کرد و در حال بلا حق تعالی را عبادت کردند و آن تنبیه بود فرشتگان را:

«یکی نوح را به محنت قوم خویش مبتلا کرد و صفای او به فرشتگان بنمود. دیگر ابراهیم را به آتش مبتلا کرد و درستی نفس او به فرشتگان بنمود. دیگر یوسف را به چاه و زندان مبتلا کرد و پاکی عبادت او به فرشتگان بنمود. پنجم یونس را به شکم ماهی مبتلا کرد و تسبیح و عبادت او به فرشتگان بنمود تا بدانند که تسبیح در حالی محنت قیمت دارد نه در حال راحت». قصص الانبیاء، ص ۲۵۱-۲۵۲.

امتحان را و نگر تا پوست او نخرشد و اندام او نیازاری که او طعمه تو نیست».<sup>۱</sup>

رشیدالدین میبیدی نیز که خدای را «افروزنده دل دوستان و بازدارنده اندوه بیچارگان، و آمرزنده گناه عاصیان»<sup>۲</sup> می‌داند، در تفسیر «هوالذی یسیرکم فی البر و البحر»<sup>۳</sup> (در خشک و دریا می‌رواند شما را) می‌گوید «به زبان اهل اشارت، سیر در برّ راه بردن است در مشارع شرع از روی استدلال به واسطه رسالت، و سیر بحر، غلبات حق است که در وقت و جد، عنان مرکب بنده بی‌واسطه، در منازل حقیقت، به مشاهده قدس کشد، تا چنانکه در دریا، سیر یک ماهه به یک روز کند، این جوانمرد در این میدان، به یک جذبۀ الهی، مسافت همه عمر باز برد... سیر برّ، سیر عابدان است و زاهدان در بادیۀ مجاهدت، بر مرکب ریاضت، به دلالت شریعت؛ مقصد ایشان، بهشت رضوان و نعمت جاودان. سیر بحر، سیر عارفان است و صدّیقان در کشتی رعایت، می‌رواند آنرا باد عنایت در بحر مشاهدت؛ مقصد ایشان، کعبه وصلت و راز ولی نعمت. و گفته‌اند برّ و بحر، اشارت‌اند به قبض و بسط عارفان، گهی در قبض، میان دهشت و حیرت می‌زارند، گهی در بسط میان شهود و وجود، می‌نازند».<sup>۴</sup> ییگمان یونس در کشتی سیر دریا نمی‌کند، اما شکم ماهی در حکم کشتی است که بر دریا می‌رود و بنابراین به حسب تفسیر مفسّر می‌توان گفت یونس پس از آنکه در مقام قبض بود به وقت زاری و خواری، اینک در مقام بسط است، به وقت شادی و ناز. میبیدی بر این مبنا از قول «پیر طریقت که به رموز این معانی

۱- جلد ۷، ص ۱۰۱. ۲- جلد ۴، ص ۲۵۲.

۳- یونس، آیه ۲۲: اوست که شما را در خشکی و دریا سیر می‌دهد.

۴- کشف الاسرار، جلد ۴، ص ۲۷۸-۲۷۹.

اشارت کرده»<sup>۱</sup>، در تفسیر «واتل علیهم نبا نوح...»<sup>۲</sup> (بر ایشان داستان نوح را بخوان...) از قول حق می آورد «که بلا از درگاه ما خلعت دوستان است و جرعه محنت از کاس محبت نوشیدن، پیشه مردان است؛ هر که نهاد او نشانه تیر بلای ما را نشاید، طلعت او محبت و جمال ما، را هم نشاید. عادت خلق چنان است که هر که را به دوستی اختیار کنند، همه راحت و آسایش آن دوست خواهند و سنت الهیت بر خلاف اینست: هر که را به دوستی بپسندد، شربت محنت با خلعت محبت بر وی فرستد»<sup>۳</sup>.

میبودی از این دیدگاه، آیه «و ذا النون اذ ذهب مغاضباً»<sup>۴</sup> را «بر مذاق عارفان» چنین تفسیر می کند: «خدایا جل جلاله، دوستانی اند که اگر یک طرفه العین مدد لشکر بلا از روزگار ایشان گسسته گردد، چنانکه اهل عالم از بی نعمتی غریبوناک گردند، ایشان از بی بلائی به فریاد آیند؛ هر چند که آسیب دهر و بلا بیش بینند، بر بلای خویش عاشق ترند؛ هر چند زیانه آتش عشق ایشان تیزتر، ایشان چون پروانه شمع بر فتنه خویش، هر روز فتنه ترند.

«پیر طریقت گفته: «الهی دردیست مرا که بهی مباد، این درد مرا صوابست، با دردمندی به درد خرسند، کسی را چه حسابست؛ الهی قصه اینست که برداشتم، این بیچاره دردزده را چه جوابست. آن عزیز راه و برگزیده پادشاه، یونس پیغامبر که قصه وی می رود، روزگار و حال او همین صفت داشت. مردی بود در بوتۀ بلا پالوده، زیر آسیای محنت فرسوده، تازیانه عذاب بی محابا بر سر وی فرو گذاشته، و هر چند که در مجمرۀ بلا جگر او بیش کباب کردند، او بر بلای خود عاشق تر بود که ماه روی عشق حقیقت را که نشان دادند، در کوی بلا نشان دادند، در حجرۀ محنت. در

۱- همان، ص ۲۹۲.

۲- یونس، آیه ۷۱.

۳- کشف الاسرار، جلد ۴، ص ۳۲۴.

۴- انبیاء، ۸۷.

آثار منقولست: اذا احبَّ الله عبداً صَبَّتْ عليه البلاء صَباً. رضوان با همه غلمان چاکر، خاکی قدیم اهل بلاست؛ اقبال ازلی و تقاضای غیبی، معد به نام اهل بلاست؛ صفات قدیم، زاد و توشه اهل بلاست؛ ذات پاک منزّه، مشهود دل‌های اهل بلاست؛ «يَحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» از سرپرده غیب، هدیه و تحف اهل بلاست؛ «و سَقِيَهُمْ رَيْهَم» سرانجام و عاقبت اهل بلاست.<sup>۱</sup>

این تفسیر عرفانی بلا و محنت که به زعم عرفا، بهره دوستان خداست<sup>۲</sup> و بنا بر این عین رحمت است، ممیزه غالب تفاسیر اسلامی قصه یونس و وجه امتیاز آن‌گونه تفسیرها از روایت ساده و بی‌پیرایه توراتی است.<sup>۳</sup> از

۱- کشف الاسرار، جلد ۶، ص ۳۰۸-۳۰۹.

۲- پیش از آن که تو گفتی که من دوست توام، من گفته‌ام که من دوست توام. «يَحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ». عبدی تو نبود و من ترا بودم، خود را به عزّت بودم، ترا به رحمت بودم. کشف الاسرار، جلد ۸، ص ۳۱۶.

۳- شیخ شهاب الدین سهروردی (متوفی در ۶۲۳ ه.ق.)، حتّی همسر یونس را بلایی می‌داند که خدا بر او نازل کرد تا بدان وسیله تہذیب شود: «در اخبار آمده است که طایفه‌ای به مهمانی یونس رسیدند، چنانکه شرط مودّت و اکرام الضیف است، خواست که بدان قیام نماید. زن وی زنی سلیطه بود، چنانکه عادت زنان شوخ و بی‌عرض باشد، زبان درازی می‌کرد، وی را می‌رنجانید و یونس در جواب او خاموش می‌بود و هیچ جواب نمی‌گفت. جماعت در آن حلم وی متعجّب بماندند و می‌خواستند که از وی سؤال کنند که موجب این بردباری و تحمّل چیست؟ حیا مانع این سؤال می‌آمد. یونس به نور نبوّت و وفور فراست از این سؤال آگاه شد. جماعت را می‌گوید: عجب مدارید از این حال، که من از حق تعالی به تضرّع و ابتهال درخواست‌ام تا هر آنچه در آن عالم حجاب و عقوبت من می‌خواهد، در این عالم مرا بدان مبتلا کند، اکنون مرا بدین سلیطه معذب کرده است تا فردای قیامت مرا هیچ حجابی و عذابی نباشد، من بدین سبب تسلیم سلطنت او شده‌ام و بر این مکابدت مصابرت می‌نمایم».

شیخ پس از این قصه‌بافی که ریشه در زن‌ستیزی و مردسالاری قوم دارد می‌گوید: «این شرح فتنه عموم است که مردمان به سبب ایشان در بلاها و محنت‌ها افتند و از بهر تحرّی رضای ایشان، از تحصیل مراضی حضرت عزّت محروم مانند و از فوایدی که مستوعب مقامات و مستجمع حالات باشد، بی‌بهره گردند. و فتنه‌ای هست که به ارباب قلوب تعلّق

این دیدگاه، حتی نزول نشانه‌های عذاب را می‌توان سبب خیر - یعنی پیش درآمد رستگاری قوم به فضل و تأیید و عنایت پروردگار - دانست، چون موجب ایمان آوردن کافران می‌شود، گرچه یونس گویی شتاب دارد که قضاء الهی هر چه زودتر به ظهور رسد! البته رحمت حق که بر توبه‌کاران می‌بخشاید و عذاب از آنان می‌گرداند، در روایت توراتی نیز هست، اما در تفاسیر اسلامی با نظرگاه عرفانی، لطف و جاذبه‌ای دارد که بدان قدرت تأثیری خاص: جادویی و فسونکار می‌بخشد و میبیدی حتی برای نکوتر جلوه دادن این رحمت واسعه حق، داستانی به سبک و سیاق قصه کدوئین ساخته است بدین‌قرار «در قصه آورده‌اند که چون یونس از آن ظلمت نجات یافت و از آن محنت برست و به میان قوم خود شد، وحی آمد به وی که فلان مرد فخاری را گوی تا آن خنورها و پیرایه‌ها که به این یکسال ساخته و پرداخته، همه بشکند و به تلف آرد. یونس به این فرمان که آمد، اندوهگن گشت و بر آن فخاری بخشایش کرد گفت: «بار خدایا مرا رحمت می‌آید بر آن مرد که یکسال عمل وی تباه خواهی کرد و نیست خواهد شد. آنکه الله فرمود: ای یونس بخشایش می‌نمایی بر مردی که عمل یکساله وی تباه و نیست می‌شود، و بر صد هزار مرد از بندگان من بخشایش نمودی و هلاک و عذاب ایشان خواستی»<sup>۱</sup>.

→ دارد و آن آنست که نفس متمزج است و به سبب آن امتزاج، قوت گیرد از مجالست و مخالطت ایشان و طغیان آغاز کند آتش طبیعت او که به کثرت ریاضت و مجاهدت و مخالفت فرو مرده باشد، دیگر باره مشتعل شود و قصور و احتباس بدین سبب بدو راه یابد، پس درمان این درد آن باشد که در وقت مجالست زن، ایشان را دو چشم باشد: یکی در باطن و یکی در ظاهر؛ به چشم باطن، مشاهد شاهد ازل؛ به چشم ظاهر: ناظر منظور حاضر». عوارف المعارف، ترجمه ابومنصور عبدالمؤمن اصفهانی (قرن هفتم)، به اهتمام قاسم انصاری، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴ ص ۸۸-۸۹.

۱- کشف الاسرار، جلد ۸، ص ۳۱۴.

حاصل سخن اینکه به زعم مفسّر «البلاء للولاء، بلا لازمه ولایت و دوستی است»<sup>۱</sup> و بنابراین از دیدگاه اصحاب عرفان می‌توان گفت یونس که گرفتار محنت و بلا شد، از دوستان خداست و آن بلا، معجز اثر و کیمیاکار بود. به همین جهت حدیث نبوی است که «لاینبغی لاحد أن یقول انا خیر من یونس بن متی»<sup>۲</sup> یا به روایتی دیگر: «لا تفضّلونی علی یونس بن متی». «تفضیل مدهید مرا بر یونس بن متی از حیث نبوت و گویند این نهی برای آن است که کسی توهم نکند فضیلت را از جهت زلتی که بر حضرت یونس واقع شد»<sup>۳</sup> و به قول میدی: «حکمت نبوت در این کلمه آن بود که رب‌العزّه در حق یونس گفته که «اذ ذهب مغاضباً». مصطفی گفت نباید که چون امت من این آیت بشنوند، به وی ظنّ بد برند و به چشم حقارت در او نگرند و آن بدگمانی، دین ایشان را زیان دارد. هرچند که مصطفی فاضلتر بود از وی و از همه پیغامبران، گفت «لا تفضّلونی علی یونس بن متی»، مرا بر یونس فضل منهد، نه مراد تحقیق این کلمه بود، بلکه مراد تعظیم یونس بود تا همگنان به وی به چشم تعظیم نگرند، و قصّه وی به گوش تعظیم شنوند»<sup>۴</sup>.

بنابراین یونس با همه بی‌صبری و زودخشمی و شتابندگی در کار، در بطن حوت، بر خصم درون خویش که نزد عوام ناس همان نفس بدفرمای

۱- تفسیر المیزان، جلد ۱۷، ص ۳۶۸

«پس بلایا و محنت‌هایی که اولیاء خدا بدان مبتلا می‌شوند، تربیتی الهی است که خدا به وسیله آن بلایا، ایشانرا تربیت می‌کند و به حدّ کمال می‌رساند و درجاتشان را بالا می‌برد، هر چند که بعضی از آن بلایا، جهات دیگری داشته باشند که بتوان آنرا مؤاخذه و عتاب نامید». همان، ص ۲۶۸.

۲- بدیع الزمان فروزانفر، احادیث مثنوی، چاپ دوم ۱۳۴۷، ص ۱۰۲.

۳- سیروس شیب، فرهنگ تلمیحات، انتشارات فردوس ۱۳۶۶، ص ۶۳۳.

۴- کشف الاسرار: ج ۶، ص ۲۸۹.

درنده خوی است، غالب می‌شود و با مرگ از خودی، به ماوراء اقیانوس  
حسی می‌رسد و این دگرگونی، عرفانی یعنی ثمره وزش نفحه روح انگیز  
عرفان بر تفاسیر اسلامی قصه قرآنی است.

اینک باید دید بطن ماهی و «سر حوت»<sup>۱</sup> چه معنای رمزی دارد و در  
کام ژرفناک دریا بر یونس چه گذشته است که با خروج از آن، چون زاده  
ثانی است.

---

۱- ذات یونس را چو سر حوت داد در درون بطن حوتش قوت داد  
(عطارد در مصیبت نامه)

## رمز ماهی

ماهی یا «حوت یونسی» به گفته خاقانی، در تفاسیر قصه یونس، وجهی رمزی یافته است<sup>۱</sup> و این معنای رمزی ماهی یعنی نقش نمادین ماهی در سرگذشت و سرنوشت یونس، چنان اهمیتی دارد که «او را ذوالنون و صاحب الحوت لقب داده‌اند که به معنی خداوند ماهی و همدم ماهی است و در قرآن بدین دو لقب از وی یاد شده است»<sup>۲</sup>.

ابواسحق نیشابوری در توجیه و تفسیر این معنی که چرا حق یونس را به ماهی بازخواند، می‌گوید: «حق تعالی بنمود که ما را با کسی خویشی نیست، تا بر طاعت و خدمت ما بود، رسول خود خواندیم. چون از طاعت ما به یکسو رفت و قوم را گذاشت، به ماهیش بازخواندیم»<sup>۳</sup>. شرح این معنی که یونس از میانه قوم شهر نینوا که تکذیبش کردند و خدا به دعای

۱- و در ادبیات تشبیه است برای رفتن روز و آمدن شب:

قرض خورشید در سیاهی شد      یونس اندر دهان ماهی شد  
(سعدی)

۲- «نون ماهی بزرگ باشد و او را برای آن ذوالنون خواند که مدتی در شکم ماهی بود و دگر جای او را صاحب الحوت خوانند... و هر دو یک معنی دارد». تفسیر ابوالفتح، جلد ۷، ص ۱۰۰.

۳- قصص الانبیاء، ص ۲۴۷.

یونس ابری پُر آتش بر سر ایشان فرستاد، بیرون رفت «تا اگر او را طلبند که ایمان آورند، نیابند»<sup>۱</sup> و خدای توبه آن قوم پذیرفت و عذاب بگردانید و بدین سبب بر یونس عتاب کرد، پیشتر آمده است و ما البته بدان باز نمی گردیم. اما سخن ابواسحق نیشابوری را بدین جهت نقل می کنیم که شرح مختصر و مفیدی از چگونگی مناسبات خدا با پیامبران و بندگان خویش است و رساننده این معنی که وعد و لطف؛ انذار و وعید به هم می آمیزد، چنانکه ابواسحق نیشابوری در دنباله سخن می گوید: «دیگر معنی آن بود که عقوبتش بدو بود چنانکه دوزخیان را: ونادی اصحاب النار.<sup>۲</sup> چون عقوبت ایشان به آتش دوزخ بود، به وی بازخواند. و یونس مسیح بود و ماهی نیز مسیح بود. خداوندان اشارت گفته اند که ذالنون بدان خواند که او دایم ساجد بودی و خلقت ماهی به سجود ماند، و معنی آنست تا خلق دانند که یونس عابد بود و این نام او را ثنا بود نه جفا. و اشارت آنست که کسی که پنجاه سال بر درگاه ما باشد و به خدمت ما خور کرده بود، هرگز کی بود که او را از خود جدا کنیم؟»<sup>۳</sup>

تفسیر رمزی دیگر حوت که باز از آن یاد خواهیم کرد اینست که به قول مفسر در تفسیر آیه ن والقلم و مایسطرون<sup>۴</sup> (به دویست و قلم سوگند یاد کنم و آنچه می نویسند)<sup>۵</sup>، «گروهی گویند که این نون آن ماهی است که

۱- حمداله مستوفی، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوائی، امیرکبیر ۱۳۶۴، ص ۵۲.

۲- الاعراف، ۵۰.

۳- قصص الانبیاء، ص ۲۴۷.

۴- القلم، ۱.

۵- ترجمه تفسیر طبری، جلد ۷، ص ۱۹۱۴، «بدان نون و بدان قلم و بدان که ایشان همی نویسند که تو پیغامبر خدائی». همان، ص ۱۹۱۹.

یونس متی اندر شکم او بود، و نام آن ماهی نون بود. و گروهی گویند نون خود دویت است و قلم و خدای عزوجل، این بر مثال سوگند یاد کرده است.<sup>۱</sup>

صاحب کشف الاسرار این معنی را به تفصیل بیشتر از زبان «پیر طریقت»، چنین شرح کرده است: «ن و القلم». «ن» دواتست و «قلم» خامه‌ای از نور، نویسنده خدای غفور، لوح قلم زبرجد نوشت، به مداد نور بنوشت، بر دفتر یاقوت نوشت، قصه و کردار مخلوق نوشت، دل عارف قلم کرم نوشت، به مداد فضل نوشت، بر دفتر لطف نوشت، دل نوشت، همه وصف خود نوشت... و آنگاه به ماهی پرداخته می‌نویسد: «بعضی مفسران گفتند: «ماهی است بر آب، زیر هفت طبقه زمین؛ ماهی از گرانی بار زمین، خم داد و خم گردید، بر مثال ن شد، شکم به آب فرو برده و سر از مشرق برآورده و دنب از مغرب و خواست که از گرانباری بنالد، جبرئیل بانگ بر وی زد، چنان بترسید که گرانباری زمین فراموش کرد و تا به قیامت نیارد که بجنبد. ماهی چون بار برداشت و نتالید، رب العالمین او را دو تشریف داد: یکی آنکه بدو قسم یاد کرد، محل قسم خداوند جهان گشت. دیگر تشریف آنست که کارد از حلق او برداشت. همه جانوران را به کارد ذبح کنند و او را نکنند تا عالمیان بدانند که هر که بار کشد، رنج وی ضایع نشود».<sup>۲</sup>

بیگمان این ماهی یا نهنگ غول پیکر که بار زمین برمی‌دارد و می‌کشد، موجودی اساطیری است و معنایی رمزی دارد و اگر چنین است پس دریا

→ به قول حافظ:

تو از نون و قلم می‌پرس تفسیر

چو من ماهی کلک آرم به تقریر

۱- تفسیر طبری، جلد هفتم، ص ۱۹۱۸.

۲- کشف الاسرار، جلد دهم، ص ۲۰۱.

نیز مفید معنایی رمزی، خاصه در تفاسیر صوفیه، است که در همین کتاب به نمونه‌ای از آن اشاره خواهیم کرد.

افزون بر این، اعداد و ارقام «قدسی» و رمزی، در سراسر قصه یونس، چنانکه معمول قصه‌ها و اخبار انبیا و اولیا و قدیسین است، تکرار می‌شود، فی المثل یونس بنا به روایت تورات و روایات اسلامی در میان نینوائیان چهل روز دعوت و موعظه می‌کند و هشدار می‌دهد که تا چهل روز دیگر نینوا ویران خواهد شد و این رقم چهل، یادآورد چهل روز طوفان نوح و مدت زمان چهل ساله «خروج» است. هنگامی که کشتی در غرقاب می‌افتد، کشتی نشینان سه (یا هفت یا هفتاد) بار قرعه می‌افکنند تا گناهکار را بیابند و هر سه بار قرعه به نام یونس برمی‌آید؛ حبس یونس در شکم ماهی، که «هفت دریا بگردید» هفت یا چهل روز به درازا می‌کشد<sup>۱</sup> و در این مدت، وی گرفتار سه تاریکی است: تاریکی شب و تاریکی شکم ماهی و تاریکی ژرفای دریا؛ چون ماهی بر ساحل می‌افکندش به سبب ناتوانی، چهل روز بر لب دریا می‌ماند و آهویی در این چهل روز به او شیر می‌دهد؛ نینوائیان «هفت شبانروز زاری همی کردند تا خدای عزوجل بر ایشان بیخشود، و رحمت کرد و آن ابر عذاب را فرمان داد تا از زیر ایشان بازگشت»<sup>۲</sup>، نینوا مرکب از هفت شهر است<sup>۳</sup> و....

سرانجام یونس نیز در تفسیر ابوالفتوح به گونه‌ایست که چهره‌اش را در هاله‌ای از قدس و صلابت فرو می‌پوشد و یاد آور سرگذشت رمزی عارفی دلسوخته و پیر طریقتی مجذوب در پایان عمر است که با انقطاع از

۱- «یونس را صاحب الحوت (بار ماهی) خواندند (القلم، ۴۸) که چهل روز با ماهی صحبت کرد». قصص الانبیاء، ص ۲۵۳.

۲- ترجمه تفسیر طبری، جلد ۳، ص ۹۸۷.

۳- همان، ص ۹۸۷.

ماسوی به فراختای آفاق ماوراء حس دست یافته است: خداوند به یونس پس از رهایی از حبس ماهی، اعلام می‌دارد که نینوائیان ایمان آورده‌اند و «در طلب و آرزوی تواند. یونس بیامد، چون به در شهر رسید شبانی را دید، شبان او را گفت تو چه مردی؟ گفت من یونس متی‌ام. گفت پادشاه این شهر و مردمان این شهر، آرزومند دیدار تواند، چرا در شهر نروی؟ گفت نمی‌روم و لیکن چون تو با شهر شوی، پادشاه را سلام من برسانی و بگو که یونس تو را سلام می‌کند. شبان گفت تو عادت پادشاه و مردمان این شهر دانی که هر کس که دروغی بگوید او را بکشند، اگر از من پینه خواهند، من چگویم؟ گفت این درخت و سنگ گواه. شبان برفت و پادشاه را گفت مردی به این شکل و بدین هیئت مرا گفت من یونس متی‌ام، سلام من به پادشاه برسان و او برفت. پادشاه گفت یا کذاب ما مدتی مدید است تا یونس را طلب می‌کنیم و او را نمی‌یابیم، تو او را از کجا یافتی؟ گفت من او را فلان جایگاه دیدم و بر این، دو گواه دارم. گفت کیستند؟ گفت سنگی است و درختی. پادشاه عجب داشت، وزیر را با جماعتی معروفان گفت بروید و برسید و بنگرید صحت این حدیث، اگر راست می‌گوید، باز پیش منش آرید و اگر دروغ گوید، گردنش بزنید. یونس آنجا که مرد را پیغام داد، با درخت و سنگ تقریر کرد که چون او آید و گواهی خواهد بر حضور و برابر او، گواهی دهید و ایشان تقبل کردند. شبان بیامد با کسان پادشاه به نزدیک آن سنگ و درخت و ایشان را گفت به آن گواهی که مرا به نزدیک شما هست، سوگند می‌دهم بر شما، نه یونس اینجا حاضر آمد و مرا پیغام داد به ملک؟ درخت و سنگ گواهی دادند. مردمان پادشاه باز آمدند و ملک را خبر دادند. پادشاه دست شبان گرفت و او را بر جای خود بنشانند و گفت این جای به تو سپردم، نگاه دار و پادشاهی کن که تو راست و او بر خاست و به طلب یونس بگردید و او را بیافت و عمر در خدمت

او بسر برد. عبدالله مسعود گفت آن شبان چهل سال پادشاهی کرد.<sup>۱</sup> مقصود از نقل این حکایات و روایات افسانه آمیز، خاطر نشان ساختن این معنی است که برخی مفسران قصه یونس، به ساحت رمزی ماهی و دریا و سرگذشت عبرتناک پیامبر توجه داشته اند و جای جای بدان اشاره کرده اند. و قصد ما حتی الامکان روشن ساختن همه معانی رمزی و در پرده و مستور ماهی و دریاست تا معنای اصلی سرگذشت یونس روشن گردد و برای حصول مقصود یعنی فهم پیامی که در سرگذشت یونس هست، البته باید نخست به شرح نمادپردازی ماهی و دریا بپردازیم.

رمز ماهی که در سنن مختلف یافت می شود، بسیار پیچیده است و به زعم رنه گنون ظاهراً اصل و منشأش شمال آلمان و ممالک اسکاندیناوی است و از آنجا به آسیای مرکزی و هند و ایران راه یافته است.<sup>۲</sup> رمز ماهی طبیعتاً از رمز آب و دریا، جدایی ناپذیر است، چه بدیهی است که ماهی در آب می زند و به همین جهت که آبی است و در ژرفای آب، شناور است، رمز آبهای ژرفی است که در لایه های زیرین زمین، گسترده یا جاری اند و از آنجا که رمز آب است، با زایش و تجدید ادوار و اکوار و نوشدگی طبیعت پیوند یافته است و ظاهراً به همین سبب در خوابگزاری در تعبیر ماهی گفته اند: «هر که در زمین مشرق و شهرهای هندوستان و سند و دریای مشرق، در خواب ماهی بیند، تفسیر آن زن باشد».<sup>۳</sup>

این معنای رمزی زایش طبیعتاً به معنای رمزی دیگری بسته و پیوسته است که همانارمز حیات (یا مبدأ زندگی) و خاصه باروری و بارداری است،

۱- تفسیر ابوالفتح، جلد ۵، ص ۳۶۳.

2- René Guénon, *Quelques aspects du symbolisme du poisson. Symboles fondamentaux de la science sacrée*, N. R. F. 1962. pp. 167-171.

۳- خوابگزاری، با تصحیح و مقدمه ایرج افشار، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶، ص ۲۲۵.

تحقیقاً به علتِ قدرتِ شگرفِ تخم‌گذاری و تولید مثل ماهی و این رمز چنانکه بعداً خواهیم دید، ممکن است معنایی روحانی و خاصه عرفانی (نوزایی دینی بر اثر غسل تعمید) نیز افاده کند: «اما در وهله نخست، مفید معنای زاینده‌گی و فراخی نعمت و خیر و برکت است.<sup>۱</sup> مثلاً طلسم‌هایی به شکل ماهی هست که به زعم معتقدان، خاصیت بارانزایی دارند و شکی نیست که این بارندگی بهنگام، موجب سبزی و خرمی و آبادانی است و به همین جهت خوابگزاران می‌گویند که خواب دیدن ماهی، خوش‌یمن است. به اعتقاد سرخ پوستان آمریکای مرکزی، ماهی، رمز خدای ذرت است، قطعاً به سبب قدرت باروری و بارداری و خاصیت باران زایش و بدینجهت در نظر قوم، مظهر خدای عشق نیز هست و به همین سبب از متعلقات زن ایزدان عشق و باروری است.

در چین نیز، ماهی رمز بخت و اقبال است و همانند لک‌لک که رمز طول عمر است، نشانه شادی و نویدبخش دوران خجستگی و فرخندگی است و به خواب دیدنش، شگون نیک دارد.

اما خاصه در مسیحیت، ماهی، رمز عمده و پرباری است. مسیحیان، واژه یونانی ماهی: Ichthus را «اندیشه‌نگار»ی (idéogramme) پنداشتند که هر یک از پنج حرف یونانی اش، حرفِ اوّل کلماتِ عبارتِ یونانی زیر است:

Jesus (Iêsous) Kristos (Christos) Theou Uios Sôter.

Jésus - Christ, Fils de Dieu, Sauveur (به زبان فرانسه)

۱- «ماهی اگر یکی باشد یا دو، دلیل زن بود و اگر بسیار باشد و بزرگ، مالی بود و ماهی خوردن، اندیشه بود و آنچه از شکم او یابند، همه مال بود. نهنگ دشمن بود و دزد، گوشت او خوردن مال بود». نفائس‌الفنون، شمس‌الدین محمد بن محمود آملی، کتابفروشی اسلامیة، جلد ۳، ص ۲۴۷.

عیسی مسیح، پسر خدا و نجات بخش (Sôter). در نتیجه مسیح هم ماهی شد و هم ماهیگیر و به همین جهت، در بناهای قدیمی مسیحی و در تزئینات مزارها و مرقدها، نقوش و تصاویر رمزی ماهی به وفور دیده می شود. این ماهی رمز مسیح، منجی مؤمنان است بسان آن ماهی بزرگی که در قصه ها، سفینه ولی حق و مرد خدا را در دریا راهبر و رهنمون است. گفتنی است که ماهیان مقدس در هند و مصر باستان و ماهی اسطوره ای Oannès در کلد، نیز مبین نمادپردازی ای همانندند و کاشف اسرار (و بعدها پیام آور دین و حیانی) به شمار می روند. ویشنو به شکل ماهی (Matsya - avatâra) بر کسی ظاهر می شود که مانو (Manu) یعنی شارح و قانونگذار دور کنونی عالم است و آگاهش می کند که جهان به زودی در طوفانی سهمگین غرق می شود و وی برای نجات خود و نوع انسان و حیوان باید سفینه ای بسازد و در آن جرثومه های جهان آتی را گرد آورد. مانو به دستور ویشنو - ماهی عمل می کند و طوفان فرامی رسد و ویشنو - ماهی سفینه را به سلامت از خرقاب می گذراند و در پایان ملحمه، یعنی در آغاز دور کنونی، ودا (Vêda) را به مردمان ارزانی می دارد که به حسب ریشه شناسی (Vid) یعنی معرفت و شناخت) باید از آن، علم علی الاطلاق یا معرفت قدسی مراد کرد. هندوان معتقدند که ودا، قدیم است، ولی نامرئی است، و در پایان هر ملحمه که دور جدیدی آغاز می شود ظاهر می گردد.

نظیر همین معنی را در اسطوره طوفان نوح نیز باز می یابیم. همچنین رمز هدایت سفینه ای حاوی جرثومه حیات توسط ماهی ای الهی در مسیحیت نیز انعکاس یافته است، بدین وجه که مسیح به مثابه ماهی است و امت مسیح یا کلیسا، در حکم سفینه. حتی در صدر مسیحیت، ماهی «اوانس» کلدانی، تصویری از مسیح قلمداد می شد، و گفتنی است که «اوانس» همانند ویشنو، اصول حکمت اولی یا اصلی را به مردم می آموزد.

به علاوه ماهی پستاندار دلفین (Dauphin) در اساطیر یونان، مشهور است. دلفین با آئین پرستش آپولون پیوند دارد و نام شهر آئینی دلف (Delphes) از Dauphin می‌آید و مهمتر از همه اینکه دلفین‌ها، آنتیون (Antion) پسر پریفاس (Péripas) از شاهان قدیم سرزمین آتیک را که برای آپولون احترام خاصی قائل بود، از غرقاب یا طوفانی سهمگین، نجات دادند و نیز معروف است که آنان ارواح یا جانهای برگزیدگان و نیکبختان جاوید را به «جزائر بختیاران» می‌رسانند. به زعم صاحب‌نظران سرچشمه این اعتقاد، اقصای شمال اروپاست.

از سوی دیگر مسیح چنانکه گذشت به صورت ماهیگیر نیز نقش شده است. پس مسیحیان بسان ماهیان در آب‌اند. زیرا آب متبرک غسل تعمید که رمز تجدید حیات در آئین مسیحی است، خود بانقش ماهی، رمزپردازی می‌شود. به بیانی دیگر، ماهی چون در آب می‌زید، طبیعتاً مظهر نمادین غسل تعمید است و نوزاد مسیحی که در آب غسل تعمید، به حیات روحانی چشم می‌گشاید، شبیه ماهی‌ای خرد، زنده در آب حیاتبخش و در نهایت همتای عیسی مسیح است که غسل تعمید یافت.

البته ماهی به سببی دگرنیز، رمزی مسیحی شده است. و آن ماهی خوردن مسیح پس از رستاخیز است. توضیح اینکه عیسی پس از مرگ بر حواریون ظاهر می‌شود. آنان می‌ترسند و می‌پندارند که شبی می‌بینند. عیسی می‌گوید ترسید و شک و شبهه به دل‌هایتان راه نیابد، «به دستان و پاهای من بنگرید، خودم هستم... آنگاه عیسی... پرسید: «آیا در اینجا خوراکی دارید؟». یک تکه ماهی بریان پیش وی آوردند. آن را برداشت و پیش چشم‌شان خورد».<sup>۱</sup>

به همه این دلایل، نقش رمزی ماهی در آثار هنری مسیحیت، فراوان است. از جمله نقش ماهی با سفینه‌ای بر پشتش که نماد مسیح و کلیسای اوست و یا نقش ماهی با سبیدی پر از نان بر پشتش و یا نقش ماهی بر بشقاب و ظروف و جام‌ها که رمز عشاء ربّانی (Eucharistie) افخارستیا، نان و شراب مقدّس) است و نقش ماهی در گورخانه دخمه‌ای که تصویر مسیح است و غیره.

اما در نجوم، ماهی یا حوت («دو ماهی که از دُم به یکدیگر مربوطند... یکی را سر به طرف مغرب و دم به طرف مشرق و دیگری را سر به طرف شمال و دم به طرف جنوب، نزدیک به دو شاخ حمل است»)<sup>۱</sup>، صورت برج دوازدهم، آخرین برج منطقة البروج است که درست پیش از نقطه اعتدال بهاری واقع است.<sup>۲</sup> در غرب برج حوت را رمز روان و باطن پنهان یا ظلمانی که نفس در آن حوزه یا با شیطان ارتباط می‌یابد و یا با خدای رحمان، دانسته‌اند و به همین دلیل در طالع‌بینی، ماهی، نشانه سرشت نااستوار و تأثیرپذیر پنداشته شده است. علت این صورت‌پذیری بدان صورت‌پذیری خمیر یا موم ظاهراً اینست که عنصر آب، موجب انحلال و

۱- ابوالفضل مصفی، فرهنگ اصطلاحات نجومی، تبریز ۱۳۵۷، ص ۲۱۳.

۲- به گفته رنه گنون، ماهی Ea بابلیان، «خداوندگار غرقاب» که موجودی نیمه بز و نیم ماهی تصویر شده، بعینه همانند صورت فلکی جدی (= بزماهی) در منطقة البروج است. صورت فلکی جدی با انقلاب شتوی مطابقت دارد. (مأخذ سابق‌الذکر).  
«جدی، خداوند صیّادان و بندگان و چاکران و غلامان است و جایگاههایی چون کوشک و آرامگاه کشتیها منسوب به اوست...»

«جدی و حمل در شعر ظهیر قایابی (با هم آمده است):

مائیم که رسم ملک جمشید نهیم      بر خوان امل قرصه خورشید نهیم  
از جدی و حمل به بزم بریان سازیم      وز بهر دخیره صیت جاوید نهیم  
«جدی و کیوان بدان سبب که جدی، خانه کیوان است، در شعر انوری و خاقانی همراه آمده‌اند...». ابوالفضل مصفی، فرهنگ اصطلاحات نجومی، تبریز ۱۳۵۷، ص ۱۶۱.

ریزش جزء در کلّ است و همچنان که وجودی خرد در آغوش اقیانوس بیکران بیارامد، آدمی نیز به وساطت نوعی بندناف که دو ماهی را به هم می پیوندد در جزر و مد جهان انباز می شود و چون قطره باران در اقیانوس پهناور می چکد و ذره ای از جهان نامتمایز بیکران می گردد و از صفر به بینهایت می رسد. خانه حوت، مشتری (برجیس) است که در طالع بینی غربی، نشانه فرایند انبساط و رشد و گسترش یابی است و برادرش نپتون (Neptune)، صورت مثالی انحلال و گدازش و پیوستن جزء به کلّ. بدین جهت، ماهی در طالع بینی غرب، نمودگار شکل پذیری روان و سرشت آدمی و گسست قوای انسجام بخش وجود و زایل شدن صور و اشکال و وانهادگی خویش و شوق وصل به کلیتی است که جزء را در بر می گیرد و بسی برتر از اوست.

در دلالات نجومی شرق نیز، مشتری، خانه حوت، «کوکب قضات و علماء و اشراف و اصحاب مناصب و ارباب نوامیس» و سعد اکبر است و از اینرو سعد فلک و سعد آسمان و سعد گردون و سعد السعد و... لقب یافته است و گفته اند «هر که به طالع حوت زاید، بزرگ سر و بسیاری موی و تنک پیشانی و فراخ روی و سفیدرنگ که با زردی زند و خوب محاسن و نیک بدن و گرد چشم و مربع قامت (بود). و گاه باشد که بر روی او خالی بود و نیک رأی و خوش خلق بود و لطافت و زینت دوست دارد و به نکاح رغبت بسیار کند و فرزندان او بسیار باشد و صاحب ادب و دها و حیل بود و در وفای عهد و تورّع و متوسط (کذا) باشد و با امانت و دیانت بود»<sup>۱</sup>.  
تعبیر به خواب دیدن ماهی شناور در ژرفای دریا (معادل قعر زمین) و ماهی ای که صید می شود نیز تحقق فرایند والایش و قصد و نیت تطهیر و

۱- شمس الدین محمود کرمانی، نفائس الفنون، کتابفروشی اسلامیة، جلد ۳، ص ۳۰۲.

تزکیه است، چون به طور کلی در رؤیا، ماهی واسطه است میان لایه‌های ژرف روان و ساحتی از ناخودآگاهی که آشکار و آفتابی شده است و بنابراین خواب دیدن ماهی بزرگ، نشانه اینست که نیروهای عمیقاً غنوده در ناخودآگاهی، ممکن است قوای خودآگاهی را فروگیرند و فروبرند.

چنانکه می‌بینیم رمز ماهی چون همه رمزهای بزرگ و اساسی (آب و آتش و خاک و هوا و...) نمادی دوپهلو است و این معنی در فرهنگ و معارف صوفیه و اشاراتی که آنان به قصه یونس می‌کنند، به روشنی پیداست. ماهی در اصطلاح صوفیه هم نماد «جان و روح»<sup>۱</sup> و «عبارت است از عارف کامل و این معنی به حسب استغراق که کاملان را در بحر معرفتست، مناسبت تمام دارد»<sup>۲</sup>، چنانکه شاعر گوید:

چو ماهی باش در دریای معنی      که جز با آبِ خوش همدم نگرود  
و یا به قول مولانا:

ماهیان در قعرِ دریایِ جلال      بحرشان آموخته سحرِ حلال<sup>۳</sup>  
و هم نمادِ تنگدلی و مضیقِ حبس:

تنگ‌دل زانی که در خون مانده‌ای      در مضیقِ حبسِ ذوالنون مانده‌ای<sup>۴</sup>  
به بیانی دیگر ماهی گاه رمزِ پیرِ طریقت است در میان بحر بی‌پایان  
توحید<sup>۵</sup>:

۱- تقی‌پور نامداریان، داستان پیامبران در کلیات شمس (شرح و تفسیر عرفانی داستانها در غزلهای مولوی)، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۴۶، ص ۳۲۴-۳۲۹.

۲- تهانوی، کشف اصطلاحات الفنون، کلکته ۱۸۶۲، جلد دوم، ص ۱۵۶۲.

۳- مثنوی، دفتر سوم.

۴- عطار در منطق الطیر.

۵- بیا که بحر معلق توی و من ماهی      میان بحر و این بحر را که دید میان؟

هر که چون ماهی نباشد جوید او پایانِ آب  
هر که او ماهی بود کی فکرت پایان کند؟  
و در این تعبیر، ماهیان ضدِ خاکیان‌اند:  
ماهیان را بحر نگذارد برون خاکیان را بحر نگذارد درون  
اصل ماهی آب و حیوان از گِلست حیل و تدبیر اینجا باطلست<sup>۱</sup>  
و یونس که به قول مولانا «قصه‌اش دراز است و عریض» در خلوت‌سرای  
بطنِ این ماهی دگردیسی یافته از گرانجانی به سبکدلی می‌رسد:  
اگر چون یونس در قعرِ عالم

چو جانت جوف ماهی شد مزن دم<sup>۲</sup>  
اما همین ماهی جای دیگر رمز نفس هم هست، چنانکه در منطق‌الطیر  
عطار، هدهد در خطاب با قمری می‌گوید:  
ای شده سرگشته ماهی نفس چند خواهی دید بدخواهی نفس  
سربکوب این ماهی بدخواه را تا توانی سود فرق ماه را  
گر بود از ماهی نفست خلاص مونس یونس شوی در صدر خاص  
بر همین قیاس دریا نیز چنانکه خواهیم دید، منحصرأ‌رمز «عالم غیب و  
معانی و ملکوت و حقیقت» نیست.

در واقع رمز ماهی از رمز دریا و به طور کلی آب، تفکیک‌پذیر نیست و  
ازینرو باید در پایان این فصل، مختصراً به چند نکته درباره دریا که یونس  
در شکم ماهی می‌شکافدش، اشاره کنیم.  
دریا، رمز‌پویایی زندگی است. همه چیز از دریای آید و بدان باز می‌گردد:

۱- مثنوی، دفتر سؤم.

۲- عطار در اسرارنامه.

ما ز دریائیم و دریا می‌رویم. بدینجهت دریا جای دگرگونی و دگردیسی و نوزایی است و چون مَواج است، حالتی برزخی میان ممکناتِ بی‌شکل و واقعیاتِ شکل‌یافته دارد، یعنی مظهر موقعیتی دو سوگراست که وضعی نامطمئن و شک‌آلود است و به همین سبب دریا، در عین حال، تصویر زندگی و مردگی است. به اعتباری دیگر، چون از ژرفای دریا موجودات شگفت و عجیب‌الخلقه، سر بر می‌آورند، دریا، رمزِ ناخودآگاهی است، یعنی مخزن و منشأ قوایی که ممکن است مرگبار و یا زندگانی‌بخش باشند. دریا هم بازمی‌ستاند و می‌گیرد و هم می‌دهد و می‌بخشد.

دریابه سببِ این نیروی آفرینندگی و ویرانگری‌اش، گاه قدرتی پنداشته شده که چون خالق کائنات همه‌توان است، اما در کتابهای عهد عتیق و عهدجدید، همچون وسیله‌ای در دست خدا برای تحققِ نیت و مشیت‌اش، تصویر شده است. یهوه پس از آفرینش جهان، بر دریا و جانوران دریا که میهمانان دریایند، فرمان می‌راند و به سبب این فرودستی، دریا غالباً در تورات، نمودار خشم و ناخشنودی خداست، چنانکه یهوه حزقیل را بیم داده می‌گوید:<sup>۱</sup> «... هنگامیکه لجه‌ها را بر تو برمی‌آورم و آبهای بسیار ترا مستور می‌سازند...» و برعکس، اورشلیم نو از آسمانی نوپدید به سوی زمینی جدید که دیگر دریایی ندارد، فرود می‌آید.<sup>۲</sup> پس دریا همتای خدا نیست، آفریده‌ی خداست<sup>۳</sup> و باید از خدا فرمان برد، چون به فرمانِ خدا «دریا، هنگامی که امواجش می‌خروشنند، آرام می‌گیرد...»،<sup>۴</sup> و هم خدا می‌تواند دریا را بخشکاند تا بنی اسرائیل از آن بگذرند. از اینرو یهوه به

۱- کتاب حزقیل، ۱۹/۲۶.

۲- مکاشفات، ۱/۲۱.

۳- سفر تکوین مخلوقات، ۱۰/۱.

۴- کتاب یرمیا، ۳۵/۳۱.

موسی فرمان می‌دهد: «عصایت را به سوی دریا دراز کن و بشکافش تا بنی اسرائیل از میان دریا، به جانب خشکی روانه شوند».<sup>۱</sup> و باز خداست که قادر است در دریا طوفان برانگیزد آنچنان که کشتی یونس در غرقاب افتد و سپس آن تلاطم را فروبنشانند<sup>۲</sup> و یا آنچنان که در انجیل متی آمده، عیسی است که چنین می‌کند: «عیسی سوار قایق شد و شاگردانش هم با او به قایق نشستند. ناگهان طوفانی در دریا برخاست، به گونه‌ای که امواج، قایق را پُر آب می‌ساخت، ولی عیسی در خواب بود. پس شاگردان آمده بیدارش کردند و با فریاد گفتند: «ای خداوند، نجاتمان بده، چیزی نمانده که هلاک شویم». عیسی گفت: «ای کم‌ایمانان! چرا چنین می‌ترسید؟» و سپس برخاسته با پرخاش به باد و دریا فرمان داد و دریا کاملاً آرام شد. شاگردان از آنچه روی داده بود شگفت‌زده گفتند: «این چگونه شخصی است که باد و دریا هم از او فرمان می‌برند؟».<sup>۳</sup>

از آنچه گذشت پیداست که رمز دریا نیز دوسوگراست و به اقتضای مورد از آن دست‌کم دو معنای متضاد اراده می‌توان کرد و آنچه «استعداد تعبیرپذیریهای متنوع دریا»<sup>۴</sup> خوانده شده در نهایت به همین خصلت ذاتی رمز دریا که در تعبیر و اصطلاحات صوفیه به روشنی انعکاس یافته، قابل تحویل است.

به عنوان مثال عطار که در اشعارش همواره به دریا اشاره می‌کند، تا

۱- سفر خروج، ۱۴/۱۵.

۲- کتاب یونا، ۴/۱.

۳- انجیل متی، ۸/۲۳-۲۷.

۴- تقی‌پور نامداریان، همان، ص ۷۲-۹۵؛ و محمد طرف، دریای عارفان، کیهان ۲۵ آذر ۱۳۷۰.

آنجا که می‌توان گفت «دریا یکی از مهمترین نمادهای کار شاعرانه»<sup>۱</sup> اوست، تصاویر و استعارات و اصطلاحات گوناگونی که همه از این نماد برآمده‌اند، به کار برده است از قبیل: «بحر عشق»، «بحر بی‌پایان عشق»، «دریای عشق»<sup>۲</sup>، «دریای شوق»، «دریای پرشور»، «دریای طلب»، «دریای بقا»<sup>۳</sup>، «بحر معانی»<sup>۴</sup>، «دریای گهرهای معانی»، «دریای پر درّ الهی»، «بحر بی‌نهایت»، «دریای بی‌پایان»، «دریای اسرار»، «دریای اسرار»، «دریای بی‌پایان اسرار»، «بحر راز»، «دریای راز»<sup>۵</sup>، «دریای حقیقت»، «بحر حقیقت»، «دریای نور»، «بحر عرفان»<sup>۶</sup>، «دریای وحدت»<sup>۷</sup>، «بحر بیچون»، «دریای دین»، «بحر قدس»، «دریای روحانی»، «دریای فنا»<sup>۸</sup>.

اما همین دریا که عطار «آترا با عظمت و ژرفای ایمان همانند می‌انگاشت و پای نهادن بدان را کار هر کس نمی‌پنداشت که: تو هستی مرد صحرايي، نه دریایی نه بشناسی که با هریک از این دریادل مردان چه سر دارد»<sup>۹</sup> جای دیگر «بحر هایل»، «بحر خطر»، «بحر ریاضت»، «دریای پر گرداب

۱- رک. بابک احمدی، چهار گزارش از تذکرة الاولیاء، نشر مرکز، ۱۳۷۶.

۲- عشق دریایست من در قعر او غرقه‌ام تا آشنایی پی برم (دیوان) که تصویر «کشتی عشق» را تداعی می‌کند:

دل گرانی کرد در کشتی عشق رخت دل در یک زمان افشاندیم

۳- «هرکه فانی شد درین دنیا برست» «علم در علم است این دریای ژرف».

۴- «هست این دریای معانی بس عظیم».

۵- از این دریا که گویای خموش است (اسرارنامه).

۶- حلقه سماع که دریای حالتست.

۷- که «سیر دریای توحید» یا «سیر زورق» را تداعی می‌کند.

۸- هر که در دریای فنا فرو رفت، در فراوان یافت. و این همان «بحر لا»ی مولاناست که در آن نه نشان پا پیداست و نه نشان راه و منزل.

۹- بابک احمدی، همان.

حسرت»، «دریای خون»، «دریای آز»، «بحر موج‌زن»، «بحر نیلی فلک»، «دریای پندار»<sup>۱</sup> می‌شود.

بدینجهت دریا از دیدگاه مولانا، گاه رمز «سلوک باطنی و احوال و مقامات» است که سیر جان پا در دل دریا نهاد<sup>۲</sup> و زمانی نماد «عوالم حواس و درون»، و در شعر عطار، «گاه نماد جان و دل آدمی است و گاه خبری از اندوه دورماندن از اصل که در هر دو حال نمایانگر ژرفنا و عظمت و بی‌پایانی کار آفرینش است»<sup>۳</sup>، و زمانی، برعکس، رمز نیستی و پرده‌پندار و بنابراین بسان گردابی که در آن «نهنگِ قهر» آدمی را به کام درمی‌کشد.

اما یونس از این دریای پُریم و امید که آستن حوادث نامتظر و غیرقابل پیش‌بینی است، چون تنها گوش به فرمان حق دارد، در شکم همچون زورق ماهی، به‌ایمنی گذاره می‌کند؛ و چنانکه می‌دانیم پس از چند شبانروز دریایمایی، ماهی او را بر کرانه می‌افکند و یونس گرچه در حبس ماهی نزار و ناتوان شده، ولی از خطر مرگ رسته و جان به سلامت برده است، زیرا دریاگذاری یونس معنایی رمزی دارد و یونس که ظاهراً زمانی به کسی می‌مانست که از خودی لبریز است، گویی در شکم ماهی همچون دیده‌وری راز آموخته با مرگ از حیات نفسانی، در حیات روحانی ولادت می‌یابد. به همین جهت دریا در خوابگزاری اسلامی، رمزی سعد است چنانکه «پسر سیرین گفت اگر کسی بیند که اندر دریاست، فراخی و فزونی خواسته و علمی که خدای مرو را بدهد»<sup>۴</sup>. و معبری دیگر گوید: «بدان که

۱- تذکرة الاولیاء.

۲- سیر جسم خشک بر خشکی فتاد (مثنوی، دفتر اول).

۳- پل نويا.

۴- خوابگزاری، با تصحیح و مقدمه ایرج افشار، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۶۶، ص ۹۵.

دیدن دریا اندر خواب گفته‌اند دلیل یافتن چیزی باشد که بیننده بدان امید داشته بود، و گفته‌اند دلیل ناامیدی بود.<sup>۱</sup> «و اگر بیند که از دریا بگذشت، ظفر و غنیمت یابد»<sup>۲</sup> و به قولی دیگر: «دریا، پادشاه بزرگ بود و اگر از دریا آب خورد یا بردارد، از پادشاهی، مال و منفعت یابد و اگر بیند که جمله آب دریاها بخورد، پادشاهی یابد. اگر خود را در کشتی بیند، در کار پادشاهی خوض کند و از آفات نجات یابد و اگر بر خشکی بیند، دلیل بیماری فرزندان بود. مگر بیند که از آن کشتی بیرون می‌آید، آنگاه دلیل سلامتی بود. اگر بیند که بر آب دریا می‌رود، بر پادشاه بزرگ مستولی گردد و اگر بیند که از کشتی به کنار دریا آمد، بر دشمن ظفر یابد و به غنیمت رسد و از آفات بیرون آید».<sup>۳</sup>

اینک باید بدانیم بر یونس در شکم ماهی چه گذشته است که با بیرون آمدن از آن، پای بر فرقِ علت‌ها می‌نهد؟

۱- التحبیر فی علم التعمیر، ظاهراً تألیف فخرالدین محمد بن رازی، به اهتمام ایرج افشار، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴، ص ۱۱۸.

۲- همان، ص ۱۱۹.

۳- نقایس الفنون، همان، ص ۲۵۲.

## رمز دریاگذاوردن

یونس در شکم ماهی آنچنان که گویی در کشتی است، سه یا هفت یا بیست و یا چهل شبانروز دریا می‌پیماید در ظلمت مطلق. مفسر می‌گوید: «آن ماهی او را فروبرد، ماهی دیگر پیامد و آن ماهی را فرو برد، دیگری پیامد و او را فروبرد و ذلک قوله فنادی فی الظلمات. و این جمع باشد و اقل جمع، سه بود؛ و بعضی دیگر گفتند مراد به ظلمات سه ظلمت است: ظلمت شب و ظلمت دریا و ظلمت شکم ماهی».<sup>۱</sup> بیگمان فرو بردن ماهیان یکدیگر را، پشتِ هم، باور کردنی نیست، اما تنها نکته‌ای که از این تفسیر شگفت به دست می‌آید و فهم می‌شود، تاریکی مطلق است که یونس را در دریانوردی در بر گرفته است.

یونس در شکم ماهی که خود از دریای دوردست هند آمده،<sup>۲</sup> به جاهای بس دور سفر می‌کند، همانگونه که پیشتر می‌خواست با کشتی به شهری دور دست بگریزد: به ترشیش (Tarsis) که در نظر عبریان آخرین

۱- تفسیر ابوالفتح، جلد ۷، ص ۱۰۱.

۲- کسائی: Vita Prophetarum. éd. Eisenberg, p. 296-311.

به نقل از: Encyclopédie de L'Islam مقاله Yunus به قلم Bernhard Heller

نقطه جهان بود.<sup>۱</sup> یونس با گریز به دورترین جای ممکن، به موجب کتاب تورات می‌پنداشت می‌تواند از عمل کردن به رسالتش که دعوت مردم شهر نینواست، سر باز زند.

به قول مفسر «ماهی بایونس به سخن آمد و گفت یا یونس مرا فرموده‌اند تا ترا هلاک نکنم و نگاه دارم و نیکو دارم و نرنجانم. لیکن من ترا زندانم. هر کجا خواهی فرود آی. باز گفت یا نبی‌الله، در شکم ماهی، جای نیست نیکوتر از جگر، آنجا فرود آی تا آن، خواب گاه تو بود، و پاکیزه‌تر از دل نیست که خدای را می‌شناسم و تسبیح می‌کنم، آن، عبادت گاه تو بود... پس یونس دل ماهی اختیار کرد.»

«به قصه چنین آمده است که چهل روز آن ماهی دهن فراز نکرد (و طعام و شراب نخورد و آرام نگرفت) تا بر یونس رنج کمتر رسد، زیرا که یونس گزیده حق بود و بر دوستان کار تنگ نبود».<sup>۲</sup>

آنچه در این قصه اسطوره‌ای از لحاظ ما شایان اعتناست، گزینش جگر که گویا نیکوتر از آن جای نیست برای خوابگاه است و نیز انتخاب دل که «پاکترین جای است» برای عبادت و اختیار این دو جا در شکم ماهی، نه تنها به وضوح نشانه آنست که با داستانی رمزی سر و کار داریم (اگر هنوز

۱- «در کتاب مقدس مذکور است که کشتیهای سلیمان و حیرام هر سه سال یکبار به مکانی که ترشیش نام داشت و در ساحل شرقی افریقا یا در بندر جنوبی آسیا واقع بود، می‌آمدند و از آنجا، طلا و نقره و عاج و میمون و طاوس می‌آوردند... و چون سه سال برای رفتن و آمدن کشتیها لازم بود، می‌توان گفت که محتملاً ترشیش از زمین یهودا دور بوده و یا اینکه کشتیها بعد از رسیدن بدانجا به جای دیگر رفته و بعد از اتمام کار به ترشیش می‌آمدند... و بسیاری اوقات باد شرقی... کشتیهای ترشیش را که دارای امتعه نفیسه و گرانبها بود، در امواج آبهای دریای روم درهم می‌شکست...». قاموس کتاب مقدس، بیروت، ۱۹۲۸.

۲- قصص الانبیاء، ص ۲۴۹-۲۵۰.

این نکته محتاج شرح و بیان باشد)، بلکه خاصه این گمان را به ذهن خطور می‌دهد که شاید امتیاز یافتن جگر و دل بدانجهت است که در روایتی بدوی، آن اندام‌ها خوراک «مبتلا به شکم ماهی» بوده‌اند و در قصه مفسر فقط نشانی از آن به جای مانده است.

نکته دیگری که در قصه حبیب یونس شایان توجه است اینست که وقتی ماهی یونس را به سلامت از شکم خویش بر صحرا افکند «همه اندام‌های یونس چون گوشت گشته بود و ضعیف که چهل روز بود که طعام و شراب نخورده بود»<sup>۱</sup> و به همین جهت چنانکه گذشت، حق درخت کدویی پدید آورد که برگهای سایبان یونس شد و آهوپی برانگیخت تا هر روز می‌آمد و به او بسان کودک نوزاد شیر می‌داد زیرا «یونس همچنان گشته بود چون کودکی کز مادر بزاید»<sup>۲</sup> تا آنکه یونس «نیرو گرفت و موی برآورد و گوشت سخت کرد و استخوانهایش محکم گشت»<sup>۳</sup> که «بیمار بود نازک و بی‌قرار بیوده در آن غم و تبدل در شکم ماهی»<sup>۴</sup>.

آنچه در این داستان شگرف از لحاظ اسطوره‌شناسی و رمزشناسی شایان اعتناست اینست که یونس در شکم ماهی، از فرط گرما و نیز به سبب ضعفی که از گرسنگی و تشنگی دراز مدت بر او چیره شده، چون کودکی نزار و بی‌مو و آسیب‌پذیر گشته است و هنگامیکه از کام ماهی بیرون می‌آید، توان برخاستن و راه رفتن ندارد و تابش آفتاب در صحرا، ممکن است پوست نازک و دردناکش را بسوزاند. ولی پس از چندی آرام گرفتن در سایه کدوبن و شیر خوردن از پستان آهوپی مادر نشان،

۱- قصص الانبیاء، ص ۲۵۲.

۲- ترجمه تفسیر طبری، ص ۶۹۰.

۳- تاریخ بلعمی، ص ۸۴۹.

۴- ترجمه و قصه‌های قرآن، ص ۹۴۶.

نیرو می‌گیرد و رهسپار شهر نینوا می‌شود تا به مؤمنان شریعت بیاموزد. همه این مواد و مصالح رمزی در داستان یونس، یادآور الگویی اساطیری در دریایمایی قهرمان خورشیدی است که محقق آلمانی آنرا نقل کرده و کارل گوستاو یونگ به شرح و تفسیرش پرداخته است و ما پیش از آن که بدانیم در شکم ماهی بر یونس چه رفته است، آن الگو را به سبب اهمیتی که در فهم قصه یونس دارد، به همراه شرح یونگ، می‌آوریم.

یونگ در شرح «نمادهای مادر و نوزایی» می‌نویسد:

«... صندوق یا کشتی، نماد مادینگی است و نمودار پیکر مادر، مفهومی که در اساطیر قدیم، سخت رایج و متداول بوده است.<sup>۱</sup> به سهولت می‌توان صندوق، چلیک یا سبدی کوچک با محتوایی گرانبها را شناور بر آب تصور کرد، چیزی بسان گردش خورشید. خورشید شناور در دریا، خدای بیمارگ و لایزال و جاودانی است که هر شب در دریا غوطه می‌زند هر بامداد، تازه و نو، دوباره به جهان می‌آید.

«فروبنیوس (Frobenius) می‌گوید:<sup>۲</sup>

«اگر درباره طلوع خون‌آلود خورشید، این تصوّر پدید می‌آید که ولادتی صورت گرفته است، ولادت خورشید جوان، لامحاله توأمان این پرسش به ذهن خطور می‌کند که پس پدر کیست و چگونه آن زن (مادر) آبستن شده است؟ و اما چون زن نماد چیزیست که ماهی نیز همانرا تمثیل می‌کند، یعنی دریا (چه بنا را بر این فرضیه نهاده‌ایم که خورشید هم در دریا ناپدید می‌گردد و هم از آن سر بر می‌آورد)، پاسخی که هیچ شگفتی ندارد جز این نیست که قطعاً دریا پیشتر خورشید پیر را به کام درکشیده

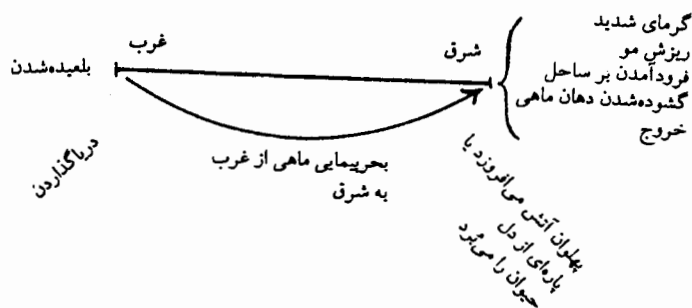
۱- شواهد آنرا اتو رانک (O. Ranc) در *Le Mythe de la Naissance du Héros* (1909) آورده است.

2- *Das Zeitaker des Sonnengottes*, 1904. p. 30.

است. بنابراین، این اسطوره سببیت یا لزوم و دریاست، صورت می‌بندد که چون زن «دریا» پیشتر خورشید را بلعیده و اکنون خورشید نوی به جهان می‌آورد، پس واضح است که بار گرفته است».

«همه این خدایان که دریاها را درمی‌نوردند، خدایان خورشیدی‌اند. برای «گذاره شبانه از دریا» یا «گذاره در تاریکی» (فرونیوس)، غالباً خدایان با زنی در صندوقچه یا سفینه‌ای جای می‌گیرند (این نیز موردی دیگر از معکوس شدن مناسبات واقعی است،<sup>۱</sup> اما این بازگونی باهمخانگی داریم، سازگاری دارد). به هنگام دریا گذاردن در ظلمت شب (یا در تاریکی)، خورشید - خدا در بطن مادر پنهان گشته و در بند است و بیشتر اوقات، همه گونه خطر تهدیدش می‌کند.

«به جای نقل نمونه‌های عدیده خاص، به ذکر انگاره یا الگویی که فرونیوس<sup>۲</sup> برای اساطیر بیشمار از این دست ساخته است، بسنده می‌کنیم:



۱- یعنی صندوقچه یا سفینه، جایگزین زن شده است (م).

۲- جدول ضمیمه *Das Zeitalter des Sonnengottes*

«اینست شرحی که فروبنیوس بر این الگو نوشته است:

«پهلوانی را در غرب، هیولایی دریایی می‌بلعد (بلع). حیوان با پهلوان در شکمش، به سوی شرق می‌رود (گذاره از دریا). در این میان، پهلوان در شکم حیوان آتش می‌افروزد (برافروختن آتش). و چون گرسنه است پاره‌ای از دل حیوان را می‌برد (بریدن دل). اندکی بعد حس می‌کند که حیوان بر خشکی می‌لغزد (به خشکی رسیدن)، بیدرنگ به پاره پاره کردنش از درون می‌پردازد (گشودن راه بیرونش)، آنگاه به بیرون می‌خزد (خروج). در شکم ماهی، هوا چنان گرم بود که همه موهای پهلوان می‌ریزند (گرما، مو)، بیشتر اوقات، پهلوان در عین حال (که خود از بند می‌رهد)، همه کسانی را که حیوان پیشتر فرو برده است، می‌رهاند (بلع جمع) و آنگاه همه (از شکم هیولا) بیرون می‌آیند (خروج همگان)».

گذارهٔ نوح از دریا، به هنگام طوفان، به این واقعه شباهت تام دارد: در آن طوفان، تمام زندگان می‌میرند و تنها نوح و همهٔ جاندارانی که وی حفظشان کرده، خلقت نوینی پی می‌افکنند. در افسانه‌ای ملاپولینزیایی (mélapolynésie)<sup>۱</sup> آمده است که پهلوان در شکم ماهی کومبیلی (Kombili، شاه - ماهی)، عقیق سیاهش را برداشت و شکم ماهی را درید: «بیرون خزید و روشنایی‌ای دید. نشست و با خود اندیشید: چه شگفت است که خود را در اینجا می‌بینم. آنگاه خورشید ناگهان سر برزد و از سویی به سوی دیگر شتافت». خورشید از نو بیرون خزیده و دمیده است.

«فروبنیوس<sup>۲</sup> داستان بوزینه هانومان (Hanumân) در رامایانه را که

۱- فروبنیوس، همان، ص ۶۱.

۲- همان، ص ۱۷۳ و بعد.

نمودار پهلوان خورشیدی است، خاطر نشان می‌سازد: «خورشیدی که هانومان سوار بر آن، هوا را به شتاب می‌شکافد، بر دریا سایه می‌افکند؛ هیولایی دریایی آن سایه را می‌بیند و به یاریش، هانومان را به سوی خود می‌کشد. هانومان وقتی درمی‌یابد که هیولا قصد بلعش را دارد، بر درازای قامتش، بی‌اندازه می‌افزاید، اما هیولا نیز همچنان غول پیکر می‌گردد. آنگاه هانومان به اندازه یک شست انگشت، کوچک می‌شود و به درون کالبد بزرگ هیولا می‌خزد و از آن سویش بیرون می‌آید». در بخشی دیگر از این منظومه، آمده است که (هانومان) از سوراخ گوش راست هیولا، خارج شد (بسان گارگانتوا<sup>۱</sup> Gargantois که او نیز از حفره گوش مادرش به دنیا آمد). سپس هانومان به پروازش ادامه می‌دهد و باز به خصمی دیگر که او نیز هیولایی دریایی یعنی مادرِ راهو (Rahu) - دیو بلعنده خورشید - است برمی‌خورد. این هیولا نیز سایه<sup>۲</sup> هانومان را به سوی خود می‌کشد که هانومان باز همان مکر و حيلة قدیمی جنگاوران را به کار می‌بندد، یعنی کوچک می‌شود و به درون هیولا می‌خزد؛ اما چون به درونش خزید، بیدرنگ آنقدر بزرگ جثه می‌گردد که به صورت توده‌ای حجیم و جسیم درمی‌آید و باد می‌کند و بلعنده را می‌درد و می‌کشد و می‌گریزد. «بدینگونه درمی‌یابیم که چرا، ما تریشوان (Mātariṣvan)، جوینده آتش در هند<sup>۳</sup>، «آنکه در (بطن) مادر می‌آماسد» نامیده شده است. «سفینه (صندوقچه، کشتی، چلیک، کشتی و غیره) مانند کالبد مادر است. همچنین دریا که خورشید در آن غوطه می‌زند تا دوباره زاده شود. آنکه در

۱- قهرمان غول‌پیکر و معروف فرانسوا رابله (F. Rabelais) (م.).

۲- سایه (ombre) بی‌تردید برابر است با جان یا نفس (âme) و محتملاً در اینجا هیچ ملاحظه اخلاقی، مد نظر نیست.

۳- همتای پرومته یونانی رباینده آتش از خدایان (م.).

بطنِ مادر می آماسد، همچنین می تواند براو چیره گردد و بکشدش. تدارک و افروختن آتش، عملی «به اعلا درجه» و «علی الاطلاق»، خود آگاهانه است و از سر هشیاری است و حالتِ ظلمانی وابستگی به مادر را زایل و مضمحل می سازد («می کشد»).

«این دوره تصاویر و تصوّرات، بیانات اساطیری دربارهٔ اوژیگس (Ogygès)<sup>۱</sup> را قابل فهم می سازند: بدین وجه که وی کسی است که مادر، شهر را تصاحب کرده و در نتیجه با مادر آرمیده است؛ از اینرو طوفان بزرگ به روزگار وی آمد، چون بنا به بخشی نمونه از اسطوره خورشیدی، قهرمان پس از آنکه با زن دشواریاب و سخت دست یافتنی، آرمید، بردریا، درون چلیک یا چیزی مشابه آن می رود و به کرانه دوردستی می رسد و آنجا زندگانی نوی آغاز می کند. واقعهٔ اصلی یعنی «گذر شبانه یا ظلمانی» از دریا، با سفینه، در داستان اوژیگس نیست؛ اما در اساطیر، قاعده بر اینست که بخشهای نمونه و خاص اسطوره ممکن است با هم

۱- شاه افسانه‌ای بثوسی و آتیک. معروف است که در دوران شهریارش، نخستین طوفان، سه قرن پیش از طوفانِ Deucalion برخاست و سراسر بثوسی را فراگرفت. (م). یونگ به مناسبت همانندی نمادین شهر (اورشلیم، بابل و غیره) با مادر و اینکه شهر، نمادِ مادر است می نویسد: «نمادی از این دست را در اسطورهٔ اوژیگس، شاه دورانی بس کهن که در شهر طیوه (Thèbes) مصر سلطنت می کرد و زنش، چنانکه باید، نام Thèbe داشت، باز می یابیم. شهر طیوه در بثوسی (Béotie) که کادموس (Cadmos) آنرا بنیان نهاد، به اوژیگیایی (Ogygienne) شهرت یافت. این نسبت، نام و شهرت طوفان یا طغیان بزرگ دریا که اوژیگیایی خوانده شد چون در دوران اوژیگس روی داد، نیز هست. این تلاقی به هیچوجه تصادفی نیست. این واقعیت که شهر و زنِ اوژیگس، هر دو نام واحدی دارند، مبین آنست که باید پیوندی میان شهر و زن وجود داشته باشد، چیزی که به آسانی قابل مشاهده است، زیرا شهر بی هیچ گفتگو همانند زن است»، یعنی شهر، نمادِ مادر، مانند زنی است که شهرنشینان را همچون فرزندان دربرمی گیرد. فخرالدین اسعد گرگانی در ویس و رامین گوید: هنوز آن شهر دوشیزه بماندست - بر او یک شاه کام دل نرانده است (م).

ترکیب شده، انواع و اقسام روایات قابل تصور پدید آورند، و این امر تفسیر هر اسطوره را اگر از اساطیر (مشابه) دیگر غفلت ورزند، به غایت دشوار می‌کند.

«معنای دوره اساطیری که در اینجا یادآوری شدند، روشن است و آن گرایش به نوزایش از راه بازگشت به زهدان مادر، یعنی حصول بيمرگی و جاودانگی همچون حیات خورشید است. این طلب مادر، در کتاب مقدس مسیحیان، به کرات آمده است»<sup>۱</sup>.

در بادی امر چنین می‌نماید که با تطبیق تفسیر یونگ بر قصه یونس، می‌توان شکم ماهی همچون زورق یا کشتی را رمز بطن مادر پنداشت که یونس برای تجدید نیرو و نشاط و یا بازبایی قدرتی شگرف، به صورتی رمزی بدان باز می‌گردد، آن چنان که خورشید به هنگام غروب در دریا غوطه‌ور می‌شود، تا دوباره، به هیشی نو پدیدار گردد و با این غیبت و ظهور متناوب، جاودانگیش، همانند نامیرایی خورشید، به اثبات رسد و نیز معلوم گردد که از بند مادر رسته است و بروی (شهر) چیره شده است (و یا خواهد شد) و پهلوان دریادلی است که با انجام دادن این کار سترگ فوق طاقّت بشر، به پایگاهی رسیده است که چون مرتبه خورشید، برای عامه ناس دست نیافتنی است. اییاتی از مولانا همین معنی را به ذهن متبادر می‌سازد آنجا که می‌گوید:

1- C. G. Jnng, *Métamorphoses de l'âme, et ses symboles*, Traduction française, Genève/1967/p. 352-357.

ترجمه کامل این کتاب یازده سال پیش از این (۱۳۷۶) به دوستم مدیر نشر توس، برای چاپ سپرده شده است.

صبحدم چون تیغِ گوهر دار خود  
 از نیام ظلمت شب برگند  
 آفتاب شرق شب را طیّ کند  
 این نهنگ آن خورده‌ها را قی کند  
 رسته چون یونس ز معده آن نهنگ  
 منتشر گردیم اندر بو و رنگ  
 خلق چون یونس مسیح آمدند  
 کاندرا آن ظلمات پر راحت شدند  
 هر یکی گوید به هنگام سحر  
 چون ز بطن حوت شب آید بدر  
 کای کریمی که در آن لیل و جش  
 گنج رحمت بنهی و چندان جشش  
 چشم تیز و گوش تازه تن سبک  
 از شب همچون نهنگ ذوالحُبک  
 از مقامات و جش روزین سپس  
 هیچ نگریم ما با چون تو کس<sup>۱</sup>  
 اما آنچه این تفسیر را دشوار فهم می‌کند این است که نخست زنی  
 همراه یونس در کشتی یا شکم ماهی نیست و دوم آنکه حتی اگر نینوا رمز  
 زن نیز باشد، نمی‌توان ایمان آوردن نینوائیان را رمز غلبه یونس بر شهر  
 (مادر) دانست، چون در واقع این یونس نیست که چنین پیروزی‌ای به  
 چنگ می‌آورد، زیرا مردم با دیدن نشانه‌های عذاب و دور از چشم یونس  
 یا در غیبت او، از شرک روی برمی‌تابند و می‌گروند و رستگاز می‌شوند و

۱- مثنوی، دفتر ششم.

بنابراین مشیت و اراده حق است که به رغم یونس، چون سلطانی فائق بر شهر استیلا می‌یابد. از اینرو به گمان من باید معنای پنهان قصه یا راز حبس شدن یونس در شکم ماهی را جایی دیگر سراغ کرد.

البته آنچه در آن تردید جائز و روا نیست، معنای رمزی ماهی - کشتی است که در بسیاری اساطیر، نماد بطن زن (مادر) و با اتساع معنی، معبد و پرستشگاه و حریم حرم قدس و خلوت‌کده و خانقاه و کنج عزلت و چله نشینی محسوب است. ما پیشتر از رمز دریا و ماهی به طور کلی یاد کرده‌ایم و اینک به مناسبت نقل نظریه یونگ، از رمز ماهی و دریا نوردی و سفینه به گونه‌ای که می‌پنداریم با مضمون اساطیری «اندر شکم حوت چو یونس» به قول سعدی سازگارتر است، سخن می‌گوییم و از این بابت شایان ذکر است که بعضی مفسران قصه یونس نیز برای ماهی‌ای که او را بر روده فرو می‌برد و هیچ اندام از آن یونس نمی‌آزارد، و به قولی «طعام و شراب نیارست خوردن از بیم آنکه یونس هلاک شود»، افزون بر این صفات شگرف، معنای رمزی ویژه‌ای هم حاکی از طبیعت اسطوره‌ای ماهی قائل‌اند، چنانکه یک تن از آنان می‌گوید: «و خدای تعالی آن ماهی را و هر که از جنس آن ماهی است، مهتری داد تا رستخیز بر ماهیان دریا. و آن ماهی را پشت بلندست چون گنبدخانه و معروفست به نزدیک آن مردمان که به دریا کار کنند از کشتی‌بانان و صیادان و غواصان و گوشت او حرام دارند و صید نکنند از وی و اگر به دامی اندر افتد، باز به دریا اندازند»<sup>۱</sup>. مفسری دیگر از این حد نیز فراتر رفته می‌پرسد: «چه حکمت بود که یونس را در شکم ماهی، بازداشت بعد آنکه او را زندانهای بسیارست در دنیا، و همه دنیا زندان اوست؟» و در پاسخ از قول «اهل

اشارت» می‌گوید: «بعضی گفته‌اند که سبب بازداشتن یونس در شکم ماهی آن بود که ماهیان را درد و بیماری بود در دریا بسیار که از تسبیح و یاد کرد حق تعالی بماندند. دعا کردند که الهنا چون آدمیان را درد و بیماری همی رسد، داروها داده‌ای که سبب عافیت ایشان بود. ما نیز خلقان توایم و مسبّحان توایم. ما را دارویی سبب گردان تا ما را بدان راحت بود. پس حق تعالی سبب کرد تا یونس در شکم ماهی افتاد. فرمان داد ماهیان را که هر وقت شما را دردی بود، به بر آن ماهی روید که یونس در شکم او بود، و او را بیوئید تا شما را عافیت و راحت بود به برکت یونس».<sup>۱</sup>

مقصود از ذکر این روایات شگرف و شگفت‌انگیز، خاطر نشان ساختن این نکته است که گویی مفسران خود گمان می‌داشته‌اند که آن «نون که به تاختن از اقصای دریا بیامد»<sup>۲</sup> و یونس را فروبرد، ماهی‌ای از ردهٔ جانوران ذی‌فقار و آب‌زی معمولی نیست، بلکه به‌زبان امروزین، جانوری اساطیری است.

دریانوردی در شکم این ماهی، بحریمائی با زورق خورشیدی که به زبان رمز، مفید معنای بیمرگی است، یعنی مرده را زنده می‌کند و زندگانی جاوید می‌بخشد، نیست، بلکه به گمان من وسیله‌ایست برای نیل به مقام صلح و آرامش و آشتی و طمأنینه و سکینه یا وصول به مرکز و مبدأ روحانی وجود و بیگمان برای رسیدن به ساحل نجات باید از دریای تعینات و شهوات گذاره کرد. از این لحاظ آنکس که در این زورق (شکم ماهی) دریا می‌شکافد، بر اثر مراقبه و محاسبهٔ نفس و مکاشفه، مس

۱- قصص الانبیاء، ص. ۲۵-۲۵۱.

۲- تفسیر ابوالفتح، جلد ۵، ص ۳۶۲.

وجودش به زر مبدل می‌گردد، آنچنان که چون از کرانه آشوب و غوغا به ساحل صلح و صفا رسید، گویی دوباره زاده شده و زندگانی نو یافته است. به بیانی دیگر حاصل دریاگذازدن با ماهی، حصول بیمرگی نیست، بلکه کسب فرزاندی است که آنهم نوعی تبدل مزاج محسوب است. پس این زورق، وسیله رستگاری است و دریانوردی با آن، آسمان‌پیمایی است، جستجوی مرکز روحانی هستی است، بسان دریانوردی قهرمان قصه‌ها در جستجوی جزیره نیکبختان یا دریانوردی آرگونوت‌ها (Argonautes) در اسطوره یونانی برای یافتن پشم زرین.

این کشتی یا صندوقچه و چلیک، همان معنای رمزی جام یا سبوی را دارد که در قصه‌ها، مظهر خیر و برکت و فراوانی و آبادانی است و یادآور تابوت عهد یا تابوت شهادت یا تابوت قدس (Arche d'Alliance) که موسی به امر یهوه ساخت و حقه من (غذایی که خداوند بر بنی اسرائیل فروفرستاد و آنان به مدت چهل سال سرگردانی از آن خوردند تا به سرحد کنعان رسیدند) و عصای هارون را که شکوفه کرد و نیز دو لوح عهد را که احکام عشره بر آنها مکتوب بود، به همراه کتاب تورات در آن نهاد و بنی اسرائیل به هنگام کوچ و لشکرکشی آنها برداشته پیشاپیش قوم می‌بردند و ستونی از ابر و آتش شبانروز به برکت تابوت، راهنمای‌شان بود و به هنگام عبور از رود اردن نیز تابوت عهد را در آب انداختند و آب نهر دو پاره شد و قوم از آن میان گذشتند و بنابراین می‌توان گفت که چون حاوی جوهره شریعت و حافظ قوم از مصایب و بلیات ارضی و سماوی است، اقامتگاه رمزی خداست و یا رمز حضور خداوند در میان مخلوقات است و نماد عهد و پیمان و میثاق با اوست و نگاهدار آدمی از غرقاب و لجه گناه. یا به بیانی دیگر همتای بوتۀ کیمیاگری است که فلزات تیره و کدر در آن می‌گذازند و استحاله می‌یابند و چون زر، روشن و تابناک

می‌شوند، و یا بسان قلب آدمی است که به زعم عرفا گنجینه اسرار الهی است و در مرغزارش، چشمه فیض نظر جلال حق می‌جوشد:  
چون ماهی در بریده زبانی، دلت بجاست

دل در تو یونس است، زبان‌دان صبحگاه.<sup>۱</sup>  
این پیمان یا میثاق به قول پولس رسول «سند کتبی نیست، بلکه از روح خداست، زیرا شریعت مکتوب، انسان را به مرگ می‌کشاند، اما روح خدا، حیات می‌بخشد».<sup>۲</sup>

---

۱- خاقانی.

۲- نامه دوم به قرنتیان. ۶/۳: La lettre tue, mais l'esprit est vivifiant.

## رازآموزی

این ماهی یونس برخلاف آنچه برخی دعوی کرده‌اند «همچون عصای موسی، مظهر بلعندگی و گرسنه چشمی»<sup>۱</sup> نیست، بلکه وسیلهٔ تشرف به اسرار است، بدین معنی که ماهی در ژرفای اقیانوس گویی از نیروی قدسی سرّ یا حکمت اسرار پُر می‌شود و یا یونس در حفرهٔ شکمش، کنج خلوت‌گزیده به مراقبه و مکاشفه می‌پردازد، در خود می‌میرد و به نفحه‌ای الهی، دوباره زنده می‌گردد، چون مرگ از عالم قبلی، با ولادت در عالم بعدی همراه هست. این مرگ از عالم حس و تعلق به دنیای صورت، و ولادت تازه در عالم معنی، اصل و اساس هر گونه رازآموزی است و یونس چون از شکم ماهی بیرون آمد، مردی راز آموخته بود.

پاکدینی کرد از نوری سؤال

گفت ره چون خیزد از ما تا وصال؟

گفت ما را هفت دریا نار و نور

می‌باید رفت راهی دور دور

---

۱- کریم تال، نامهٔ پارسی، بهار ۱۳۷۶، ص ۱۱۴.

چون کنی این هفت دریا باز پس

ماهیتی جذبت کند در یک نفس

ماهیتی کز سینه چون دم برکشد

اولین و آخرین را درکشد

چون نهنگ آسا دو عالم درکشد

خلق را کَلّی به یک دم درکشد

هست حوتی نه سرش پیدا نه پای

در میان بحر استغناش جای<sup>۱</sup>

مفسران گفته‌اند چون یونس به شکم ماهی اندر افتاد دانست که خطا کرده است و به تسبیح و تهلیل پرداخت و ماهی هم: «در قصّه آمده است که چهل روز آن ماهی طعام و شراب نخورد و آرام نگرفت و با یونس تسبیح می‌کرد و یونس از آن تسبیح که در شکم ماهی می‌کرد ذره‌ای کم نکرد. قوله تعالی: فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ، اللَّبْثُ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ<sup>۲</sup>. اگر نه از مسبحان بودی، من او را در شکم ماهی می‌داشتمی تا قیامت». <sup>۳</sup> به همین جهت حتّی بعضی گفته‌اند که در پاره‌ای اخبار آن ماهی را «سمکه زاهده» نام نهاده‌اند<sup>۴</sup> و بدین مناسبت شایان ذکر است که «چند

۱- عطار، منطق‌الطیر، در بیان وادی هفتم که فقر و فناست.

۲- الصّافات، ۱۴۳-۱۴۴.

۳- قصص الانبیاء، ص ۲۵۰، «یونس... به شکم ماهی به نماز ایستاد... و یونس نماز بسیار کردی و خدای تعالی گفت:... اگر نه آن بودی که یونس از نماز کنان بود و خدای تعالی نماز کنان را دوست دارد، تا رستخیز به شکم آن ماهی اندر بماندی». بلعمی، ص ۸۴۸.

«جنید گفت: یونس چندان بگریست که نابینا شد و چندان در نماز باز ایستاد که پشتش دو تا شد». تذکرة الاولیاء، همان، ص ۵۰۴.

۴- ترجمه و قصه‌های قرآن، ص ۹۴۶.

ستاره که با کواکب دنباله دَبّ اصغر، به شکل ماهی است، نیز سمکه نامیده شده است»<sup>۱</sup> و پیوند ماهی با آب و آب (دریا) با ماه، روشتر از آنست که محتاج شرح و بیان باشد.

پس به قول «اهل اشارت»، یونس به تسبیح در بطن حوت نجات یافت، همچنانکه رفع عذاب از قوم وی، به سبب توبه‌شان بود. و البته چنانکه انتظار می‌رفت یونس نیز از کرده پشیمان شده توبه کرده بود<sup>۲</sup> و به گفته مفسر «پیشانی بر جگر ماهی نهاده بود و در آن ظلمات می‌گفت: سبحانک انی كنت من الظالمین»<sup>۳</sup>، یعنی «بر خدای عزوجل به پاکی مقرر آمد و بر تن خویش به ستمکاری»<sup>۴</sup>. پس «خدای برو رحمت کرد و ببخشود»<sup>۵</sup> یا به سخنی دیگر فرشتگان با شنیدن آواز تسبیح‌اش، زبان به شفاعت گشادند و از بهر وی آمرزش خواستند که «بنده شایسته نیکمرد و نیک عهد بود»<sup>۶</sup> و خدا نیز «فرشته دریا را بفرمود تا آن ماهی را از قعر دریا حشر کرد و به لب دریا آورد»<sup>۷</sup>.

غالب مفسران حدیث‌رهای یونس از زندان تنگ و تاریک را به حسب

۱- ابوریحان بیرونی، *التفهیم لاوائل صناعة التنجیم*، به تصحیح جلال‌الدین همائی، ۱۳۶۲، ص قسه (مقدمه).

۲- *کشف الاسرار*، جلد ۶، ص ۳۰۱.

در آیه لولا ان تدارکه نعمه من ربه، لنبذ بالعراء و هو مذموم، «کلمه نعمت به قبول توبه تفسیر شده است... و معنای آیه اینست که اگر یونس نعمت توبه‌ای از پروردگارش او را در نمی‌یافت، و مافاتش را جبران نمی‌کرد، در بیابانی بدون سقف و گیاه افکنده می‌شد، در حالیکه به خاطر عملی که کرده بود، مذمت هم می‌شد». *تفسیر المیزان*، جلد ۲۰، ص ۸۵.

۳- محمد بن محمود بن احمد طوسی، *عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات*، به اهتمام منوچهر ستوده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵، ص ۶۰۲.

۴- *تاریخ بلعمی*، ص ۸۴۸.

۵- *تفسیر طبری*، ص ۶۹۰.

۶- *کشف الاسرار*، جلد ۶، ص ۳۰۱-۳۰۲.

۷- *تاریخ بلعمی*، ص ۸۴۹.

نص صریح قرآن چنین تفسیر کرده‌اند، اما برخی نیز بر آن شرح و تفسیر، از راه کشف و شهود، تأویلی افزوده‌اند که موهم رازآموزی یونس و تشرف وی به اسرار در گوشه خلوت (شکم ماهی) است. اینان چنانکه پیشتر نیز گفتیم یونس را در خروج از شکم ماهی، همچون نوزادی نحیف و نزار توصیف کرده‌اند: «چون کودکی که از شکم مادر بیرون آید»<sup>۱</sup> یا «چون بچه کبوتر»<sup>۲</sup>، یا «چون مرغ بچه‌ای که بر او موی نباشد و در حال از شکم مادر بیرون آمده باشد»<sup>۳</sup> و این بدین معنی است که یونس گویی دوباره ولادت یافته و انسانی نو شده است، چنانکه، چندی از پستان آهو، شیر می‌خورد تا نیروگیرد و شایان ذکر است که «در اغلب بخشهای مثنوی، تکوین مجدد روحانی، به تولد طفل و از شیر گرفتن او تشبیه می‌شود»<sup>۴</sup> و گفتن ندارد که به سبب همین ناتوانی یونس، خدا «به زمین صحرای خالی از درخت»، درختی از کدو می‌رویانند تا سایه‌بان سر یونس باشد، چون سایه کدو «سبک بود مر بیماران را»<sup>۵</sup> و یونس «به حرارت ماهی چنان شده بود که گوشت پخته»<sup>۶</sup> و یا به سخنی دیگر: «اندام او به مانند گوشتی سرخ شده بود و پوست تنک کرده، اگر آفتاب بر او آمدی، بسوختی او را»<sup>۷</sup> و این رنج و ناخوشی یونس از گرما، یادآور آسیب‌پذیری قهرمان

۱- تاریخ بلعمی، ص ۸۴۹.

۲- عجایب المخلوقات، ص ۶۰۲.

۳- تفسیر ابوالفتح، جلد ۸، ص ۳۲۶.

۴- مقدمه رومی و تفسیر مثنوی معنوی، اثر رنالد الن نیکلسن، ترجمه و تعلیق اوانس اوانسیان، دانشگاه تهران، ۱۳۵۰، ص ۴۸.

۵- عجایب المخلوقات، ص ۳۲۱.

۶- زکریا بن محمد بن محمود المکونی القزوبی، عجایب المخلوقات و غرائب المخلوقات، به تصحیح نصرالله سبوحی، بی‌تاریخ، ص ۲۷۹.

۷- تفسیر ابوالفتح، جلد ۸، ص ۳۲۶.

خورشیدی از حرارت درون ماهی دریا گذار در تاریکی، بنا به شرح و روایت فروبنیوس است.

علاوه بر این بعضی مفسران بطن ماهی را بسان خلوت سرا توصیف کرده‌اند و به مشاهدات یونس که معلوم نیست چگونه از شکم ماهی در قعر دریا به بیرون می‌نگرد، صورتی رمزی بخشیده‌اند که بیگمان اگر جز این می‌بود، عجب می‌بود.

مبیدی می‌نویسد: «هر چند که از روی ظاهر، شکم ماهی بلای یونس بود، اما از روی باطن خلوتگاه وی بود. می‌خواست تا بی‌زحمت اغیار با دوست رازی گوید، چنانکه یونس را شکم ماهی خلوتگاه ساختند، خلیل را در میان آتش نمرود خلوتگاه ساختند. همچنین هر کجا مؤمنی موحدی است، او را خلوتگاهی است و آن سینه عزیز وی است. و غار سرّ نزول گاه لطف الهی و موضع نظر ربّانی».<sup>۱</sup> مبیدی در این تفسیر رمزی یا راز ورزانه، شکم ماهی را خلوتگاه یونس می‌داند، و خداوند را متعهد تعبیه غاری در سینه مؤمن که بدینجهت دل وی مأوی‌گاه دیو نیست، چون تعبیه‌گاه اسرار الهیت است. بنابراین اصحاب کهف در غار همان می‌بینند و می‌آزمایند که یوسف در چاه تیره و یونس در دریای ژرف:

یونس به بطن ماهی و یوسف میان چاه

موسی میان تیر و محمد میان غار<sup>۲</sup>

بدینجهت می‌توان گفت که کتاب حاضر به اعتباری، دنباله کتاب داستان هفت خفتگان است. و اصولاً هر غار و شکافی، نوعی محراب و مقصوره است. فی‌المثل چرا، کوهی است نزدیک مکه که پیامبر اسلام

۱- کشف الاسرار، جلد ۸، ص ۳۱۳.

۲- معزی.

پیش از بعثت در غاری بدان کوه، خلوت می‌گزید و عبادت می‌کرد<sup>۱</sup> و گویند نخستین وحی همانجا بدو نازل شد و آن آیه اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي الْخَلَقَ (سوره العلق) است.

ثور نیز کوهی است به مکه و در آن غاری است که رسول برای مصون ماندن از آزار مشرکین قریش که قصد جاننش کرده بودند، با صدیق در آن شکاف نهان شد و قرآن از آن واقعه یاد می‌کند (سوره توبه، آیه ۴۰)؛ و چون ابوبکر صدیق، روز و شبی در مصاحبت پیامبر گذراند، یار غار و «صدق یار غار» به قول عطار در زبان فارسی «کنایه شده است از دوستی یکدل و صداقت و صمیمیت کامل»<sup>۲</sup>، زیرا صدیق، مرد راه و ملازم درگاه، به قول عطار<sup>۳</sup> «در صدق، همراز» بود.<sup>۴</sup> از اینرو غاری که در آن پیامبر و صدیق، همخانه بوده‌اند، «غار وحدت» نام گرفته است.

اما همین غار که مأمن و پناهگاهی امن است، در دنیای شرور، بسان هر رمز بزرگ بنیادین، دوسوگراست و بنابراین معنای روانشناختی دیگری دارد که اینبار هول‌انگیز است. به عنوان مثال عطار که از همراهی در غار صدق سخن گفته، جایی دیگر آورده:

غار غرورست در نهاد تو پنهان غور چنین کار آشکار نیابی

۱- «فیه غار، بعث فیه النبی» (منتهی‌الارب و معجم‌البلدان)، به نقل از لغت‌نامه دهخدا.

۲- امثال و حکم دهخدا.

۳- در منطق‌الطیر.

۴- عطار بارها از این واقعه یاد کرده است. جایی «به صدق صاحب غار» سوگند می‌خورد (دیوان) و در الهی‌نامه می‌گوید: شب خلوت قرین و یار غار است که منظور ابوبکر صدیق است، و در منطق‌الطیر:

خواجه اول که اول یار اوست      ثانی اثنین اذهما فی الغار اوست  
و در اسرار‌نامه:

در اول همدم او در هر اندوه      چه در شهر و چه در غار و چه در کوه

گر نشوی آشنایِ او تو درین غار      غرقه شوی بوی یار غار نیابی<sup>۱</sup>  
اما همین «غار غرور»، چنانکه گفتیم، «غار وحدت» هم می‌تواند بود،  
چنانکه در مثنوی منطق‌الطیر هدهد در خطاب با باز می‌گوید:

چارچوب طبع بشکن مردوار      در درون غار وحدت کن قرار  
چون به غار اندر قرار آید ترا      صدر عالم یار غار آید ترا  
حاصل سخن اینکه هر غار و شکاف، هم ممکن است «کهِف هفت  
خفتگان» باشد و هم کُتَم ددان و دیوان و در قصه یونس، «زندان شکم  
ماهی»، خلوت‌سرای تشرف به اسرار است.

علاوه بر تمثیل شکم‌ماهی به غار که موهم رازآموزی است. مشاهدات  
یونس را در دریا از درون شکم ماهی بنا به شرح بعضی مفسران، بیگمان  
جز بر معنایی رمزی حمل نمی‌توان کرد. ابوالفتح می‌نویسد: «در خبر  
است که خدایتعالی، شکم ماهی بر او چون آبگینه کرد تا ماهی در هفت  
دریا بگردید و او را بگردانید تا او عجایب هفت دریا بدید و خدایتعالی به  
خرق عادت، حیات او به جای بداشت بی‌هوای لطیف که او جذب کردی».<sup>۲</sup>  
این ماهی، زیر دریایی «نوتیلوس» (Nautilus)<sup>۳</sup> نیست که از درونش بتوان  
شگفتی‌های دریا و جانوران شگرف آبی را دید، بلکه یونس به چشم  
سر در دریا که آینه حقیقت است، آنچنان که میدی می‌گوید به منازل و  
مکاشفات هفتگانه ارباب حقیقت (شکر وجد، برق کشف، حیرت  
شهود، نور قرب، ولایت وجود، بهاء جمع، حقیقت افراد) وقوف می‌یابد:  
«این هفت دریاست بر سر کوی توحید نهاده، رونده درین راه تا برین

۱- دیوان.

۲- تفسیر ابوالفتح، جلد ۷، ص ۱۰۳ و جلد ۵، ص ۳۶۲ و ترجمه و قصه‌های قرآن، ص ۹۴۶.

۳- زیردریایی کاپیتان نمو (Nemo) در رمان ژول ورن: بیست هزار فرسنگ زیر دریا.

هفت دریا گذر نکنند، روان باشد که به سرکوی توحید رسد و استسقای این هفت بحر از هفت درگاه قرآنست که مصطفی علیه السلام خبر داد که: «انزل القرآن علی سبعة احرف کلها کاف شاف لكل آية منها ظهر و بطن و لكل حرف حدّ و مطلع». و چنانکه صدیقان و سالکان راه فرمودند که برین هفت بحر گذر کنید تا به توحید رسید، این هفت بحر را فرمودند که بر سده رسالت آن مهتر عالم گذر کنید و هر موجی از شرع او توقیعی بستانید و هر قطره‌ای از عهد او مدد خواهید تا پس آنکه منازل دوستان ما را بشائید.<sup>۱</sup> یونس به زعم مفسران عارف اندیش، چنین سالکی است: «تا کنون طالب بود، مطلوب گشت؛ عاشق بود، معشوق شد؛ مرید بود، مراد گشت؛ بساط یگانگی دید، بشتافت تا قرب دوست بیافت؛ خبر، عیان گشت و مبهم بیان شد؛ رهی در خود می‌رسید که به دوست رسید؛ خود را ندید او، که درست دید»<sup>۲</sup>.

این تفسیر عرفانی و رمزی ما را به گونه‌ای دیگر از رمزاندیشی که ریشه در اسرار حروف و خاصه سر حرف ن (نون) دارد رهنمون می‌شود که با خوض و غور در آن حوزه، معنای رازآموزی یونس در شکم ماهی (خلوتگاه) را بهتر درمی‌یابیم. اما پیش از آن بجاست که مختصری دریاب «دانش اسرار حروف» بگوئیم و برای دفع دخل مقدّر این نکته را خاطر نشان کنیم که سر (همچون سر زندگی و مرگ) آن چیزی نیست که هنوز نمی‌شناسیمش و نمی‌دانیم که چیست، بلکه آن چیزی است که ذهن بشر، به رغم پیشرفت علم، گویی هرگز در نمی‌یابدش.

اما دانش حروف یا سیمیا<sup>۳</sup> از مقوله طلسمات است و بر ساخته

۱- کشف الاسرار، جلد ۸، ص ۳۱۵.

۲- کشف الاسرار، جلد ۴، ص ۳۴۷.

۳- این لغت به اعتقاد رنه گنون در مقاله‌ای که بعداً از آن یاد خواهیم کرد، ظاهراً مأخوذ از

صاحبان تصرّف یعنی گروهی که «متماایل به کشف حجاب حسّ و پدید آوردن خوارق و تصرّفات در عالم عناصر شدند... و گمان کردند که مظاهر کمال اسماء، ارواح افلاک و ستارگان است و طبایع و اسرار حروف در اسماء ساری است و بنابراین طبایع و اسرار مزبور، بر حسب همین نظام، در کائنات هم جریان دارد و کائنات از آغاز نخستین ابداع در مراحل خود انتقال می‌یابند و اسرار خویش را آشکار می‌سازند و بدین سبب دانش اسرار حروف به وجود آمده است...»<sup>۱</sup> و لکن دانشی است که پیشینه‌ای بس کهن دارد (حکمت فیثاغوری، کتاب حزقیال نبی و کتاب دانیال نبی و انجیل یوحنا، قبایل یهود و نهان‌بینی اسلامی) و در آثار بعضی صوفیه نهان‌بین چون حسین بن منصور حلاج<sup>۲</sup> و ابن عربی آشکارا به چشم می‌خورد و حتی نوعی عرفان را «مکتب عرفان حروفی» نامیده‌اند.<sup>۳</sup>

قصد ما البته ورود در این مبحث پیچیده دراز دامن نیست،<sup>۴</sup> بلکه فقط تذکار نکاتی چند از زبان ابن عربی در اینباره است که با موضوع سخنمان، مناسبتی دارد.

→ واژه یونانی *semeia* به معنی نشانه‌ها و علامات (*signes*) است.

۱- ابن خلدون، مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، جلد دوم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۳۷، ص ۱۰۶۱.

۲- در کتاب الطواسبین، تصحیح لویی ماسینیون، پاریس ۱۹۱۳، درباره حروف و اعداد و تقابل حروف با اعداد، اشارات فراوانی هست.

۳- چهارده رساله فارسی از صابن الدین علی بن محمد ترکه اصفهانی، به تصحیح سید علی موسوی بهبهانی و سید ابراهیم دیباچی، ۱۳۵۱، ص ید - یز.

۴- برای اطلاع بیشتر ر. ک به: شیخ بهائی، کشکول، ترجمه حاج شیخ محمد باقر ساعدی خراسانی، ج ۱، ۱۳۶۶، ص ۲۷۳-۲۷۶؛ حاج ملاهادی سبزواری، اسرارالحکم، به کوشش ح. م. فرزاد، ۱۳۶۱؛ شاه نعمت الله ولی، رساله‌ها، جلد سوم، به سعی جواد نوربخش، ۱۳۵۶.

ابن عربی که از «رموزات حروف مقطعه» به شرح سخن گفته است، صاحب رسالاتی در اسرار حروف است چون کتاب الالف<sup>۱</sup> و کتاب الباء<sup>۲</sup> و کتاب المیم<sup>۳</sup> که در آنها از تضمّنات مابعدالطبیعی حروف یاد شده، سخن می‌گوید، ولی خاصه در فتوحات المکیه، عالم را به صورت کتابی رمزی می‌بیند که به زعم رنه گنون، این رمز، همان رمز «کتاب جهان» (Liber Mundi) فرقه عرفانی و نهان‌بین و رمزاندیش چلیپائیان گل سرخی (Rose Croix) - و نیز رمز «کتاب حیات» (Liber Vitae) مکاشفات است. این «کتاب زندگی» رمزی، مشابه «درخت زندگی» است، بدین معنی که برگهای درخت زندگی و حروف متن کتاب زندگی، یکسان، مظاهر همه موجودات عالم‌اند و «قلم الهی»، حروف متن کتاب را، با جوهری نامرئی نوشته است. این حروف، اعیان ثابته‌اند و سرّ «تصرّف کردن نفوس ربّانی در عالم طبیعت، به یاری اسماء حسنی و کلمات الهی»<sup>۴</sup> از همینجاست. به علاوه هر حرف، در عین حال یک عدد نیز هست، «زیرا حروف ابجد چه از لحاظ وضع و چه از نظر طبیعت، بر اعدادی دلالت می‌کنند که معمولاً به آنها اختصاص یافته‌اند و از اینرو به خاطر تناسب اعداد، میان حروف نیز تناسب مستقلّی وجود دارد»<sup>۵</sup> و بدینگونه «تصرّف سرّ حرفی و سرّ عددی، به سبب تناسبی که میان آنها هست، با هم درآمیخته است»، گرچه «فهم سرّ تناسبی که میان این حروف و ترکیبات طبایعی یا میان حروف و اعداد برقرار است، امری دشوار به شمار می‌رود، زیرا از نوع

۱- جزء رسایل، حیدرآباد ۱۹۴۸.

۲- قاهره ۱۹۵۴.

۳- جزء رسایل، حیدرآباد، ۱۹۴۸.

۴- ابن خلدون، همان، ص ۱۰۶۱.

۵- ابن خلدون، همان، ص ۱۰۶۳.

دانشها و قیاسها نیست، بلکه مستند و دلیل‌اش، ذوق و کشف است.<sup>۱</sup> نکته مهم، از لحاظ موضوع سخن‌مان، در این نظریه که با آموزه فیثاغوری مطابقت دارد، دعوی تصرف در عالم طبیعت و کائنات به وسیله حروف و اسمایی است که از آن حروف ترکیب می‌یابند، زیرا به اعتقاد ابن عربی یا اصحاب دانش اسرار حروف، حروف به نفع حق و «دم بی‌متها»، به مراتب زیرین نزول کرده، عالم تجلی و شهود را ساخته‌اند و بنابراین تطابق و تناظر هست میان حروف و بخشهای مختلف عالم عین و شهود و هم بدین اعتبار است که در طالع‌بینی، قوای کلمات و اسماء با قوای ستارگان درمی‌آمیزند و طبایع برین، «علوی» با طبایع زیرین، «سفلی» ارتباط می‌یابند، و از اینرو علم اسرار حروف، با اخترگویی و اختر شماری، پیوندی تنگاتنگ دارد و نیز بر حسب تماثل میان عالم صغیر و عالم کبیر، حروف با اندام‌های مختلف تن مطابقت پیدا می‌کنند و به همین جهت در درمان بیماری‌ها نیز به کار می‌روند، بدین معنی که هر حرف، برای درمان بیماری‌ای که اندام مطابق با همان حرف رامبتلا و ناخوش کرده، به شیوه‌ای خاص، مورد استفاده قرار می‌گیرد.

بنابراین به اعتقاد رنه گنون،<sup>۲</sup> علم حروف باید در مراتب مختلف، مورد نظر و مذاقه قرار گیرد، چون در عالم فوقانی، اصل معرفت و شناخت همه چیز است یعنی اعیان تابتة، و در عالم میانی، دانش کائنات و مخلوقات است و در مرتبه زیرین، معرفت به خواص اسامی و اعداد است که مبین سرشت و طبایع موجودات‌اند و آن علمی است که با کار بردش می‌توان، به سبب تطابق و تناظر موجود میان اسامی و اعداد از یک سو و

۱- همان.

2- René Guénon. *symboles fondamentaux de la Science sacrée*, N. R. F. 1962, pp.68-74.

اندامها و طبایع از سوی دیگر، در موجودات و وقایع و سوانح مربوط به آنان، تصرف کرد، و این دخل و تصرف، یادآور سحر و جادوگری است. به همین دلیل می‌گویند با شناخت نام کسی که بیانگر سرشت حقیقی اوست، می‌توان در وی نفوذ و تأثیری شگرف و کارساز داشت، زیرا در دانش اسرارحروف، نام و نامیده یکی است و «اسماء عینی مسمی» است. اشاره بدین نکته نیز در پایان این شرح مختصر بی‌فایده نمی‌نماید که در قرن هشتم هجری فضل‌اله استرآبادی (مقتول در ۷۹۶ ه.ق. به امر میرانشاه پسر تیمور لنگ) که دعوی می‌کرد معانی باطنی و حقیقی حروف و کلمات قرآن بر او مکشوف شده است و خداوند در کلام خلّاق خویش و نیز در اسماء موجودات پدیدار گشته است، فرقه مبتدعه حروفیه را بنیان نهاد. فضل معتقد بود که «نسبت اشیاء به یکدیگر، به خلاف آنچه معمولاً تصور می‌رود، مربوط به خواص آنها نیست، بلکه مربوط است به مناسبت میان عناصر وجودی آنها: یعنی اصوات و حروف، ارزش عددی آنها (طبق حساب جمل)، تعداد حروف، مقدار فاصله موجود میان آنها پس از حروف منفصله و قس علی ذلک».<sup>۱</sup> بنابراین بنیانگذار فرقه تعلیم می‌داد که ورای ظاهر حروف باید جویای سرشان بود و به کشف آن اسرار همّت گماشت.

اینک پس از این مقدمه کوتاه که در شرح دانش اسرار حروف آمد، به سر سخن خود باز می‌گردیم و مجمل تحقیق رنه گنون را در باب اسرار حرف «ن»<sup>۲</sup> می‌آوریم. می‌نویسد:

۱- نک به: هلموت ریتز، آغاز فرقه حروفیه، ترجمه حشمت مؤید. ادوارد براون، تاریخ ادبی ایران، از سعدی تا جامی، ترجمه و حواشی علی اصغر حکمت، امیرکبیر ۱۳۵۷، ص ۵۰۵-۵۲۳.

2- René Guénon, *Les mystères de la lettre Nûn*. op. cit. pp. 172-176.

حرف ن در الفبای عربی و نیز عبری، چهاردهمین حرف است و ارزش عددی‌اش، ۵۰، اما مقام حرف ن در الفبای عربی از مرتبه‌اش در الفبای عبری ممتازتر است، زیرا آخرین حرف نیمه اول الفبای عربی است که ۲۸ حرف دارد، بر خلاف الفبای عبری که ۲۲ حرفی است. از لحاظ رمزی نیز حرف ن، خاصه در سنت اسلامی، نمایشگر حوت است، طبق معنای اصلی لغت نون که به معنای ماهی است و از اینرو یونس ذوالنون نامیده شده است. این اعتباری که ماهی یافته، طبیعتاً با رمزپردازی عمومی ماهی و خاصه با برخی ارزشهای ماهی یعنی ماهی - منجی در سنت هندو و Ichthus در صدر مسیحیت، مطابقت دارد و نیز دارای همان نقش دلفین (dauphin) است، یعنی همچون دلفین با صورت یا برج جدی (capricorne) در منطقه البروج، تطبیق می‌کند که مسیر انقلاب خورشیدی (solstice) یعنی راه رمزی استکمال و استعلاست.

اما شگفت‌انگیزتر از همه، شباهت ماهی یا نون با ویشنو - ماهی (Matsya) است. نقش مانو Manu (موسوم به Satyavrata) در سنت هندو که ویشنو - ماهی آگاهش می‌کند که جهان در طوفانی سهمگین غرق خواهد شد، همانند نقش نوح است که با سفینه‌اش که در آن از هر جنس، جفتی گردآورده است از طوفان جان به سلامت می‌برند و پس از طوفان، منظومه حیات با زوج انسانها و جانوران نجات یافته از غرقاب ادامه می‌یابد. منتهی در قصه یونس، ماهی به جای آنکه نقش ماهی - راهنما، یعنی راهبر و هادی سفینه را بر عهده داشته باشد، خود سفینه می‌شود. چنانکه می‌دانیم یونس در شکم ماهی و ساتیا وراتا و حضرت نوح در سفینه، مدت زمانی درنگ می‌کنند و این مدت، زمان ستردگی روشنایی (obscuration) است یعنی تاریکی نتیجه ماه یا خورشید گرفتگی که برابر است با زمان فاصله میان دو حال یا دو وضع وجود و بدینجهت خروج

یونس از شکم ماهی، به مثابه رمز رستاخیز و خاست از گور و بنابراین وصول به حال و مقامی نو، تلقی شده است که به معنای نوزایی و ولادت ثانوی است و گفتنی است که در قبالات نیز حرف ن، نشانه یا رمز ولادت نو، ولادت معنوی و روحانی یعنی تجدید و نوشدگی هستی و کیهان به شمار می‌رود.

شکل حرف ن در الفبای عربی این معنی را به روشنی آشکار می‌سازد: حرف ن، نیمه زیرین دایره است و نقطه‌اش، مرکز آن دایره محسوب می‌شود. اما نیمه زیرین دایره، به شکل سفینه شناور بر آب نیز هست و از این دیدگاه، نقطه درون حرف ن، نمودار جرثومه یا ماهیه و بذری است که در سفینه جای گرفته است و موقعیت نقطه که در مرکز نیم دایره واقع است، معلوم می‌دارد که آن جرثومه، جرثومه‌ای جاوید و بیدار یا «هسته»‌ای زوال‌ناپذیر و پاینده و ماندگار است که هیچگاه بر اثر بروز حوادثی خارجی، نیست نخواهد شد. به علاوه نیمه زیرین دایره که فرو رفته و گود (مقعر) است، مشابه جام و کاس است و بنابراین بسان قدح و ساغر، نشانه رمزی زهدان است که در درونش، جرثومه‌ای که هنوز رشد نیافته (جنین) غنوده است و جام نمادین از این بابت، همانند نیمه زیرین یا زمینی «تخم جهان» است.

به اعتقاد رنه گتون در پرتو این توضیحات، معلوم می‌شود که حوت، صورت هر فردیست که در مرکزش، جرثومه جاودانگی می‌درخشد و آن جرثومه غالباً به قلب تشبیه و تمثیل شده است. با رشد این جرثومه روحانی یا معنوی، هر موجود رفته رفته از حالت فردی و محیط زمینی و کیهانی‌اش می‌رهد، همانگونه که یونس با خروج از شکم ماهی، «رستاخیز می‌کند» و ناگفته پیداست که این خروج از شکم ماهی همانند خروج از غار رازآموزی است که خود با نیمه زیرین دایره یعنی حرف ن

برابر است. ولادت ثانوی (در عالم کمال) الزاماً مستلزم مرگ از حالت پیشین (حیوانی) است، و این معنی چه در مورد فرد و چه در حق جماعت یکسان صادق است و روشن است که مرگ و رستاخیز به هم پیوسته‌اند و یکی به دنبال دیگری می‌آید، زیرا مرگ و رستاخیز به اعتقاد عرفا، دو صورت متضاد امری واحدند، و در واقع آن دو پدیده کلاً عبارتند از دگرگونی حال از صورتی به صورت دیگر، و نیز شایان ذکر است که ن در الفبای عربی، بلافاصله پس از م می‌آید که از جمله معانی (معانی م)، مرگ (موت) است و شکل م هم نمودار موجودی است که در خود فرو رفته سر در گریبان فروبرده و یا سر خم کرده است و گویی بالقوه وجود دارد یا به بالقوگی محض تبدیل و تحویل شده است (بسان حالت سجده و رکوع یا کرنش که در پی اش، راست قامتی یعنی به اعتباری انبساط وجود می‌آید). و سخن آخر اینکه رمزپردازی ماهی (چون هر رمز چنانکه بارها خاطر نشان کرده‌ایم) دو معنای نیک و بد و یا مثبت و منفی دارد، زیرا به دو امر مرگ و رستاخیز پیوسته و مربوط است و بنابراین از آن دو نظر، مفید دو معنای متضاد است؛ همانگونه که غار، هم گور و مدفن است و هم رستاخیزگاه و محل بعث و ولادت ثانوی، در داستان یونس نیز ماهی عهده‌دار هر دو نقش است، همچنان که ماتسیا (Matsya) نخست اعلام کننده ملحمه است و سپس نجات‌بخش از دام بلا و مصیبت.

حاصل سخن اینکه «زندانی» شدن یونس در «خلوتگاه» شکم ماهی، به معنای رازآموزی است بدین معنی که یونس با مرگ از حیات کمابیش نفسانی، در حیات سراسر روحانی ولادت می‌یابد؛ از این روست که عرفا در تفسیر رمزی قصه یونس، «محنت» او را «امتحان» دوست دانسته‌اند، چه «اولیای حق، محنت و جفایی را که بر آنها می‌رود و لاجرم حکم و

مشیت حق است، باید تحمل کنند و آن کس که در مقابل این گونه محنت و مصیبت به تضرع و شکایت می‌پردازد، از جفای دوست روی به گریز می‌نهد و دم‌زدنش از محبت جز لاف و گزاف نیست.<sup>۱</sup> بدینجهت گفته‌اند: «اشد الناس بلاء الانبياء ثم الصالحون، ثم الامثل فالامثل. بر انبياء بیش از همه بلامی‌رسد، سپس بر صالحان و پس از آنان بر نیکان طبق مراتبشان». هم بدین سبب عرفا یونس را با یوسف قیاس کرده‌اند «زیرا عاشق، گاهی خود را چون یونس و گاه دیگر چون یوسف در قعر چاه احساس می‌کند».<sup>۲</sup> یوسف صدیق از چاه به جاه می‌رسد و یونس صالح در بطن ماهی به معراج می‌رود: مستغرق نعیم ولی‌اند اهل هنگ و هوش

از غم نجات یافته چون یونس از نهنگ<sup>۳</sup>

آنان هر دو به زعم عرفا، نخست عاشقان و محبان خدای‌اند، ولی سپس معشوق و محبوب خدا می‌شوند. یوسف ماهر و چون قرص قمر از چاه تیره، می‌تابد و جهانی را روشن می‌کند و یونس در شعر خاقانی قهرمانی خورشیدی است که هر شبانگاه به کام دریا فرو می‌رود و هر بامداد از آن سر بر می‌آورد، با این تفاوت عمده که چون خورشید، زنده جاوید نیست، و از این مرگ و رستاخیز باید معنایی دیگر که دال بر رازآموزی و نیل به اقلیم ماوراء حس است مراد کرد:

۱- عبدالحسین زرّین کوب، بحر در کوزه، نقد و تفسیر قصّه‌ها و تمثیلات مثنوی، علمی، ۱۳۶۶، ص ۱۳۹.

۲- «یونس محبوس در بطن نهنگ، پس از آنکه پروردگارش را حتی در ظلمت سیاه چال زندگی، حمد و ثنا می‌گوید، نجات می‌یابد: این موضوعی است که مولوی غالباً آن را دیگرگونه می‌سازد...» آن ماری شیمیل، شکوه شمس، ترجمه حسن لاهوتی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷، ص ۲۵۳.

۳- سوزنی.

یوسف رسته ز دلو مانده چو یونس به حوت  
صبحدم از هیئتش حوت بیفکنده ناب

\*

ماهی نهنگ وار به حلقش فرو برد  
چون یونشش دویاره به صحرا برافکند

\*

از دلو یوسفی بجهد آفتاب و چشم  
بر حوت یونسی به تماشا برافکند  
که در همه این موارد، مراد از ماهی، برج حوت است و مقصود از یونس،  
آفتاب<sup>۱</sup> و فرورفتن یونس در کام ماهی به غروب خورشید تمثیل شده  
است، آنچنان که در این بیت مشهور سعدی آمده است و پیشتر هم آنرا  
آورده ایم:

قرص خورشید در سیاهی شد یونس اندر دهان ماهی شد  
مخلص سخن آنکه قصه یونس و ماهی به گمان ما حدیث رمزی مرگ  
از عالم نفسانی و ولادت در عالم کمال یا جهان روحانی است و یونس در  
خروج از بطن ماهی، گویی به فراسوی دنیای حس و ماورای عالم محسوس  
می رسد و بدینجهت سرگذشت رمزی اش همانند داستان نمادین هفت  
خفتگان است که شرحش را در کتابی دیگر آورده ایم<sup>۲</sup> و در آنجا از جمله  
گفتیم که فی المثل نماز خانه هفت قدیس (Sept - Saint) واقع در برتانی  
فرانسه (Bretagne) بر مصطبه ای سنگی که dolmen نام دارد و تخته  
سنگ بزرگ پهنی است که روی دو سنگ عمودی کار گذارده اند و بنای

۱- نک به ابوالفضل مصفی، فرهنگ اصطلاحات نجومی، تبریز ۱۳۵۷.

۲- جلال ستاری، پژوهشی در قصه اصحاب کهف، نشر مرکز، ۱۳۷۶.

مقدس ماقبل تاریخی است، بنیاد شده است و در کنارش چشمه‌ای متبرک که از هفت سوراخ می‌جوشد، جاری است. این بنا، در روزگاران کهن، به زعم صاحب‌نظران، معبد و پرستشگاه (در کیش و آئین خورشید پرستی) بوده است، یعنی رازآموختگان در آن، طلوع خورشید بیمرگ را که گویی هر شب می‌میرد و هر بامداد رستاخیز می‌کند، سجده و تعظیم می‌کرده‌اند، و با این اعتقاد و ایمان به مرگ و رستاخیز و جاودانگی خورشید، خودباور داشتند که اگر از عالم حیوانی خویش بمیرند و در عالم روحانی دوباره زاده شوند، معنأً هیچگاه نخواهند مرد. بنابراین بی‌سبب نیست که رنه‌گون (شیخ عبدالواحد یحیی) که به وحدت و جهان شمولی سنت‌های اصیل قائل بود، می‌پنداشت که افسانه هفت خفتگان، بنا به تعبیر باطنی، معنایی رمزی دارد، یعنی مراد از هفت (یا نه) خفته، هفت (یا نه) سنت قدیمی است که باید در پایان دور (Cycle) کنونی عالم «بیدار شوند» و به تبع او، عالمی دیگر: ژاک دو وراژین (Jacques de Voragine)، قصه هفت خفته در غار را همانند داستان یونس در شکم ماهی می‌دانست.<sup>۱</sup>

1- Jean Rodin, René Guénon, *témoin de la tradition*, 1978, pp. 215/223.

## معراج

در آخرین فصل این کتاب باید به تفسیر بدیعی که صوفیه از قصه یونس کرده‌اند و بدینگونه بابتی در رمزشناسی گشوده‌اند، اشاره کنم. صوفیه در شرح و وصفِ نفس داد سخن داده‌اند و یک تن از آنان که در اینباره به روشنی و فصاحت سخن گفته است در توقف معرفتِ حق بر معرفتِ نفس، خاطرنشان می‌سازد که «معرفت حق سبحانه و تعالی موقوف بر شناخت نفس و کیفیت صحت و مرض و علاج و بست»<sup>۱</sup> چه «معرفتِ نفس... کلیدِ خزینه معرفت الهی و آئینه جمال نمای پادشاهی باشد».<sup>۲</sup> البته نفس را با دل و روح خلط نباید کرد، هر چند برخی بر سبیل سهو و مسامحه «نفس می‌گویند و روح را اراده می‌کنند و دل نیز مراد می‌دارند»<sup>۳</sup>، اما نفس «چون تزکیه یافت، دل شود و به مقام قرب رسد».<sup>۴</sup> پس بر این

۱- فضل‌الله بن حامد الحسینی (۹۲۱ هـ)، رسالة النفسیه، تصحیح و تحشیه اسماعیل واعظ جوادی، اصفهان، ۱۳۵۵، ص ۷. «ذوقش به مشرب نجم‌الدین کبری صاحب مرصاد العباد و محیی‌الدین عربی (شیخ اکبر) گرایش خاص دارد».

۲- همان، ص ۳۴.

۳- همان، ص ۱۲.

۴- همان، ص ۱۷.

تقدیر، اول، مرتبه نفس باشد، بعد از آن مرتبه قلب، و بعد از آن مرتبه روح<sup>۱</sup> که «از عالم آفریده نباشد و از عالم آفریدگارست»<sup>۲</sup> و «گوهریست از گوهر فرشتگان و حقیقت ویرا شناختن دشوار است»<sup>۳</sup>. صوفیه در تربیت و تزکیت این «نفس سگ سیرت» که از برکت تهذیبش «نفس صوفی به مقام دل رسد» و «بشریت او ملکیت گردد»<sup>۴</sup> دفترها سیاه کرده‌اند که حتی ذکر مجمل آن تقریرات نیز در این مختصر نمی‌گنجد و موضوع سخنمان نیست.

اما آنچه در اینجا تذکارش مورد نظر ماست تمثیل یونس، در آثار و تألیفات صوفیه به نفس محبوس در بحر جسم است.

ابن عربی (۵۶۰-۶۳۸) در *فصیح کلمه نفسیه فی کلمه یونسیه* از کتاب *فصوص الحکم*، می‌گوید: اعلم ان هذه النشأة الانسانیة بکمالها روحاً و جسماً و نفساً خلقها الله علی صورته و شارح کتاب در شرح آن معنی آورده است که «این حکمت نفسیه از آن جهت مخصوص گشت به یونس که چنانچه حق تعالی یونس را در شکم ماهی مبتلا گردانید، همچنین نفس ناطقه را در بحر جسم مبتلا گردانید»<sup>۵</sup>.

۱- همان، ص ۲۴.

۲- همان، ص ۲۶.

۳- همان، ص ۲۸.

۴- همان ص ۴۴.

۵- خواجه محمد پارسا، *شرح فصوص الحکم*، تصحیح جلیل مسگرزاد، مرکز نشر دانشگاهی تهران، ۱۳۶۶، ص ۲۸۳.

گفتنی است که در ترجمه فرانسه *فصوص الحکم*، به قلم تیتوس بورکهارت، *فصیح کلمه یونسیه* حذف شده است.

Muhyi - de - din Ibn ' Arabi, *La sagesse des prophètes*, Traduction et notes par Titus Burckhardt, 1955.

یونس «مظهر حکمت نفسیه» است<sup>۱</sup> و جا گرفتن او در شکم نهنگ دریا، نشانه آن است که نفس ناطقه در ظلمات طبیعت و بحر هیولانی و لُجه جسمانی (نفسانی) غرق است و همچنین تمثیلی است از نزول به درکات دوزخ و بنابراین خروجش از شکم ماهی نماد رستاخیز و قیام مسیح نجات بخش است.

«شیخ صدرالدین قونوی (ف. ۶۷۱ یا ۶۷۳)<sup>۲</sup> در کتاب فکوک،<sup>۳</sup> یونس را در قَصّه وی، مثال ارتباط روح انسانی با بدن، ماهی را مثال روح حیوانی، دریا را مثال عالم عناصر می خواند»<sup>۴</sup>. «عبارت قونوی چنین است: «فاعلم ان یونس علیه السلام من حیث احواله المذكوره لنا فی الکتاب العزیز مثال ارتباط الروح الانسانی بالبدن و الحوت مثال الروح الحيوانی»<sup>۵</sup>.

برای فهم بهتر معنی باید دانست که در اصطلاح ارباب طریقت «نفس عبارت از بخاری لطیف است که منشأ آن صورت دل است، و اطبّا آن را روح حیوانی گویند، و آن منشأ جملگی صفات ذمیمه است، چنانکه حق تعالی فرمود «ان النفس لامارة بالسوء»<sup>۶</sup> و همانگونه که پیشتر گفتیم، به

۱- قاسم میرآخوری - حیدر شجاعی، فرهنگ تعبیرات عرفانی محیی الدین ابن عربی، ص ۱۸۷، ۱۳۷۶، به نقل از رسائل ابن عربی، با مقدمه و تصحیح و تعلیقات نجیب مایل هروی، ص ۱۲۰.

۲- که «ابن عربی مادر وی را به زنی گرفت و صدرالدین را تربیت کرد و او از بزرگان شاگردان ابن عربی شد».

۳- «حاشیه شرح منازل/ ۲۷۷».

۴- عبدالحسین زرین کوب، سرنی، جلد اول علمی، ۱۳۶۴، ص ۲۸۵.

۵- «فک ختم الفص الیونسی. کتاب الفکوک، در هامش شرح منازل السائرین، طبع سنگی، طهران/ ۲۷۷». ع. زرین کوب، همان، جلد دوم، ص ۸۱۰.

۶- نجم رازی، مرصاد العباد، به اهتمام محمد امین ریاحی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲، ص ۱۷۴. ایضاً نک به عبدالرزاق کاشانی، اصطلاحات الصوفیه، ترجمه و شرح از محمد علی مودودلاری، به کوشش گل بابا سعیدی، حوزه هنری، ۱۳۷۴، ص ۱۹۷-۲۰۰.

زعم عرفا و حکما، از تزکیّت و تربیتِ نفس، شناختِ نفس حاصل می‌شود و از شناختِ نفس، شناختِ حق لازم می‌آید که من عرف نفسه فقد عرف ربه؛ پس به اعتقاد ارباب طریقت، آدمی تا نفس را نشناسد، او را تربیت نمی‌تواند کرد و تا تربیتِ نفس به کمال نرسد، شناختِ حقیقی او که موجب معرفتِ حق است، حاصل نمی‌آید.<sup>۱</sup>

عطار با ذکر مثال رمزی یونس، به همین «صفات ذمیمه سُفلا»<sup>۲</sup> نفس حیوانی یا نباتی یا نفس اماره که «زاده عناصر و افلاک» است و در او از روحانیت هیچ چاشنی‌ای نیست و بنابراین فناپذیر است و به خلاف نفس ناطقه انسانی، چاشنی از عالم بقا ندارد،<sup>۳</sup> چنین اشاره می‌کند:

باز یونس را نگر گم گشته راه آمده از مه به ماهی چندگاه

\*

تنگ دل زانی که در خون مانده‌ای

در مضیق حبس ذوالنون مانده‌ای

ای شده سرگشته ماهی نفس

چند خواهی دید بدخواهی نفس

سر بکن این ماهی بدخواه را

تا توانی سود فرق ماه را

گر بود از ماهی نفست خلاص

مونس یونس شوی در بحر خاص<sup>۳</sup>

مولانا در همین معنی گفته است:

۱- همان، ص ۱۷۴.

۲- همان، ص ۱۷۵.

۳- عطار، منطق الطیر، به اهتمام سید صادق گوهرین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۲.

یونست در بطنِ ماهی پخته شد  
 مَخلصش را نیست از تسبیح بُد  
 گر نبودِ او مسیحِ بطنِ نون  
 حبس و زندانش بُدی تا یبعثون  
 او به تسبیح از تن ماهی بجست  
 چیست تسبیح آیت روز الست  
 گر فراموش شد آن تسبیح جان  
 بشنو این تسبیحهای ماهیان  
 هر که دید الله را اللهیست  
 هر که دید آن بحر را آن ماهیست  
 این جهان دریاست و تن ماهی روح  
 یونس محجوب از نور صبح  
 گر مسیح باشد از ماهی رهید  
 ورنه در وی هضم گشت و ناپدید  
 ماهیان جان در این دریا پُرنند  
 تو نمی بینی به گردت می پرنند  
 بر تو خود را می زنند آن ماهیان  
 چشم بگشا تا بینی شان عیان  
 ماهیان را گر نمی بینی پدید  
 گوش تو تسبیحشان آخر شنید<sup>۱</sup>  
 شاه نعمت الله ولی این معانی رمزی را با تغییراتی چند، در رساله  
 نفسیه، به شرح و تفصیل بیشتر چنین تکرار کرده است:

«درویشی سؤال کرد که یونس در بطن ماهی چهل روز متمکن شد. مقصود چه بود و در وجود انسانی چیست؟ چرا که در کلام ربّانی آمده است: ... سزیه‌م آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم...<sup>۱</sup>»  
 «... بدان که مراد از یونس روح است و مراد از ماهی تن و مراد از بحر، اشیاء است»<sup>۲</sup>.

شاه نعمت‌اله در جای دیگر همان رساله نفسیه توضیح می‌دهد که «عارفان هر عنصری را به نفسی تشبیه کرده‌اند و خاصیت هر یک را دانسته‌اند، آتش را نفس اماره و باد را نفس لّوامه و آب را نفس ملهمه و خاک را نفس مطمئنه و ایشان را چهل مراتب داده‌اند» و از آنجهت نفس ملهمه را به آب تشبیه کرده‌اند که آن نفس «الهام پذیرنده» است: فالهمها فجورها و تقوها<sup>۳</sup> (سپس بدیها و پرهیزگاریهایش را به او الهام کرد). به زعم شاه نعمت‌الله، سالک با طی مراتب چهل‌گانه<sup>۴</sup> چهار نفس، «از خاک به کمال» می‌رسد و وقتی او را این کمالات حاصل شد، باطن هر یک از آن عناصر به رنگ فرشته‌ای مقرب در می‌آید و منجمله «باطن آب به رنگ جبرئیل برآید و آن سبب پیغام آوردن است» و یا به قولی دیگر «باطن آتش به رنگ عشق برآید و باطن باد به رنگ روح برآید و باطن آب به رنگ عقل

۱- سورة ۴۱، آیه ۵۳، زودا که نشانه‌های خود را در آفاق و در وجود خودشان به ایشان می‌نماییم.

۲- رساله‌های شاه نعمت‌اله ولی، جلد اول، به سعی دکتر جواد نوربخش، ۱۳۵۵، ص ۳۳۸.

۳- سورة ۹۱، آیه ۸.

۴- جهل، خشم، بغض، قهر، کبر، کینه، حسد، بخل، کفر، نفاق (نفس اماره) - زهد، تقوی، ورع، بندگی، نماز، روزه، حج، عمره، زکات، جهاد (نفس لّوامه). عقل، حکمت، دانش، وحی، الهام، خیر، کمال، فضل، احسان، خلق (نفس ملهمه). فقر، صبر، عدل، انصاف، رضا، علم، تحقیق، یقین، عهد، وفا (نفس مطمئنه).

و باطنِ خاک به رنگِ نفس برآید»، مقصود نفسی است که در حقش گفته‌اند: من عرف نفسه فقد عرف ربه، و عارفان آن را نفس ناطقه خوانده‌اند. شاه نعمت‌الله از این مقدمات نتیجه می‌گیرد که «این مراتب که گفته شد جمله کمالات انسان است، گاه عروج می‌کند و گاه نزول. یونس که روح است، از جسدِ تن که ماهی است و بحر که اشیاء است، بیرون آید و بداند و ببیند و این چهل مراتب را در نفسِ نفس یکان یکان ببیند، آن زمان از حبسِ تن آزاد شود و به حق بینا گردد و به حق گويا و به حق شنوا و به حق پویا و به حق روا و به حق گیرا گردد، و از جنگ و جدال و تفرقه و وسوسه و خودبینی آزاد شود... آنگاه همه جا حق بیند و از حبس طبیعت بیرون آید و به حق پیوندد»<sup>۱</sup>.

در این شرح رمزی دو نکته به گمان من شایان اعتناست: یکی نقش نمادین آب در استحاله‌پذیری یونس و آن دیگر عروج به مراتب فوقانی از منزل حوت که جوهر آبی است.

در باب معانی رمزی آب پیشتر مختصراً توضیح دادیم و یادآور شدیم که آب حیاتبخش خاک، سرچشمهٔ زندگی است و مظهر امکاناتی است بی‌حدّ و حصر و وعده و امید رشد نمو و بالندگی و نیز تهدید انحلال و انقراض و بوسیدگی و بنابراین همانگونه که ممکن است نویدبخش استعلا و ارتقا باشد، نشانِ استغراق و انهدام نیز می‌تواند بود: غوطه زدن در آب، در حکم بازگشت به اصل و مبدأ حیات است و نیز بالعکس فرورفتن در آبِ راکد و ساکن، مانداب، نشانِ مرگ و نیستی. اما در قصهٔ یونس، آب در نهایت، معنای رمزی مثبت و روحبخشی دارد، یا به سخنی دقیق‌تر، نفس بالقوگی و یا امکان و توانایی و قوهٔ استکمالی است که سرانجام تحقق و

۱- همان، رسالهٔ نفسیه، ص ۳۳۸-۳۴۳.

فعلیت می‌یابد و بنابراین یهوده نیست که در فرهنگ هندو، آب، صورتِ ذات و جوهرِ هیولای اولی، یعنی پراکرتی است و جهانی که پدیدار خواهد گشت، و در ژرفای اقیانوس آغازین آرمیده است. در تورات، چاه‌ها و چشمه‌سارها، جایگاههای مقدسی هستند که در کنارشان، دیدارهای مقدر، صورت می‌گیرد و عهد و پیمان‌ها بسته می‌شود.<sup>۱</sup> روح القدس، چشمهٔ آب حیات<sup>۲</sup> است؛ غسل تعمید، ولادت ثانوی است و هر رسم و آئین دینی همواره در کنار چشمه‌ای یا آبیگری برگزار می‌شده است و هنوز هم، گهگاه می‌شود. سخن یوحناست که «عیسی گفت: هر که از این آب بنوشد، باز تشنه خواهد شد؛ اما هر کس از آبی که من می‌بخشم بنوشد، هرگز تشنه نخواهد شد، زیرا آن آبی که من به او می‌دهم، در درون او به چشمه‌ای تبدیل می‌شود که تا حیات جاودان خواهد جوشید».<sup>۳</sup> بنابراین آب در قصهٔ یونس نه تنها آبادانی است که من الماء کل شیء حی<sup>۴</sup>، بلکه به مصداق آب حیوان درون تاریکی است<sup>۵</sup> وسیلهٔ نجات و رستگاری و خجستگی نیز هست، چنانکه در مثل می‌گویند آب، روشنائی است یا آب نطلیده، مراد است.

دومین نکته مهم در شرح رمزی شاه نعمت‌آله، اشاره به امکان عروج طالب تهذیب نفس است که از لحاظ رمزاندیشی و رمزشناسی، ملاحظه‌ای درخور توجه است و بجاست که معنایش با ذکر توضیحی، شکافته و روشن شود. یونس به گفتهٔ روزبهان بقلی شیرازی، «در شکم ماهی حجلهٔ معراج

۱- «آبها را از منبع‌های نجات، به شادمانی خواهند کشید». اشعیا، ۱۲/۱۳.

۲- در همان کتاب سخن از «آب هموار رو» می‌رود (اشعیا، ۶/۸) که منظور eau vive است.

۳- انجیل یوحنا، ۴/۱۰-۱۴.

۴- قرآن، ۳۱/۲۱.

۵- سنائی.

یافته است»<sup>۱</sup> یا به قول معصومعلیشاه «یونس تفرید برآمد به ماه»<sup>۲</sup>، یعنی از فرش به عرش می‌رود و از خاک به افلاک برمی‌شود و از ماهی به ماه. چگونه است که یونس در شکم ماهی به قُرب حق می‌رسد، چنانکه گویی از کام ژرفناک و تیره دریا چون مرغی سبکبال به آسمان روشن پرمی‌کشد؟ به زعم عرفا یا ارباب نظر، پاسخ را باید در حدیثی نبوی یافت که از قول پیامبر چنین روایت شده است: مرا از یونس بن متی برتر مشمرید، یا هیچ کس را نسزد که گوید من از یونس بن متی برترم.<sup>۳</sup> و ما آنرا پیشتر نقل کرده‌ایم. مولانا در تفسیر این حدیث می‌گوید:

گفت پیغمبر که معراج مرا

نیست بر معراج یونس اجتبا

آن من بر چرخ و آن او نشیب

زانک قرب حق برونست از حساب

قرب حق نه بالا نه پستی رفتنست

قرب حق از حبس هستی رستنست

۱- شیخ روزبهان بقلی شیرازی، شرح شطحیات، به تصحیح هنری کرین، ۱۳۴۴/۱۹۶۶، ص ۲۹۴.

۲- معصومعلیشاه، «نایب الصدر»، طرائق الحقائق، به تصحیح محمد جعفر محبوب، جلد سوم، کتابخانه بارانی، ۱۳۴۵، ص ۳۶۲.

۳- لایبنفی لاحد ان يقول انا خیر من یونس بن متی. ر. ک. به بدیع الزمان فروزانفر، احادیث مثنوی، چاپ دوم، امیرکبیر ۱۳۴۷، ص ۱۰۱-۱۰۲. صاحب خلاصه شرح تعرف (به تصحیح احمد علی رجایی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹، ص ۱۷۸-۱۷۹) این حدیث را چنین تفسیر کرده است که بیگمان میان پیامبران به علل مختلف تفاضل هست «اما در اصل پیغمبری تفاضل روا نباشد، چنان که مصطفی فرمود لا تفضلونی علی اخی یونس، ای لا تفضلونی علیه فی النبوه. و نیز فرمود: من قال انا خیر من یونس فقد کذب، ای من قال انا خیر فی النبوه فقد کذب. فاما ماوراء النبوه مر مصطفی را بر یونس و بر همه انبیاء فضل است...».

نیست را چه جای بالا است و زیر

نیست را نه زود و نه دورست و دیر<sup>۱</sup>

و در فیه مافیه همان معنی را چنین بیان می‌کند:

«حق از زیر و بالا مستغنیست. این زیر و بالا ماراست که پای و سر داریم. مصطفی صلوات الله فرمود که لا تفضلونی علی یونس بن متی بان کان عروجه فی بطن الحوت و عروجی کان فی السماء علی العرش. یعنی اگر مرا تفضیل نهید برو، از این رومنهید که او را عروج در بطن حوت بود و مرا بالا بر آسمان که حق تعالی نه بالا است و نه زیر، تجلی او بر بالا همان باشد و در زیر همان باشد و در بطن حوت همان. او از بالا و زیر منزّهست و همه براو یکیست»<sup>۲</sup>.

شمس تبریزی نیز همین تفسیر را چنین عبارت می‌کند:

«قال رسول الله علیه و سلم: لا تفضلونی علی یونس بن متی که او را در قعر دریا و در شکم ماهی معراج بود، و مرا و رای هفت آسمان. زنه از این روی مرا بر او تفضیل مگوئید. لقای حق که به مکان ترجیح گیرد و به مکان نقصان گیرد، حق تبع مکان شود»<sup>۳</sup>.

بنابراین از فحوای حدیث، مولانا و شمس به این نتیجه می‌رسند که «خواری و ذلت ظاهری اولیاء حق، نشان خذلان آنها نیست، چنانکه یونس در کام نهنگ هم که رفت، در حقیقت به نوعی معراج روحانی نایل آمد، از آنکه معراج هم از یک گونه نیست و در قرب حق، بالا و زیر

۱- مثنوی، دفتر سوم.

۲- فیه مافیه، با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، چاپ دوم، امیرکبیر ۱۳۴۸، ص ۱۰۳.

۳- مقالات شمس تبریزی، تصحیح محمد علی موحد، جلد اول، خوارزمی، ۱۳۶۹، ص ۱۸۹. شرح حدیث در تعلیقات و توضیحات، ص ۵۰۲.

اهمیت ندارد. حاصل آنکه شکست و خواری ظاهری اولیاء را نباید مثل شکست و خواری ابناء عوام تلقی کرد»<sup>۱</sup>.

به گمان ما آنچه در تکمیل یا توضیح این شرح و تفسیر باید گفت اینست که معراج یونس در شکم ماهی به زبان رمز بیان شده و با منطق زبان رمزی کاملاً سازگار است؛ بدین معنی که تمثیل، حرکتی خطی و افقی دارد، یعنی در یک سطح (عالم معقولات، مشهودات، محسوسات حاضر یا غایب) پیش می‌رود، حال آنکه رمز، موجب یا وسیله انتقال یا صعود ذهن از مرتبه‌ای به مرتبه دیگر اما ناشناخته و غیبی است، آنچنان که کسی از نردبانی بالا رود و یا برعکس پله پله فرود آید، با این تفاوت که «آن مرتبه دیگر»، مجهول، جز به زبان رمز، شناختنی و گفتنی نیست. چون رمز به معنای وسیع کلمه، تعریف واقعی انتزاعی یا احساس و تصویری غائب برای حواس، به یاری تصویر یا شیء است، حال آنکه پله‌های نردبان همه مشهود و معلوم‌اند، ورنه خطر لغزش و سقوط هست. به سخنی دیگر، تمثیل، به رغم آنکه ممکن است دوررُرد باشد، تک بعدی و «سطح پوی» است، حال آنکه در رمز، بُعدی در عمق یا علو اعتبار می‌توان کرد.

یونس در ژرفنای دریا به معراج می‌رود و این معنی در منطق رمزپردازی، برابر با عروج و صعود در آسمانهاست. نکته اصلی و اساسی، از لحاظ رمزاندیشی و رمزشناسی، همین ژرفیابی و ژرف‌پویی، در قعر آب و یا در

۱- عبدالحسین زرین کوب، سترنی، جلد اول، علمی، ۱۳۶۴، ص ۳۹۷.

استاد شادروان جلال الدین همایی پیشتر به همین نکته اشاره کرده، گفته است: مولوی معتقد است که «اهمیت و عظمت امر معراج از جهت عروج در آسمانها نیست، بل که تمام شرف و فضیلت در قرب الهی است و در این امر، آسمان و زمین و بالا و پایین و صعود و هبوط تفاوت ندارد». مولوی نامه، بخش دوم، شورای عالی فرهنگ و هنر، ۱۳۵۵، ص ۷۳۳-۷۳۴.

اوج سماست و ازین منظر، زیر و بالا یکی است. بدینجهت رمز یونس در شکم ماهی که گاه تمثیلی از نزول به جهان زیرین مرگ و خروجش، نماد قیام مسیح در عید فصح (پاک) تلقی شده، در نظر صوفیه، غالباً، رمز نقل از عالم کبیر به عالم صغیر و دورافتادن روح از اصل خویش و ورودش به عالم هیولی، عالم جسمانی ظلمانی و نجات و استخلاصش در پایان و بازگشتش به موطن اصلی است. ویژگی رمز همین سیر عروجی یا غوطه‌وری در عمق و ژرفاست، یعنی به بیانی دیگر، رمز، وسیله جادویی دلالت به مرتبه‌ای است که از وضعیّت موجود، برتر (و یا احیاناً فروتر یا ژرف‌تر) است و بنابراین ژرفا و عمق و رفعت و اعتلایی دارد که واقعیت محقق کنونی فاقد آنهاست<sup>۱</sup> و تحقیقاً قصه رمزی یونس و ماهی، مصداق بارز این معنی است.

۱- برای تفصیل ر. ک. به جلال ستاری، مدخلی بر رمزشناسی عرفانی، نشر مرکز، ۱۳۷۳.

جلال ستاری، رمزاندیشی و هنر قدسی، نشر مرکز، ۱۳۷۶.

## نتیجه

سرگذشت یونس بن متی ذوالنون که پیامبری مرسل است<sup>۱</sup> بس شگفت است، زیرا بر اهل نینوا مبعوث می شود ولی بی فرمان از میان شان می رود و برای این ترک اولی، ماهی نون می بلعدش، آنگاه یونس توبه می کند و خدا توبه اش را برمی آورد و از شکم ماهی رهائش می بخشد. آنچه در این میان حیرت انگیز است اینست که یونس قوم را هنگامی ترک می گوید که نفرینشان کرده است چون به دعوتش نمی گرویدند و خداوند نیز ابری پُرآتش برایشان فرستاده است و یونس درست در آن لحظه بیمناک، از میان قوم بیرون می رود تا او را نیابند و به وی التجا نکنند<sup>۲</sup> و زمانی باز می گردد که مردم توبه کرده اند و عذاب الهی بازگشته است<sup>۳</sup> و بنابراین طبیعی است که خداوند بر یونس سخت گیرد.

---

۱- آن یونس لمن المرسلین، الصفات، آیه ۱۳۹.

۲- «یونس از میانه ایشان بیرون رفت تا اگر او را طلبند که ایمان آورند نیابند». حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوائی، امیرکبیر ۱۳۶۴، ص ۵۲.

۳- «چرا نباید آبادی ای - از این آبادی هائیکه رسولان ما به سراغ آنها آمده و تکذیبشان

در باب موجب اصلی خشم گرفتن یونس، مفسران خلاف کرده‌اند، اما غالباً بر آنند که یونس «رفت از قوم خود خشم آلود به سبب کفر و عصیان»<sup>۱</sup>، یعنی بدین جهت که باطل کاران و بدکرداران او را تکذیب می‌کردند، منتهمی شگفت آنکه یونس گمان می‌برد که خداوند به سبب این گردن کشیدن که نوعی بی‌دادگری و ستم کردن بر خود است، «تنگ نکند بر وی کار وی و بسته نکند بر وی روزگار وی»<sup>۲</sup>.

موجب خشم گرفتن یونس هرچه باشد، کارش، بیگمان نافرمانی است و به همین جهت خداوند گوشمالش می‌دهد و از اینرو سعی بعضی مفسران برای «توجیه» این خودسری،<sup>۳</sup> به گمان من نه تنها قانع کننده نیست، بلکه پیام رمزی سرگذشت یونس را نیز که همانا رفتن در کام ماهی و خروج از آن پس از مغفرت خواهی است و بخشوده شدنش به معنای رستگاری است، مستور می‌دارد در سایه می‌افکند. درست است که ساحت انبیاء منزّه از معاصی است و یونس در «نامه نیکو»<sup>۴</sup> یعنی کتاب، از مؤمنین<sup>۵</sup> شمرده شده است و خداوند می‌گوید که او را برگزیده‌است و در زمره صالحانش آورده‌است،<sup>۶</sup> و به راه راست هدایت کرده است،<sup>۷</sup> و شاید هم

---

→ کرده‌اند - پیش از نزول عذاب، به طور اختیار ایمان آورند تا ایمان‌شان به آنان سود دهد؟ نه! ایمان نیاوردند مگر قوم یونس که چون ایمان آوردند، عذاب و هن‌آور زندگی دنیا را از آنان گشودیم و تا موقع فرارسیدن اجل عادی طبیعی مهلتشان دادیم». *تفسیر المیزان*، جلد ۱۰، ص ۱۹۹.

۱- *تفسیر نسفی*، جلد دوم.

۲- *تفسیر نسفی*.

۳- یونس «نه از انجام مأموریت فرار کرد و نه از برطرف شدن عذاب خشمگین بود، ولی کاری کرد که آن کار اشاره‌ای به این معانی داشت». *تفسیر المیزان*، جلد ۱۷، ص ۲۶۷.

۴- *کشف الاسرار*، جلد چهارم.

۵- انبیاء، آیه ۸۸.

۶- القلم، آیه ۵۰.

بتوان گمان برد که در تفاسیر، کلامی حذف شده و یا به حال اضممار درآمده و ایجاز به حذف صورت گرفته و این نکته ناگفته مانده است که یونس چون خود را در مقام خلّت می دید، پنداشت که مجاز به ترک قوم درمانده و پناه جو در بحبوحه عسرت و پریشانحالی است. هر چه هست کاری کرد که البته نمی بایست می کرد و به همین سبب برخلاف گمانش که خداوند بر او حکم نخواهد راند، بلکه «با وی مسامحه و مساهله»<sup>۸</sup> خواهد کرد، تأدیب می شود.<sup>۹</sup> چون چنانکه گذشت مفسران جملگی بر این قولند که یونس از پروردگار به شتاب عذاب خواست و آنگاه چون عذاب آمد قوم را به عذاب سپرد و خود «بگریخت و پنهان شد»، بی فرمان خدای و خداوند این عمل از او نپسندید و بر وی خشم گرفت و یا به روایتی دیگر وقتی قوم با مشاهده عذاب دعا کردند و خدا عذاب از ایشان بگردانید و توبه شان پذیرفت، «یونس که این بشنید، غمگین شد و دیو خشم بدو اندر آورد و ایدون نمود که تو دروغ زن شدی به قوم خویش. یونس سوگند خورد که من باز به نزدیک ایشان نشوم که مرا طعنه زنند که دروغ گفتم. پس برفت خشم آلود به عبادت و از قوم خویش... بگریخت بی فرمان خدای عزوجل و ندانست خود کان گناه بود و خدای او را بدان عقوبت خواهد کردن».<sup>۱۰</sup> و می دانیم که یونس به سبب این نافرمانی «سزاوار ملامت»<sup>۱۱</sup> شد و ماهی به فرمان حق او را بیویارید.

۷- انعام، آیه ۸۷.

۸- تفسیر ابوالفتح، جلد ۷، ص ۱۰۳.

۹- ترجمه تفسیر طبری، حتی به قولی که باور کردنی نیست: «قوم را وعده داد به عذاب. از آن خجالت از میان قوم بیرون رفت و در کشتی نشست». عجایب المخلوقات، ص ۶۰۱-۶۰۲.

۱۰- تاریخ بلعمی، ص ۸۴۶.

۱۱- ترجمه ها و قصه های قرآن، ص ۹۴۴.

بخش نخست زندگی یونس همینجا پایان می‌گیرد و بخش دوم زندگانش با خروج از شکم ماهی آغاز می‌شود و با مرگش خاتمه می‌یابد. و در این میان، محنت یا به قول فصیح و صائب عرفا، امتحان یونس در شکم ماهی جای دارد که موجب تبدل مزاج یا استحاله یونس می‌شود و نکته در اینجا است، زیرا به گفته مفسر «یونس گزیده حق بود» و «چون بنده عارف بود، او را زندان راحت بود نه عقوبت».<sup>۱</sup> و چنانکه می‌دانیم یونس در تاریکی شکم ماهی و تاریکی دریا و تاریکی شب، از کرده پشیمان می‌شود و عذر تقصیر می‌خواهد و می‌گرید<sup>۲</sup> و می‌نالد و به قول مفسر بانگ برمی‌دارد «که نه خدای مگر تو تراست خداوندی و پادشاهی، پاکی تو از هر عیب و آفت، منم از آرنندگان زلت»،<sup>۳</sup> و به تسبیح نجات می‌یابد و از این بابت، تنها نیست، بلکه همتایی دارد چنانکه «یکی گفته است از اهل تصوف که دو پیغامبر به وقت زلت به خدای بنالیدند و بدو پناه بردند. یکی یونس بود، قوله عزوجل: لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین»<sup>۴</sup> (هیچ خدایی جز تو نیست، تو منزهی و من از ستمکارانم). دیگر موسی بود، قوله تعالی: تبت الیک و انا اول المؤمنين<sup>۵</sup> (به تو بازگشتم و من نخستینم از گروندگان)، هر دو عفو و کرامت یافتند. حق تعالی مر مؤمنان را نیز گفت که کلمه سبحان را یاد کنند به وقت زلت

۱- قصص الانبیاء، ص ۲۵۰.

۲- جنید بغدادی گفت: «یونس چندان بگریست که نایبنا شد و چندان در نماز بایستاد که پشتش دوتا گشت». عطار، تذکرة الاولیاء، تصحیح محمد استعلامی، زوار، ۱۳۴۶، ص ۴۳۰.

۳- تفسیر نسفی، جلد دوم.

۴- انبیاء، ۸۷.

۵- الاعراف، ۱۴۲.

و عصیان، امید بود که عفو یابند و غفران».<sup>۱</sup> اینچنین یونس به سبب نافرمانی عقوبت می‌شود و از دولتِ توبه، بخشوده و به گمان من پس از دوران «محنت»، پخته‌تر و فرزانه‌تر از گذشته است چنانکه گویی همچون واصلان، در مخالفت هوای نفس پیروز شده است و سخن احمد بن عاصم الطاککی در تأیید همین معنی است آنجا که می‌گوید: «راجی‌ترین مردمان به نجات کسی را دیدم که ترسناک‌تر بود بر نفس خویش که نباید که نجات نیابد، و ترسناک‌تر خلق به هلاک کسی را یافتم که ایمن‌تر بود بر نفس خود. آن ندیدی که یونس چون گمان برد که حق تعالی عتاب نکند، چگونه عقوبت روی در وی نهاد؟».<sup>۲</sup>

در این میان که یونس در حبس شکم ماهی است، مردم بینوای نینوا چه می‌کنند؟ آنان توبه کرده ایمان می‌آورند ولی هنوز نمی‌دانند که خداوند عذاب از ایشان باز خواهد گردانید، از اینرو سخت به هراس می‌افتند و یونس را که از معرکه گریخته است می‌طلبند تا عذر خواهند و او شفاعت کند و به آنان شریعت آموزد و چون پیامبر بیم دهنده را نمی‌یابند با خود می‌گویند «اگر یونس غائب شد، خدای یونس حاضر است».<sup>۳</sup> «یا رب اگر یونس پیامبر تو شد و ما را دست بازداشت، تو دست از ما بازمدار و اگر از وی نومید شدیم، از تو نشدیم و به تو خدای گرویدیم و به پیامبر تو»<sup>۴</sup> و به قول مفسر «اندر جهان هیچ گروهی نبودست که پیغامبر از میان ایشان برفت و به دعای ایشان عذاب از

۱- قصص الانبیاء، ص ۲۳۴.

۲- عطار، تذکرة الاولیاء، همان، ص ۴۱۱.

۳- تاریخ گزیده. «ملک مرین مردمان نینوا را گفت: یا مردمان بدانید که یونس از ما روی بگردانید و عذاب به ما اندر رسید و گر یونس از ما بگریخت، خدای یونس به جای است».

ترجمه تفسیر طبری، ص ۶۸۶.

۴- تاریخ بلعمی، ص ۸۴۵.

ایشان بگردانیدست مگر قوم یونس که خدای عزوجل چون ایشان ایمان آوردند وز کفر بازایستادند و پیغامبر ایشان اندر میان نبود، خدای تعالی عذاب از میان ایشان بگردانید و مرایشان را زندگانی داد یکچند»<sup>۱</sup>.

اینک اگر از منظر رمزشناسی در سرگذشت عبرتناک یونس و ابتلایش به شکم نون نظر کنیم، می‌توانیم گفت که بطن حوت، خلوتگاهی است که یونس «بی صبر و زودخشم و شتابنده در کار»<sup>۲</sup> در آن، روزگاری، به محاسبه نفس و مراقبه و مکاشفه می‌پردازد و به اسراری که پیشتر نمی‌شناختشان، تشرف و وقوف می‌یابد و اینچنین در خروج از کام ماهی، گویی دوباره زاده شده است و یا از جانب حق به وی الهام و ندایی و فتوحی در رسیده که حاصلش تحقق به لطایف معنی سر حیات و خرق حجاب و نیل به عالم ماوراء حس است. به گمان من این مژده و بشارت<sup>۳</sup> خجسته‌ایست که کارگزار «محنت» یونس یعنی ماهی، پیک فرخنده پی آن است. از آن پس عشق و محبت جایگزین خوف و خشیت می‌شود و کلام روزبهان بقلی شیرازی در وصف حال «پیر آشفته دل» یونس، به همین معنی اشاره دارد آنجا که می‌گوید: یونس چنان می‌گرید که هر دو دیده در می‌بازد. حق بدو وحی می‌کند که «اگر از برای بهشت می‌گیری، به تو دادیم و اگر از ترس دوزخ می‌گیری، امان ترا فرمودیم». یونس پاسخ می‌دهد، «الهی به عزتت که اگر میان من و تو دریایی پُر از آتش باشد، در آن فرو شوم تا به تو رسم»<sup>۴</sup>. در این لحظه یونس از چشم سر نایبناست، یعنی به چشم سر می‌بیند.

۱- ترجمه تفسیر طبری، ص ۶۸۷-۶۸۸.

۲- کشف الاسرار، جلد ۶، ص ۲۹۸.

3- heureuse nouvelle.

۴- شیخ روزبهان بقلی شیرازی، شرح شطحیات، همان، ص ۲۵۸.

فرق فاحش میان یونس پیش از خلوت گزینی در شکم ماهی و یونس پس از رازآموزی، در همه روایات و تفاسیر به روشنی انعکاس یافته است و آن فرق ناشی از تبدل مزاج یا دگرگونی و استحاله یونس در شکم ماهی است که چون آفتاب رخشان بر سراسر سرگذشت یونس می تابد و گوشه های تاریکش را روشن می کند.

یونس که در آغاز «قلیل الصبر بود و تنگ خوی با حدّت و عجلت»، عذاب به شتاب می خواهد، هر چند که به قولی آفریدگار به وی وحی کرده که «ای یونس شتاب مکن»؛<sup>۱</sup> اما در پایان نمی پسندد که حتی موری را هم بیازارد. پیشتر بر مردم شهر نینوا که ابری از آتش بر سرشان در آسمان سنگینی می کرد دل نمی سوزاند، ولی اینک بر پژمردن کدوبنی که خدا آنرا رویانیده تا سایبان یونس در صحرا باشد و سپس خشکانیده، غم می خورد و در این هنگام خدا به وی وحی می کند که «یا یونس می اندوه خوری بر درخت کدو و اندوه نخوری بر آن همه خلق که من ایشان را هلاک کردم؟»<sup>۲</sup>، «تو این درخت نه کشتی و نه رویانیدی، همی غم خوری و بگریی؛ پس چه بیرحمی بود که صد هزار تن را هلاک خواستی کردن و از بهر ایشان به هلاک غم نخوردی؟»<sup>۳</sup> «تو از درخت کدو که خشک شد چنین غمناک شدی، صد هزار مردم از بندگان من به عذاب اندر فکندی، و زیشان بگریختی و من بدان همداستان نبودم و تو بدین اندک مایه چندین اندوه خوری؟!»<sup>۴</sup>.

این یونس دیگر تنها بیم دهنده قومی که در علم خدای کافرانند و

۱- عجائب المخلوقات، ص ۶۰۱.

۲- ترجمه و قصه های قرآن، ص ۹۴۶.

۳- تاریخ بلعمی، ص ۸۵۰.

۴- ترجمه تفسیر طبری، ص ۶۹۱.

با دنیا ساکن شده‌اند و پشت به آن باز داده‌اند، نیست، بلکه اینک یقین دارد که

پس محبت و صف حق‌دان، عشق نیز

خوف نبود و صف یزدان ای عزیز

عشق، و صف ایزدست اما که خوف

و صف بنده مبتلای فرج و جوف<sup>۱</sup>

---

۱-رنالد الن نیکلسون، مقدمه رومی و تفسیر مثنوی معنوی، همان، ص ۱۶۲-۱۶۳.  
به نام دو کتاب زیر که قصه یونس را نقل می‌کنند تصادفاً برخوردیم، اما آنها را ندیده‌ام:  
حضرت آیوب و حضرت یونس، نوشته حسین خراسانی با همکاری علی‌اصغر  
فتاحی، تهران، کمیته ملی پیکار جهانی با بیسوادی، ۱۳۴۹.

حضرت یونس در دهان نهنگ، نوشته طاهره معصومی، نوآوران، سال؟  
نمایشنامه یونس نوشته مارین سورسکو، شاعر و درام‌نویس رومانیایی که در سال  
۱۹۶۷ انتشار یافت، به ترجمه محمدعلی صوتی و کارگردانی محمود عزیزی و  
نقش‌آفرینی حمید طاعتی، در خانه نمایش اداره تئاتر تهران بازی شد. منتقدی درباره متن  
نمایشنامه که تعبیری امروزی (مدرن) از قصه اسطوره‌ای است، نوشته است: «بوی طعام  
سفره رنگین و دلپذیر کارل گوستاو یونگ به مشام می‌رسد» (مجله نمایش، سال سوم،  
شماره ۳، ص ۵۰)، اما توضیح نمی‌دهد که آن چه بویی است؟

## از همین قلم

---

پژوهشی در قصه اصحاب کهف

سیمای زن در فرهنگ ایران

اسطوره در جهان امروز

عشق صوفیانه

چهار سیمای اسطوره‌ای

رمزاندیشی و هنر قدسی

رمزپردازی آتش ژان پیر بایار

رمزهای زنده‌جان مونیک دوبوکور

A Study of  
**The Legend of  
Jonas and the Fish**

*Jalāl Sattāri*

First edition 1999

---



all rights reserved for  
Nashr-e Markaz publishing Co.  
Tehran P.O.Box 14155-5541

---

printed in Iran